سلسلہ مباحث

امامت و مہدویت

جلد دوم

تألیف

لطف اللہ الصافی الگلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلسله مباحث امامت و مهدویتجلد ۲

مشخصات کتاب

نام کتاب: سلسله مباحث امامت و مهدویت

نویسنده: صافی، لطف الله

تاریخ وفات مؤلف: معاصر

موضوع: مهدویت

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۴

ناشر: دفتر نشر آثار حضرت آیهٔ الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظله

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۹۱ ه. ش

نوبت چاپ: پنجم

انتظار عامل مقاومت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷

مقدّمه

بسمه تعالی وله الحمد

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و سیدالشهدا علیهما السلام تا امروز، ریشه تمام حرکات و نهضت‌های شیعه و مسلمین، علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حقّ و باطل تا پیروزی مطلق بوده است. از متن کتاب

"انتظار "حالتی است که از ترکیب ایمان و اعتقاد به مبانی دین و ولایت امام زمان، و شوق و علاقه به ظهور و حکومت و زیست و همراهی با اهل بیت علیهم السلام، تنفر از وضع موجود (غیبت امام) و توجّه به نقص و فساد و تباهی آن سرچشمه گرفته، و در وجود انسان شعله می‌کشد و انواع دگرگونی‌ها را در حالت قلبی، اندیشه و آمال انسانی، رفتار فردی و تلاش اجتماعی انسان ایجاد می‌نماید که بحث و سخن از آنها نیازمند به حال و مجال بیشتری است.

این کتاب که در مقام بیان ارزش و اهمّیت انتظار مؤمنین برای ظهور مولا، حضرت ولیّ عصر امام زمان- علیه الصلاهٔ و السلام-

می‌باشد، در بررسی اثرات انتظار، به تبیین تأثیرات اجتماعی آن پرداخته، این امر را از زوایای گوناگون روشن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸

می‌سازد، و تعهدات و وظایف یک منتظر را در قبال مقدمات ظهور و جامعه جهانی و مسلمین آشکار می‌گرداند.

این کتاب که نخستین بار، سال‌ها پیش‌تر از این، در دوره ننگین طاغوت منتشر شده بود، هم اکنون برای بار دیگر با تغییراتی اندک به خدمت منتظران و علاقمندان به آستان قدس امام زمان، حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- تقدیم می‌گردد.

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی یُؤْمِنُ الْخآئِفِینَ وَیُنَجِّی الصّالِحِینَ، وَیَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَیَضَعُ الْمُسْتَکْبِرِینَ، وَیُهْلِکُ مُلُوکاً وَیَسْتَخْلِفُ آخَرِینَ»؛[۱]

«سپاس خدا را که بیمناکان را ایمنی، و شایستگان را رهایی می‌بخشد و مستضعفین را بلند می‌گرداند، و مستکبرین را فرو می‌کشاند و پادشاهانی را هلاک می‌کند، و دیگران را به جای آنها می‌نشاند».

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»؛[۲]

«او (خدا) است آنکه پیامبر خود را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا دین حقّ را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند، اگرچه مشرکان کراهت داشته باشند».

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»؛[۳]

«به تحقیق در زبور، پس از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند».

«ثَلاثٌ مِنْکُنَّ فِیهِ وَجَدَ حَلاوَةُ الإِیمانِ:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹

أَنْ یَکُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِمّا سِواهُما،

وَأَنْ یُحِبَّ الْمَرْءُ، لا یُحِبُّهُ إِلَّا للَّهِ،

وَأَنْ یُکْرِهَ أَنْ یَعُودَ فِی الْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ کَما یُکْرِهُ أَنْ یُلْقی فِی النّارِ»؛[۴]

«سه صفت است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را چشیده است:

۱- خدا و پیامبر خدا نزد او، از هر چیز و هرکس محبوب‌تر باشند.

۲- هر کس را دوست دارد، برای خدا دوست داشته باشد.

۳- بعد از نعمت اسلام، از بازگشت به کفر (ارتداد و ارتجاع) کراهت داشته باشد، چنانچه افکنده شدن در آتش را کراهت دارد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱

پیشگفتار

درک صحیح، شناخت درست، توجیه و تعبیر معقول، تفسیر دقیق و واقعی الفاظ و واژه‌ها و اصطلاحات اسلامی، بر هر مسلمان و هر کس که بخواهد به روح تعالیم اسلام، حقیقت مکتب، برنامه‌های تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، مدنی، معنوی و مادی آن آشنا شود، لازم است. چنانچه فهم جوانب ایجابی و سلبی و مثبت و منفی دین، ارتباط آن با عمل و ترقی و کمال، بهبود زندگی، عدالت اجتماعی، بهتر زیستن و ظهور ارزش‌های انسانی، همه و همه منوط به دریافت درست این اصطلاحات است.

اگر مفاهیم واقعی واژه‌های اسلامی و معانی آنها درک شود، اشتباهات و سوء تفاهماتی که در شناخت دین و مقاصد آن برای جمعی پیش آمده، مرتفع گشته و هدف‌های واقعی و مقاصد حقیقی دین معلوم می‌گردد. و اگر الفاظ و اصطلاحات دینی به طور صحیح درک نشود و با مفاهیم نادرست عرضه شود و نادانان یا مغرضان، آن را به صورت دیگر جلوه دهند، زیان آن از گمراهی

صریح کمتر نخواهد بود؛ زیرا موجب سوء ظن و بدگمانی و برداشت‌های غلط و ناروا از دین می گردد؛ تا آنجا که مترقی‌ترین و کامل‌ترین مکتب را عامل انحطاط، زبونی، بی‌عدالتی و نابرابری می‌پندارند؛ و حقیقتی را که عامل ایجابی و عملی و نشاطبخش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲

و انقلابی است، عامل سلبی و منفی و رکود و سکون و وقوف و کناره گیری می‌شمارند.

از این نظر، معرفی مفاهیم واقعی هدف‌ها و تعلیمات و ارشادات دینی در هر رشته، و ارتباط آن با عمل و اخلاق و تحرک و فعالیت و کوشش و مبارزه و مقاومت و جهش و پیشرفت، کمال اهمّیت را دارا است؛ به خصوص در زمان ما که بیگانگان می‌خواهند با تلقینات و تبلیغات سوء و غرض آلود، جامعه و به ویژه نسل جوان را گمراه و از آگاهی‌های کافی پیرامون اصطلاحات و شعائر دین محروم نمایند، در معرفی مفاهیم یاد شده، توجّه و دقت بیشتر لازم است.

این مفاهیم که انحراف از درک حقایق آنها مساوی با گمراهی در اصل دین، و یا رشته‌های اساسی و مهم آن است و باید نسل جوان که جویای حقیقت و طالب کمال و ترقی و آگاهی است، در فهم آن یاری شود، بسیار است، مانند:

زهد، قناعت، توکّل، تسلیم، قضا و قدر، علم غیب، شفاعت، ولایت، خلافت، امامت، وصایت، تقیه، دعا، زیارت، نظام مستمر حکومتی اسلام در عصر حضور امام و عصر غیبت، فلسفه غیبت امام، روش تشیّع و شیعه بودن، مرجعیت و ... و از جمله: انتظار ظهور یا انتظار فرج و قیام حضرت مهدی اهل بیت و قائم آل محمّد علیهم السلام است.

اگرچه اصالت مفهوم این انتظار، هنوز کم و بیش و به حسب مراتب معارف و آگاهی‌های افراد، در اذهان محفوظ مانده است؛ ولی به گمان بسیاری، تلقی و برداشت اکثر جامعه از آن- چنان‌که باید- سازنده و مثبت نیست و جوانب سلبی و منفی آن نیز که از تعلیمات اساسی و مترقّی اسلام و مبارزات سلبی رهبران دین سرچشمه می گیرد، نادرست و غیر از آنچه باید باشد، عرضه شده است و در جهت جنبش و تحرّک، قدم به پیش نهادن، مجاهده، امر به معروف و نهی از منکر، ثبات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳

قدم و پایداری، حبّ فی اللَّه (محبّت به خاطر خدا)، بغض فی اللَّه (دشمنی به خاطر خدا) و قطع رابطه با اعداء اللَّه از آن بهره‌برداری نشده؛ بلکه آن را عامل سکون و سکوت، سازش کاری، وقوف، تسلیم، مدارا کردن با ستمگران، رضایت دادن به وضع موجود و فراموش نمودن اهداف عالی اسلام معرفی کرده بودند.

جشن و چراغانی نیمه شعبان و خواندن دعای ندبه را وسیله خاموش کردن آتش اعتراض، و ایجاد آرامش موقّت و مسکّن نگرانی‌ها و نارضایتی‌های جامعه از بی‌عدالتی‌ها و فشارها و نابرابری‌ها و مفاسد دیگر می‌پنداشتند، که شور و هیجانی را که باید بر قوّت و حدّتش افزود تا همه تباهی‌ها و نابسامانی‌ها و بشرپرستی‌ها و استعبادها و استضعاف‌های گوناگون را بر باد دهد، فرو می‌نشاند و بر آتش روحانی و مقدسی که اسلام برای سوختن کاخ‌های ستم و استضعاف برافروخته و باید همیشه روشن و روشن‌تر شود، آب می‌ریزد.

لذا برای رفع هرگونه سوء تفاهم و درک مفهوم واقعی انتظار و تأثیر آن در اصلاح اجتماع؛ بلکه انقلابات اجتماعی و سیاسی و تقویت اراده و تربیت افراد مبارز و سرسخت و شکست ناپذیر، و شناخت فلسفه مراسم جشن و چراغانی و خواندن دعای ندبه و توسلات و توجّهات، و عرض ادب‌ها به ساحت مقدّس و باعظمت حضرت بقیهٔ اللَّه فی الارضین- ارواحنا له الفداء- بخشی از کتابی را که در دست تألیف دارم، به کسانی که می‌خواهند از مفهوم صحیح انتظار، ظهور و ارزش حقیقی آن آگاه گردند، تقدیم می‌نمایم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵

پیام منتظر[۵]

بیا صبا ببر از این گدا یکی پیغام‌بسوی پادشه مُلک جان، امام انام
که ای طفیل وجود تو آنچه در گیتی است‌که ای یگانه دوران و مفخر ایام
کنون که صفحه گیتی است پر ز جور و ستم‌ز عدل و داد به عالم نمانده غیر از نام
فساد کرده جهان را چو شام هجران تارصلاح رفته چو روی تو در عالم حجاب غَمام [۶]

چه شام‌ها که به امید وصل گشت سحرچه صبح‌ها که نمودیم در فراقت شام
تو آفتاب وجودی، روا مدار دگربه زیر سایه غیبت کند رخ تو مقام
نهیم در ره تو چند دیده امیددر انتظار تو تا کی به سر بریم ایام؟
خوش است گر بنمایی به عشاقان رویی‌که جلوه‌ایش کند زنده دل خواص
و عوام‌به کعبه تکیه نمایی و مخلصان بینی‌پی طواف درت بسته سر به سر احرام‌درآ ز پرده که از دین نماند رسم و اثر
به جان دشمن دون، زن شرر ز برق‌حسام [۷] بیا که از تو شود پر ز عدل و داد جهان
بیا که از تو شود، فتنه جهان آرام‌بیا که از تو شود نسخ، رسم استبداد
جهان درآید در زیر پرچم اسلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶

بیا که منتظران را به لب رسید نفس‌بیا که طاقت ما طاق گشت و صبر تمام
بیا و قطع نما ریشه‌های استضعاف‌برای یاری دین خدا، نما اقدام
به یک نظر ز تو من قانعم شها، لطفی‌خجسته آن‌که به دیدار خود کنی‌اش اکرام
جنود جهل نموده است روح من تسخیرهوای نفس ز عقلم ربوده است زمام
کنم چه چاره به محشر ولات حین مناص [۸]
کجا پناه برم من، و لیس لی معصام [۹] مگر ولای تو زین مستمند گیرد دست
به این وسیله ز یزدان نمایم استرحام [۱۰]
اگر به "صافی "مسکین نظر کنی شاید
که از ولایت تو یافت دینش استحکام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷

مناجات و نیایش

«اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِینَکَ وَسُنَّةَ نَبِیِّکَ، حَتّى لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ»؛[۱۱]

«خدایا به سبب ظهور مهدی منتظر علیه السلام دین خود و سنّت پیغمبر را آشکار کن، آن‌چنان که از بیم احدی از خلق، چیزی از حقّ پنهان نگردد، و حق گویی و حق پرستی در همه جا و برای همه کس آزاد باشد».

«اللَّهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دَوْلَةٍ کَرِیمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنا فِیها مِنَ الدُّعاةِ إِلی طاعَتِکَ وَالْقادَةِ إِلی سَبِیلِکَ، وَتَرْزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ»؛[۱۲]

«خدایا! ما از تو دولت با کرامتی می‌خواهیم که به آن، اسلام و اهل اسلام را عزیز گردانی، و نفاق و اهل نفاق را خوار سازی، و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت و رهبران به سوی راهت قرار دهی، و کرامت دنیا و آخرت روزی فرمایی».

خدایا! تو را سپاس می گوییم و هر کار و هر سختی را فقط با نام تو آغاز می کنیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸

و جز تو را نیایش و پرستش نمی‌نماییم و از غیر تو یاری نمی‌خواهیم.

چقدر از حقیقت و آزادی دور افتاده‌اند آنان که سخنان و کارهایشان را به نام سرکشان و ستمگران می گشایند و به شرک و بت‌پرستی می گرایند، و در برابر نابکاران و استضعاف گران به تملّق و چاپلوسی و مدح و نیایش می‌ایستند و شرافت انسانیت خود را به طمع مال و مقام نابود می کنند.

خدایا! به بندگان برگزیده و نیک و فروتنت که وجودشان از استکبار و استثمار و استبداد و استضعاف دیگران منزّه است، و به نمونه‌های رحمت و مهر و برابری و برادری و انسان دوستی و خیرخواهی؛ به پیامبرانی که برای راهنمایی بشر و آزادی انسان‌ها از ذلّت و اسارت فرستاده‌ای، خصوصاً گرامی‌ترین و عزیزترین بنده‌ات، سرحلقه اصفیا، خاتم انبیا محمّد مصطفی و خاندان پاک و پاکیزه‌اش درود می‌فرستیم.

و به آن شخصیت عظیمی که به فرمان تو کاخ‌های ستمگران را ویران، و بیدادگری و فساد و استبداد را ریشه‌کن می‌سازد و جهان را در پناه حکومت اسلام و نظامات قرآن، از شرّ کفر و شرک و رژیم‌های فاسد و نظامات استعبادی و غیر انسانی نجات می‌دهد، حضرت ولی عصر و امان دهر، صاحب الامر حجة بن الحسن العسکری- ارواح العالمین له الفداء- صلوات و سلام عرض می کنیم.

خداوندا! این آیه از کتاب بزرگ تو است:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»؛[۱۳]

«و چنین می‌خواهیم که بر آنان که در زمین به استضعاف گرفته شده‌اند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹

منّت گذاشته و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم».

بارالها! تو وعده داده‌ای به آنان که در این زمین استضعاف می‌شوند و حقوق و آزادی و موجودیت‌شان مورد تعرض و دستبرد واقع می‌شود، منّت گذاری و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهی.

تو خواسته‌ای که ضعیفان، و آنان که از حقوق خود محروم شده‌اند، با ظهور مهدی- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- ناگهان به پا خیزند و انقلاب کنند و با بزرگ‌ترین نهضت آزادی بخش، طاغیان و یاغیان و جباران را از صفحه زمین براندازند و به حیات زورمندان ستم‌کیش و قوی‌پنجگان ددمنش پایان دهند، و قصرهایشان را بر سرشان ویران، و جهان را از آلودگی عناصر کثیف ناپاک، پاک سازند.

آفریدگارا! تو وعده داده‌ای که مؤمنان و بندگان صالح و شایسته‌ات را به رهبری مهدی آل محمّد- صلوات اللّه علیهم اجمعین- در زمین خلافت دهی تا نهضت جهانی اسلام را علیه بیدادگران و کسانی که حقوق ضعفا را پامال، و بر آنها به زور حکومت می کنند.

و علیه سرمایه‌دارانی که اموال ملّت‌ها را به یغما برده و رباخوارانی که با سرمایه‌گذاری در بانک‌ها، خون نیازمندان بی‌نوا را مکیده

و به تهیدستان و افتادگان رحم نمی‌نمایند.

و علیه دانشمندانی که علم خود را وسیله کسب مال و جاه، و تقرب به فرمانروایان، و توجیه تجاوزات آنها قرار داده، و در برابر منکرات و ستمگری‌ها و فحشا و هتک نوامیس و تجاوز به احکام تو، قفل خاموشی بر دهن زده‌اند.

و علیه آنان که با حکومت و احکام تو مخالفت می‌کنند.

و علیه اجتماعات فاسدی که زن و مردش در منجلاب فساد و فحشا، نابکاری، بی‌عفتی و بی‌حجابی و خودفروشی غوطه‌ور شده‌اند، آن‌چنان انقلابی بی‌امان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰

و دگرگون کننده و وسیع و همه‌جانبه برپا کنند که به تمام بدبختی‌ها، نابسامانی‌ها، نابرابری‌ها، بوالهوسی‌ها و تبعیضات خاتمه دهند، و رعب و وحشت و ترس و بیم بشر را از شکنجه و آزارهای روحی و جسمی، به امن و آرامش تبدیل سازند.

خدایا! این سخن محکم و مؤکّد تو است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً»؛[۱۴]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، وعده داده است که حتماً ایشان را در زمین جانشین و خلیفه قرار دهد- همان‌گونه که پیشینیان را خلافت بخشید- و دینشان را که برایشان انتخاب کرده و پسندیده است، پابرجا و برقرار سازد و آن‌چنان ترس و ناامنیِ آنان را به آرامش و امنیت تبدیل کند که فقط مرا پرستیده و هیچ چیز را شریک من قرار ندهند».

الهـا! پایان امور از برای تو و بازگشت همه به سوی تو و سرانجام نیک برای بندگان و پرستندگان تو است، آنان که زمامداری و حکومتشان بر اساس پرستش تو و نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دین تو است. آنان که در قرآن مجید در توصیفشان فرموده‌ای:

«الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّکاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ وَلِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛[۱۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱

«آنان که اگر در زمین مستقرشان سازیم، نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان امور از برای خدا است».

خدایا! تو اراده کرده‌ای که فرعونیان و هامانیان جهان را به کیفر برسانی و روز سیاهی را که از آن بیم دارند، به آنها بنمایانی. تویی که فرموده‌ای:

«وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ»؛[۱۶]

«و نشان دهیم به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را بیم داشتند».

خدایا! تو می‌دانی که در جهان، کسانی که تو را می‌پرستند و به عدالت، انسانیت، شرف، فضیلت و حقیقت ایمان دارند، مستضعف شده، و مستکبرین شرق و غرب و آنها که از تو بیگانه‌اند و اندیشه‌های شیطانی و آرمان‌های حیوانی دارند، قوی پنجه و سرکش گشته‌اند.

پروردگارا! تو آگاهی که ضعیف شمرده شدگان، از دست استضعاف‌گران و ستمگران چه می‌کشند. و تو می‌دانی که زورمندان برای زیردستان، هر روز و شب چه نقشه‌های جنایت‌کارانه طرح می‌کنند. و تو دانایی که اگر از عدل، صلح، آزادی، مساوات، انقلاب، همکاری، همزیستی، دموکراسی، سوسیالیزم، رفاه و هر لفظ و اصطلاح دیگر دم می‌زنند، دروغ می‌گویند و این الفاظ را بهانه‌ای برای رسیدن به مقاصد خائنانه و تسلط بر بندگان تو و غارت کردن ثروت و ذخایر مالی و معادن آنها کرده‌اند.

تو می‌دانی که زورمندان بزرگ، همان‌ها که پرونده‌های خیانت و آلودگی‌ها و شهوت‌رانی‌هاشان، کثیف‌ترین و رسواترین پرونده‌ها است، چگونه می‌خواهند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲

دنیا را یک لقمه کنند و خود و گروهشان، آن را یک جا ببلعند. و تو می‌دانی که سرمایه داران بزرگ دنیا- که بیشتر یهودی و یهودی‌منش هستند و دارایی‌های بی‌حساب را از غصب اموال کارگران مظلوم و توده‌های محروم اندوخته کرده‌اند و بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ، علم و اخلاق بشر مسلط شده‌اند- همه را در مسیر ارضای شهوات و اندوختن سرمایه استخدام کرده‌اند و چه جنایت‌ها و قتل عام‌ها می‌کنند و چه جنگ‌هایی را برپا کرده و چه خون‌هایی را می‌ریزند. صدها هزار انسان بی‌گناه را در فلسطین از خانه و کاشانه خود آواره کرده و در بیابان‌ها و صحراها سرگردان ساخته و هر روز هم به بهانه‌ای به آنها حمله ور می‌شوند، و زن و بچه و کوچک و بزرگشان را می‌کشند.

بارالها! تو می‌دانی که تبعیضات نژادی چگونه به زور اقویا و زمامداران ملل متمدن نما، هنوز هم که هنوز است، قیافه زشت خود را نشان می‌دهد.

تو دانایی که بانوان به اسم آزادی و مساوات، غیر متساوی در اسارت افتاده و وسیله اطفای شهوت مردان شده، و امنیت و آسایش ندارند، و از حقیقت مقدّس و رمز متعالی رابطه ازدواج و محیط انس و اطمینان و پر مهر و لطف خانواده محروم شده‌اند، و روز به روز این تمدن منحوس یا توحش قرن اتم، آنها را به سوی سیاه چال‌های سقوط پرت می‌کند.

تو آگاهی که در فرهنگ و تمدن غرب و شرق، غیرت، همت، فداکاری، عفّت و نجات، حجاب، حیا و آزرم، چسان مفهومش مسخره و مبتذل و بی‌ارزش شده است که از آن چیزی جز لفظ باقی نمانده است.

خدایا! اگر ما به پا نخیزیم و بنشینیم و این همه صحنه‌های گمراهی و تباهی را در جهان ببینیم و تکان نخوریم، در پیشگاه تو به شدّت مسؤول و مقصّریم.

همه سنّت‌هایی که تو برقرار کرده‌ای، یار مظلومان و محرومانی هستند که برای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳

برپا داشتن حقّ و مبارزه با جهل و ظلم و باطل قیام می‌کنند و جنود و امدادهای تو، همه پشتیبان حقّ‌پرستان و عدالت‌خواهان می‌باشند و برای نابودی ظلم و باطل، و ایجاد و گسترش حکومت حقّ و عدل، در کنار اهل حقّ و مجاهدان واقعی قرار دارند.

تو از مطبوعات دنیا، سینماها، مراکز فساد و فحشای سیاست‌ها، بازرگانی‌ها، فرهنگ‌ها و تعلیم و تربیت‌ها، و از همه اوضاع آگاهی و می‌بینی که همه این نمونه‌ها، مظاهر انحطاط فکر بشر و گرایش او به سوی حیوانیت شده است.

جهان به دو جبهه تقسیم شده است: جبهه زورمندان و استضعاف‌گران و جبهه اکثریت استضعاف شده.

خدایا! ما نمی‌دانیم وقت ظهور فرا رسیده یا نه؟! امّا این‌قدر می‌دانیم که مستضعفیم، و اگر آن انقلاب تمام عیار مهدی آل محمّد- عجّل اللّه تعالی فرجه- وقتش نرسیده باشد، تو باید به ما همت و نهضت و شوق دهی تا به پا خیزیم و مشعل علم و هدایت اسلام را به دست گرفته و با همراهی و همکاری صدها میلیون مستضعف خداپرست، با صفوف فشرده و متّحد، دین تو را یاری کنیم و احکام تو را حاکم سازیم و قرآن را منبع الهام و حرکت خود قرار دهیم و به سوی آینده‌ای درخشان و اسلامی که نشانه آینده تابناک عصر حکومت مهدی علیه السلام باشد، پیش‌رفته و روز بیدادگر و دشمن دین تو را سیاه سازیم.

خداوندا! یأس و ناامیدی از رحمت تو در هیچ حال جایز نیست، و تو خود فرموده‌ای:

«إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛[۱۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴

«اگر خدا را یاری کنید، او هم شما را یاری می‌نماید و گام‌هایتان را استوار می‌دارد».

و «وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»؛[۱۸]

«و آنان که در راه ما جهاد کنند؛ البته آنان را به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم، و خداوند هرآینه با نیکوکاران است».

و با وعده‌های صریح تو هیچ کس را در ترک یاری حقّ و یاری دین تو عذری نیست. و انتظاری که دستاویز تبلیغات دشمنان اسلام علیه مسلمین شده است، از اسلام نبوده؛ بلکه عین رضایت به وضع موجود و امضای نابسامانی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، و مخالفت با تحول و تکامل انقلاب اسلام است، که این انتظار، آن انتظاری که در قرآن و احادیث و روایات دستور داده شده، نیست.

ما را از انتظار بی‌هدف و بی‌معنی دور ساز و به آن انتظار حقیقی که عامل جنبش و حرکت و مبارزه و مقاومت است، هدایت و آشنا کن.

بارالها! ما را به مسؤولیت‌های خطیری که در برابر تو، نسبت به دین تو و کتاب و احکام تو داریم، راهنمایی فرما؛ و به ما توفیق کامل عطا کن تا وظایف خود را در راه یاری هدف‌های عالی اسلام و اجرای احکام آن و امر به معروف و نهی از منکر، نصب العین و برنامه خود قرار دهیم.

«رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَثَبِّتْ أَقْدامَنا وَانصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»؛[۱۹]

«پروردگارا! بر ما صبر و پایداری ببخش، گام‌هایمان را استوار بدار، و ما را بر قوم کافران یاری عنایت فرما».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵

به سوی هدف‌های اسلامی

اشاره

«إِنْ هُوَ إِلّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ* وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ»؛[۲۰]

«قرآن، کتابی برای جهان و جهانیان است* برای دانستن خبرها و اثرهای شگفت انگیزتر و بزرگ‌تر آن، منتظر آینده باشید.».

به سوی هدف‌های اسلام

اسلام دینی است که چهارده قرن پیش به وسیله پیامبر بزرگ خدا، حضرت خاتم‌الانبیا صلی الله علیه و آله، جهانیان به‌آن دعوت شدند، و شکوهمندترین و نجات‌بخش‌ترین نهضت‌های تاریخی و جنبش‌های مذهبی و انقلابات حقیقی را به وجود آورد.

هدف اسلام، آزاد کردن انسان‌ها، خاتمه دادن به شرک و بت پرستی و فساد و گناه، برچیدن بساط ظلم و استثمار، آزاد نمودن و پاک سازی مغزها از خرافات و عقاید موهوم، برداشتن امتیازات پوچ و مادّی، مبارزه با جهل و نادانی، تقسیم عدالت و امنیّت، بهره برداری عموم از نعمت‌های الهی، برقراری احکام خدا، استقرار نظم، حفظ حقوق، فراهم کردن امکانات ترقی، تکامل علمی، روحی، فکری، جسمی، مادّی و اقتصادی برای همه، و خلاصه: دعوت به توحید و پرستش خدای یگانه و عدل و رحمت و احسان و علم و ایمان و نور

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶

و روشنایی است.

«کِتابٌ أَنزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ»؛[۲۱]

«کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج کنی».
«وَما أَرْسَلْناکَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ»؛[۲۲]
«و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان».

پیروزی اسلام بر همه ادیان

خدا وعده داده است که اسلام را بر همه ادیان پیروز سازد و این وعده‌ای است که قوانین خلقت و سنن آفرینش با آن موافق است و وعده نصرت و غلبه همه‌جانبه‌ای است که به انبیا داده است، چنان‌که در سوره صافات، آیات ۱۷۱- ۱۷۳ می‌فرماید:
«وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلِینَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ»؛
«و به تحقیق سخن ما برای بندگان ما که پیامبرند* پیشی گرفته که همانا ایشان یاری شدگانند* و همانا سپاه ما بر آنها (دشمن) پیروزند».
و در سوره غافر، آیه ۵۱ می‌فرماید:
«إِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ»؛
«همانا ما یاری می‌دهیم پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و روزی که شاهدان (معصومین علیهم السلام) به پا خیزند».
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷
اسلام با چنین هدف‌ها و برنامه‌های سازنده‌ای که این هدف‌ها را تأمین کند، شروع به کار کرد و جلو آمد، و عالی‌ترین و پاک‌ترین روش رهبری را به مردم ارائه داد و هدف‌های خود را به عقاید، احکام، اخلاق، اقتصاد، اجتماع، دین و دنیا به مردم عرضه داشت.
مردم شیفته و فریفته نهضت اسلام و برنامه‌ها و پیشنهادهای آن شدند، از آن استقبال کردند و آن را ملاک و معیار آزادی شناختند، و پس از آن همه ذلّت‌هایی که در برابر حکّام و سلاطین خودکامه داشتند، عزّتی را که اسلام به آنها عطا کرد، آن را بزرگ‌ترین غنیمت شمردند.
فرزندان کارگران و دهقانان و چوپانان، که خود را با فرزندان پادشاهان و امیران برابر دیدند، لغو تقسیمات و درجه‌بندی‌های طبقاتی را که طبقه پایین‌تر و فرزندانشان را از ترقی و ورود در حریم منطقه طبقه به اصطلاح بالاتر ممنوع می‌کرد، از جان و دل پذیرفتند و جنگ با اسلام و سپاه مسلمان را جنگ با سعادت و آزادی خود دانستند.
اسلام به زودی جای خود را در دل‌ها باز کرد و دعوتش در عمق وجدان و شعور همه با شور و شعف بسیار استقبال شد.
هیچ کشوری را مسلمانان فتح نمی‌کردند مگر بعد از آن‌که بانگ جان بخش توحید و آزادی و برابری اسلام، قلوب مردم آن را فتح کرده بود.
این نهضت مقدّس با این برنامه‌های عالی و مایه‌های پُر ارج انسانی، باید جهان را فتح کرده و به همه اهدافش رسیده باشد.
چرا چنین نشد؟ و چرا اسلام در نیمه راه ماند و متوقف گشت؟
و دستگاه رهبری آن، به زودی به دست افرادی جاهل و استثمارگر و عیاش و هرزه افتاد که مسیر واقعی اسلام و جهان اسلام را تغییر دادند، و همان مظاهر
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸
و اوضاع و رژیم‌هایی را که اسلام با آن مبارزه کرده بود، به اسم اسلام، به اسم خلافت اسلام، به اسم جهاد اسلام، به اسم عدالت اسلام، به اسم قانون اسلام و به اسم اتّحاد اسلام، دوباره زنده کردند.

اسلام آمد تا بشریت را از بشرپرستی نجات دهد، تا کاخ‌هایی را که اکاسره و قیاصره (کسری و قیصرها) از غصب حقوق و اموال و ظلم بر زیردستان بنا نهاده بودند، ویران سازد؛ و فاصله‌ای را که میان زمامداران و افراد عادی بود، از میان بردارد و انسان‌های ناآگاه خفته و ناآشنا به حقوق خود را بیدار و آگاه نماید و از مداین و رُم و پایتخت‌های ستمگران زمان، مدینه بی‌تجمّل و بی‌دستگاه، بی‌کاخ و قصر، و نزدیک به همه و با همه بسازد.

اسلام بود که رهبر دوّمش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌فرمود:

«أَلا وَإِنَّ إِمامَكُمْ قَدْ اكْتَفى مِنْ دُنْياهُ بِطِمْرَيْهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ»؛[۲۳]

«هان! که امام شما از دنیایش به دو کهنه جامه، و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا نموده است».

و هم او می‌فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقالِيمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ أَفْلاكِها عَلى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُها جُلْبَ شَعِيرَةٍ، ما فَعَلْتُهُ»؛[۲۴]

«به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمان‌های آنها است، به من دهند که خدا را نافرمانی کنم، در گرفتن برگ جوی از مورچه‌ای، چنین نخواهم کرد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹

و هم از او روایت است که: هر کس بخواهد نظر کند به شخصی از اهل جهنم، نظر کند به شخصی که نشسته است و در اطراف او دیگران به عنوان احترام ایستاده‌اند.

ولی غاصبان مقام رهبری اسلام به جاهلیت پیشین گراییده و همان اساس گذشته را که اسلام با آن مبارزه دارد، داغ‌تر و ظالمانه‌تر تجدید کرده، همان عیاش‌ها، همان هرزگی‌ها، و همان کاخ‌ها و قصور را از نو بنیاد کردند. مدینه پیغمبر و کوفه علی را کنار گذاردند و بغداد، دمشق، غرناطه، قرطبه، اسلامبول، قاهره، آکره و نقاط دیگر را که در استعباد بشر و صرف میلیون‌ها دسترنج مردمان ضعیف و عقب مانده، کمتر از مداین و رم نبود، به دنیا نشان دادند. و در واقع، روش و رژیم ضعیف ضد اسلامی آنها، که به اسم اسلام روی کار می‌آمدند، اسلام را از فتح قلوب و از رسیدن به هدف‌هایش مانع شد.

هر کس تاریخ و سرگذشت دستگاه‌های جبّار بنی امیه، بنی عباس، امویین اندلس، سلاطین عثمانی و دیگر کسانی را که بر جوامع مسلمان به اسم اسلام و حاکم مسلمان، در هند، ماوراء النهر و ایران، مصر، شام و نقاط دیگر آسیا و آفریقا و اروپا مسلط شدند، بخواند، می‌فهمد چه وضع بسیار ناامید کننده‌ای جلو آمد که هدف‌های واقعی و اصولی اسلام بیشتر از رسمیت افتاد و اصلًا مطرح نبود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰

انتظار، عامل پایداری در برابر رهبری‌های فاسد

یگانه یا مهم‌ترین چیزی که مسلمانان را در برابر این وضع نگاه داشت و آنها را در حال اعتراض به اوضاع و تقاضای اجرای برنامه‌های اسلامی شجاع و دلیر می‌کرد، وعده‌های قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که: این دین از بین نمی‌رود و آینده برای اسلام است، اسلام عالم گیر و پرچم حکومت توحید و حق و عدل در سراسر جهان به اهتزاز خواهد آمد.

این وعده‌ها بود که مسلمانان را در برابر حوادثی مثل تسلط بنی امیه، جنگ‌های صلیبی، هجوم چنگیز و بالاخره استعمار قرن اخیر، پایدار و شکیبا نگه داشت و سرانجام مسلمانان را علیه آنان به جهاد و پیکار برانگیخت.

این وعده‌ها که واقعیت آن را حقایق مسلّم دینی و تاریخی صد در صد ثابت کرده است و دلایل قطعی آن را در کتاب "نوید امن و

امان "نگاشته‌ایم، همواره به مسلمانان نوید می‌داد که دور اسلام و روزگار آن به پایان نمی‌رسد و حکومت‌هایی مانند بنی امیه و بنی عباس، مظهر کمال و پیشرفت و نمایش رژیم سیاسی و روش رهبری حقّ و عدالت اسلام نیستند و باید در انتظار آینده بود و عقب نشینی نکرد، از مرزها و سنگرها حمایت و حفاظت کرد، تا آن عصر طلایی و دوران حکومت مطلقه حقّ و عدالت فرا رسد، و موعود آخرالزمان که از دودمان پیغمبر اسلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱

و فرزندان علی و فاطمه و نهمین فرزند سیّد الشهدا حسین علیه السلام و یگانه فرزند بی‌مانند حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است، ظاهر شود و تمام برنامه‌های اسلام اجرا گردد. دنیا از این همه اضطرابات روزافزون، ناامنی‌ها، افکار متضاد و رژیم‌های رنگارنگ ظالمانه نجات یافته و در مهد امن و امان و اطمینان و اعتماد و اتّحاد قرار بگیرد.

مسلمان همیشه به سوی آینده می‌نگرد و هر وضعی که موجود باشد، اگرچه نسبتاً خوب و عادلانه باشد، او را قانع نمی کند، آن را نهایت کار و پایان راه نمی‌شمارد، و اگر هم ظالمانه و غیر اسلامی باشد، در هر صورت و شرایطی، مسلمان ناامید نمی‌شود و وظیفه دارد که ظلم و فساد و تجاوز و جهل و خودکامگی و استضعاف را محکوم سازد و برای حصول هدف‌های اسلام، کوشش و تلاش بیشتر نماید تا به سهم خود به اسلام عزیز و به نوع بشر و جوامع متحیّر و سرگردان و مضطرب خدمتی انجام دهد. و نشستن و تسلیم بودن و کناره‌گیری کردن و تماشاگر صحنه‌های تباهی و فساد و فقر و انحطاط اخلاقی شدن، هرگز در اسلام جایز نیست، و بر مسلمان منتظر و مؤمن و متعهد روا نمی‌باشد و با انتظار ظهور حضرت ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- و فلسفه انتظار موافقت ندارد.

«وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛[۲۵]

«و بگو عمل کنید، پس به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲

انتظار و وعده الهی

اشاره

«قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَن يَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛[۲۶]

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری بخواهید و شکیبایی کنید، به تحقیق که زمین از آن خدا است، به هر کس از بندگانش بخواهد منتقل می‌فرماید: و حسن عاقبت از برای پرهیزکاران است».

«وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها الَّتِي بارَكْنا فِيها وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنِي إِسْرآئِيلَ بِما صَبَرُوا وَدَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَما كانُوا يَعْرِشُونَ»؛[۲۷]

«و میراث دادیم به قومی که ضعیف شمرده شده بودند، خاورهای زمین و باخترهای آن را که مبارک گردانیده بودیم. و تمام گردید کلمه (و وعده) نیکوی پروردگار تو بر بنی اسرائیل به سبب آنکه صبر کردند؛ و ویران ساختیم آنچه را فرعون و قومش می‌ساختند و آنچه را که افراشته بودند».

مسأله‌ای که همواره مایه امید مسلمانان منتظر و هسته مرکزی انقلابات علیه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳

نظام‌های استثمارگر و اوضاع ظالمانه بوده و وعده الهی به پیروزی نهایی مستضعفین و محرومین است.

با اینکه می‌بینیم: زورمندان و استضعاف‌گران، مخالفان رژیم خود را می‌کوبند، دربند می‌کنند، به زندان می‌اندازند، در خاک و خون می‌کشند؛ باز هم استضعاف‌شدگان به پا می‌خیزند و مسیر تاریخ را عوض می‌کنند، باز هم سیاه پوست آمریکایی و آفریقایی قیام می‌کنند و حقوق خود را می‌طلبند، باز هم اندونزی و الجزایر استعمار را طرد می‌کنند و آن را بیرون می‌رانند و به حیاتش خاتمه می‌دهند.

فلسطینی‌های آواره و از خانه و وطن رانده شده می‌کوشند تا روزگار اسرائیل و رژیم فاسد نژادپرست صهیونیسم را- با اینکه قدرت‌های بزرگ دنیا پشت سرش و بلکه در کنار و پیش رویش ایستاده‌اند و از او دفاع می‌کنند- سیاه نمایند، و او را از اراضی مقدّسه و سرزمین‌هایی که غصب کرده، بیرون برانند.

مسلمانان و به ویژه شیعیان در طول تاریخ، علی رغم همه مشکلات و مصایب و فشارها، به دلیل همین امید و همین اعتقاد، سنگر مبارزه را رها نکرده و مستمرّاً به تلاش خود ادامه داده‌اند.

مسأله این است که اگرچه ما جهان و وضع جهان را در مسیر هوی و هوس و آرزوهای زیردستان و اقویا و طبقه حاکمه علیه ضعیفان و زیردستان و طبقه محکوم و محروم و مظلوم ببینیم؛ اگرچه جریان دنیا را به کام طبقه‌ای که در عیاشی، هرزگی، هوسرانی، شهوات و تجملات غرض شده و لوکس‌ترین زندگی‌ها را دارند، مشاهده نماییم، و اگرچه بسیاری از مردم جهان در نهایت فقر و پریشانی، گرفتار بیماری‌های گوناگون و محروم از حداقلّ زندگی یک انسان- بلکه یک حیوان که صاحب با انصاف داشته باشد- باشند و وحشیانه‌ترین قدرت‌ها، ملّت‌ها و جامعه‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴

را در زیر ضربه‌های ظلم و تجاوز پامال کنند.

با این حال، تاریخ بر مبنای سنّت‌های الهی و وعده خدایی، سرانجام به نقطه‌ای می‌رود که به نفع طبقه محروم و زیان طبقه غاصب و حاکم است؛ به سویی می‌رود که در آنجا همه نسبت به حقوق متساوی حقّ، برابر و مساوی و یک شکل و یک رنگ گردند و تمام رنگ‌ها و امتیازات پوچ شسته شود و از بین برود و برتری انسان‌ها فقط بر اساس تقوا باشد.

ستمگران و تجاوزکاران در برابر این وعده، مانند کسی هستند که بخواهد در جهت مخالف سیلی عظیم شنا کند، که هر چه قوی و شناگر باشد، سرانجام شکست می‌خورد و سیل او را به پیش رانده، و خواه و ناخواه در مسیر واقعی و جهت موافق سیل قرار می‌گیرد، یا نابود و معدوم می‌شود.

کسانی که علیه متجاوزان و استثمارگران انقلاب می‌کنند، اگر فاقد تمام وسایل هم باشند، بهترین و نیرومندترین وسیله و اسلحه پیروزی آنان، این امید است که در جهت خواست و رضایت و وعده الهی قرار دارند و قطعاً در مبارزه نهایی، پیروزی با آنها است.

آینده جهان در کلام الهی

این‌گونه اعتقاد به سنّت الهی- اگرچه از آن، گاهی به طور صحیح بهره برداری نمی‌شود و انقلابی نماها هم آن را وسیله قرار می‌دهند- اصل است و حقیقت؛ و در زبان قرآن کریم و احادیث شریفه به تعبیرات وافی و صحیح‌تر و الفاظ کافی‌تر شرح و بیان شده است؛ که از جمله این آیات، واقعی‌ترین تعبیرات و شرح و تفسیر این مسأله است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵

«قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ ...»؛[۲۸]

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری خواهید ...».

«وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ ...»؛[۲۹]

«و ما قومی را که به استضعاف کشیده شده بودند، وارثان (مشرق و مغرب زمین) گردانیدیم».

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ»؛[۳۰]

«بلکه حقّ را با شدت بر باطل افکنیم؛ پس حقّ، باطل را در هم می‌شکند، آن‌گاه از میان می‌رود».

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»؛[۳۱]

«می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خدا تمام کننده نور خویش است، هرچند کافران را خوش نیاید».

موضوع انتظار حضرت صاحب الامر- عجّل اللّه تعالی فرجه- و ایمان به ظهور مهدی موعود، مبنای این وعده الهی است و با سنّت الهی و آنچه در کتب آسمانی ثبت شده، کاملًا مطابق است.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»؛[۳۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶

«و همانا در زبور، پس از ذکر- تورات نگاشتیم- که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند».

شیعه و تمام مسلمانان بر اساس این عقیده سازنده و تحول‌آور، ایمان دارند که تاریخ در مسیر عدالت و به سوی عدالت جلو می‌رود و توقّف نمی‌کند و زمین را بندگان صالح و شایسته خدا به ارث می‌برند. و سرانجام حقّ در همه جا حاکم و پیروز می‌شود، و این سنّت و قانون خدا و خواست او است که می‌فرماید:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ ...»؛[۳۳]

«یعنی ما خواسته‌ایم که منّت گذاریم بر آنان که در زمین استضعاف شده‌اند ...».

خدا چنین اراده کرده است که قدرت خود را به دست طبقه ضعیف آشکار سازد و طبقه استثمارگر قوی و غالب و ظالم را به دست آنان که استضعاف شده‌اند، بکوبد و مغلوب نماید.

این ایمان، جزء عقاید شیعه و بلکه هر مسلمان است که به هر نحو و هر طور که اوضاع به نفع ستمگران و فرعونیان استعباد پیشه قرار بگیرد، عاقبت با انقلاب مستضعفان شایسته و پرهیزکاران مجاهد، نظام و عدالت، حاکم و برقرار می‌شود.

این عقیده از نظر اجتماعی، بسیار مهم و انقلابی و مترقّی است و مردم را به کار و تلاش و نهضت و قیام و فعالیت تشویق می‌کند و از سستی و ترک وظایف و تسلیم زبونی و ذلیل شدن باز می‌دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها وَتَلا عَقِیبَ ذلِکَ، وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»؛[۳۴]

مضمون این سخنان امیدبخش و مژده دهنده این است:

«این دنیایی که مانند مرکبی چموش و سرکش، از سواری دادن به صاحب خودش خودداری می‌کند و با ما خاندان پیامبر ناسازگاری پیشه کرده و بر ما سخت و تنگ گرفته است، و حزب خدا و اهل بیت و خاندان رسالت و شیعیانشان را در فشار ظلم و استبداد غاصبان و مرتجعان گذارده، و آنان را از حقوقشان محروم، و گرفتار شکنجه و زندان، و قطع دست و پا و گوش و بینی، و کشته شدن ساخته است، بعد از این همه ناسازگاری‌ها و ظلم و جور و غصب حقوق، البته و حتماً- مانند شتر بدخو و گزنده‌ای که به بچه‌اش مهربان و مایل می‌شود- به ما مایل گردیده و رام اهل حقّ و شایستگان و مستضعفان خواهد شد؛ چون خدا در قرآن خبر

داده است:

خواستش این است که بر آن کسان که در زمین مورد استضعاف قرار گرفته‌اند منّت گذارد، و آنان را امامان و پیشوایان و وارثان زمین فرماید».

معلوم است در هنگامی که ابرهای مأیوس کننده فتنه‌های بزرگ، و تسلط غاصبان زمامداری و مقام رهبری جامعه اسلامی بر سر مردم و اهل حقّ، باران بلا و ناامیدی می‌باریده است، علی علیه السلام با این کلمات امیدوار کننده و انتظاربخش، دل‌های مردم را محکم کرده و به این حقیقت بزرگ و وعده تخلف‌ناپذیر الهی مژده داده و آنان را به فتح و ظفری که حزب خدا و حامیان حقّ در پیش دارند، نوید داده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸

و به استقامت و پایداری تشویق فرموده است.

این کلام در عین حال که خبری از آینده و غیب و پیش گویی قاطع است، همین مسأله سنّت خدا (یا به زبان دیگر، وعده الهی) را که علی علیه السلام از آن آگاهی کامل داشته است، اعلام می کند.

آری، ولیّ خدا و کسی که مصداق «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»[۳۵] است، به سنن الهی عالم و واقف است و از خواست خدا و نظامات و قواعدی که در جهان ماده و مجردات قرار داده، به اذن خدا و به تعلیم او بااطّلاع است.

علاوه بر این آیه کریمه، در سوره قصص در ضمن داستان استعلا و گردن‌کشی فرعون، این خواست و سنّت خدا را صریحاً بیان فرموده است؛ چون معلوم است که این سنّت الهی فقط در مورد موسی و فرعون نیست؛ بلکه سنّت عام الهی است و در مورد هر گروه مستضعف و مؤمن و شخص یا دسته استضعاف گر در هر عصر و زمانی صادق است؛ اگرچه مصادیق آن، همه در یک ردیف نباشند و صدق این آیه و تطبیق آن و ظهور این سنّت و قاعده، بر موردی ظاهرتر و آشکارتر از موارد دیگر می‌باشد.

و لذا علی علیه السلام بعد از اینکه خبر از یک تحوّل بزرگ و انقلاب جهانی به نفع حزب حقّ و پیروان مکتب ولایت می‌دهد، این آیه را نیز تلاوت می‌فرماید؛ چون چنان‌که گفته شد، مفهوم آیه، اختصاص به عصر موسی و فرعون ندارد، و عام و کلی است [۳۶] و ظاهرترین مصداق این آیه در تاریخ همان انقلابی است که به رهبری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰

حضرت مهدی، قائم آل محمّد- عجل اللّه تعالی فرجه- برپا می‌شود. انقلابی که حتماً واقع خواهد شد و خواست خدا و سنّت الهی است.

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»؛[۳۷]

«و هرگز در سنّت خدا تبدیل و تغییری نخواهی یافت».

بنابر آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که انتظار و عقیده به ظهور مهدی علیه السلام چگونه فکر و اندیشه را آینده‌گرا می‌سازد و مسلمان را برای مقاومت، استقامت، پایداری، مبارزه با باطل و جهل و فساد، آماده و مصمم می کند و او را با این فلسفه مهم تاریخ، در ضمن اصطلاحات دینی و قرآنی که کامل‌تر و صحیح‌تر از هر منطق دیگر بازگو کرده است، آشنا می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۱

انتظار؛ عامل مبارزه با فساد و انحراف

اشاره

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ* بَلِ اللَّهُ مَوْلاکُمْ وَهُوَ خَیْرُ النّاصِرِینَ»؛[۳۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کفار فرمان ببرید، شما را به عقب (کفر و جاهلیت) برمی‌گردانند، پس شما زیان‌کار می‌گردید؛ بلکه خداوند مولی و صاحب اختیار شما است و او بهترین یاری کنندگان است».

«إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلی لَهُمْ»؛[۳۹]

«به درستی آنان که به عقب برگشتند (مرتجع شدند) بعد از آنکه هدایت بر ایشان آشکار گشت، شیطان این کار (ارتجاع) را بر ایشان بیاراست، و خدا آنها را (برای امتحان و اتمام حجت) مهلت داد».

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۲

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِی اثْناعَشَرَ؛ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ، وَالتّاسِعُ مَهْدِیُّهُمْ»؛[۴۰]

«امامان بعد از من دوازده نفرند: نُه نفر از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند و نهمین آنها مهدی علیه السلام است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلّا یَوْمٌ، لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَیْتِی یَمْلَأُها عَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً»؛[۴۱]

«اگر باقی نماند از روزگار مگر یک روز، البته خدا بر می‌انگیزد مردی از اهل بیت مرا که زمین را از عدل پر کند، همچنان که از ستم پر شده باشد».

انتظار عامل مبارزه با فساد و انحراف

مسلمانان عموماً و شیعه اثنی‌عشری خصوصاً، انتظار ظهور شخصیتی را می‌کشند که انقلاب اسلام را جهانگیر، حقّ و عدالت را پیروز بشر را از تضادهای گوناگون، استثمار، استعباد و استعمار و از وقوف و توقف نجات دهد و به سوی جلو پیش براند و اصول توحید، مساوات، آزادی و برادری اسلامی را رایج نماید.

این شخص موعود، امام دوازدهم از دوازده نفر پیشوایان و رهبرانی است که پیغمبر عالی مقام اسلام صلی الله علیه و آله در صدها حدیث آنها را معرفی کرده و فرزند عزیز رهبر یازدهم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

اصل انتظار به صورت‌های گوناگون در بین ملل مختلف، همواره محفوظ بوده و آینده‌نگری همیشه بشر را به خود مشغول داشته، برگشتن به عقب و بلکه وقوف و ایستادن در یک مرحله به هر حال محکوم بوده و خلاف سنن عالم خلقت است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۳

حرمت بازگشت به فرهنگ جاهلی

قرآن مجید با بیانی محکم در آیات متعدد، برگشتن به عقب را محکوم فرموده است.

در غزوه تاریخی احد که مسلمانان آزمایش شدند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فداکاری‌ها کرد و پرچمداران و دلیران نامی مشرکان را کشت، و جبرئیل مواسات بی‌نظیرش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله ستود و به پیغمبر گفت: «هذِهِ الْمُؤاساةُ». پیغمبر در جواب فرمود: «إِنَّهُ مِنّی وَأَنَا مِنْهُ او از من است و من از اویم». جبرئیل گفت: «وَأَنَا مِنْکُما؛ من نیز از شما هستم». و ندا در داد: «لا سَیْفٌ إِلّا ذُوالْفَقارِ وَلا فَتیً إِلّا عَلِیٌّ .

در این غزوه، وقتی پاسداران درّه‌ای که کمین‌گاه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را به پاسداری آنجا مأمور فرموده بود،

هزیمت و شکست کفار را در اثر مجاهدات علی علیه السلام دیدند، سنگر خویش را رها کردند و خالد بن ولید با گروهش که در آنجا کمین کرده بود، از همانجا به مسلمانان حمله‌ور شدند و تنی چند از پاسداران و فرماندهشان عبداللّه بن جبیر را به شهادت رساندند. چهره جنگ به نفع مشرکان تغییر کرده و گروهی از مسلمانان کشته شدند و دیگران فرار کردند؛ غیر از علی بن ابی‌طالب، و دو نفر دیگر هم- برحسب بعضی از نقل‌ها که در نام آنها اختلاف است- کسی با پیغمبر ثابت نماند و راه فرار پیش گرفتند؛ و بعضی که شنیدند پیغمبر کشته شده است، در مقام ارتجاع و ارتداد و امان گرفتن از کفار برآمدند.

و از جمله فراریان، ابوبکر و عمر و عثمان بودند، و عثمان در فرار و پشت کردن به جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر، به قدری از میدان جنگ دور شده بود که سه روز بعد برگشت.

نظر به این سستی‌ها و تصمیم بعضی دیگر بر بازگشت به عصر جاهلیت و ارتداد، آیات متعددی در نکوهش و سرزنش آنان و حرمت ارتجاع و وجوب ثبات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۴

قدم و استقامت نازل شد که از جمله این آیه بود:

«وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِى اللَّهُ الشّاكِرِينَ»؛[۴۲]

«و نیست محمّد مگر رسولی که قبل از او هم پیامبران بسیاری بوده‌اند؛ آیا پس اگر (او) مُرد یا کشته شد، به عقب برمی‌گردید؟ و هرکس به عقب برگردد، هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند و خدا به زودی شاکران را پاداش می‌دهد».

این آیه با کمال صراحت دستور می‌دهد که حتی با رحلت یا کشته شدن پیغمبر- که بزرگ‌ترین ضربت بر روح طرفداران انقلاب اسلامی و الهی اسلام است- انقلاب اسلام نباید توقف شود و باید در مسیر خود پیشرفت نماید و باید مسلمانان دنبال این انقلاب را بگیرند و به عقب برنگردند.

وقتی رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید این عکس العمل را داشته باشد که کسی به فکر ارتداد و بازگشت به عقب و رژیم‌های دوره‌های جاهلیت و پذیرش برنامه‌های غیر اسلامی بیفتد، پس معلوم است که مسلمان از هیچ حادثه و فاجعه دیگر، هرچه سخت و جانکاه باشد و هرچه زیان مالی و مادی و جانی داشته باشد، به ارتداد و عقب‌گرد، و قبول برنامه‌ها و نظام‌های کافر مایل نمی‌شود و از کوشش برای پیش رفتن، ترقی و جهانی شدن انقلاب اسلام چشم برنمی‌دارد.

انتظار مصلح آخرالزمان و مهدی موعود، علاوه بر ریشه‌های استوار مذهبی و اسلامی، دارای عالی‌ترین فلسفه اجتماعی است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۵

مسلمانان عقیده دارند که انقلاب اسلام، جهانگیر و پیروز می‌شود و عالم از این نابسامانی‌های مدنیت منهای شرف و انسانیت نجات پیدا می‌کند و بازگشت به عقب و ارتداد و عقب‌گرد، خلاف اصل و خلاف نهضت انبیا و تعالیم اسلام است.

اگرچه دنیای مادی امروز به ظاهر رو به جاهلیت گذارده و اهداف عالی انسانی و حقیقت و فضیلت و مابه الامتیاز بشر از حیوان، در بسیاری از جوامع فراموش شده، و طغیان و ظلم و بیدادگری و تجاوز و زور و استبداد و قلدری و استثمار و شهوت‌رانی و نابکاری و خیانت و ناامنی به صورت‌ها و جلوه‌های نو در جهان رایج شده و روز به روز رایج‌تر می‌شود؛ و اگرچه الفاظ و کلمات صلح، عدالت، آزادی، مساوات، برادری، همکاری، تعاون و بشر دوستی را در معانی دیگر یا برای مقاصد دیگر به کار می‌برند؛ و اگرچه فاصله بین زورمندان و فرماندهان و زیردستان و فرمان‌بران هر روز زیادتر و رابطه آنها با یکدیگر به رابطه دو انسان برابر هیچ شباهت ندارد؛ ولی این توحّش تا هر کجا برود (تا دو هزار و پانصد سال، تا سه هزار سال، و پنج هزار سال بیشتر هم به عقب برگردد)؛ چون خلاف خواست‌های واقعی بشر و سیر کمالی او و خلاف عقیده و آرمان او است، پیروز نمی‌شود و سرانجام به

شدیدترین وضعی سرکوب و ریشه کن خواهد شد.

این جاهلی مسلکی هرچه نیرو بگیرد و از هر حلقومی برایش تبلیغ شود، و هرچند که آموزش و فرهنگ را با زور قوای انتظامی با آن همگام و همراه سازند، عاقبت در برابر منطق آسمانیِ قرآن، که می‌فرماید:

«تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَوآءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِن دُونِ اللَّهِ»؛[۴۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۶

«بیایید به سوی کلمه و عقیده یکسان و مشترکی بین ما و شما، که نپرستیم مگر خدا را و به او شرک نیاوریم و هیچ کدام از همدیگر را غیر از خدا ربّ خود نگیریم».

و در برابر آیه:

«إِنّا خَلَقْنَاکُمْ مِن ذَکَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبَآئِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقیکُمْ»؛[۴۴]

«ما شما را از یک مرد و زن خلق کردیم و شما را در قبایل و ملّت‌های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ البته گرامی‌ترین شما نزد خدا، متقی‌ترین شما است».

و در مقابل منطق وحی:

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ»؛[۴۵]

«و ما در هر امتی، رسولی فرستادیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

و آیات بسیار دیگر شکست می‌خورد، و زبان و بلندگوهایش خاموش و قلم نویسندگانش می‌شکند.

فساد، فحشا، نابکاری جوانان و بانوان، وضع بسیار ننگین و پر از آلودگی‌های زن در شرق و غرب جهان امروز و خیانت و جنایت، هرچه جلو برود، و هرچه نیروهای مادّی، این فسادها را تهییج کند و آن را برای منافع پلید استثماری یا استعماری گسترش دهد، جنبش و انقلاب را علیه این مفاسد، کوبنده‌تر و ضربت آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۷

را بر کاخ‌های فساد و طغیان، کاری‌تر می‌سازد.

مقاومت، در برابر بازگشت به جاهلیت

مسلمانی که با چنین فکر و عقیده آینده‌گرا زندگی می‌کند، هرگز با گروه‌های فاسد و مشرک و خدانشناس همراه نمی‌شود و تا می‌تواند تقدّم و نوگرایی و آینده‌بینی خود را حفظ کرده و ثابت و استوار به سوی هدف پیش می‌رود.

او اطمینان دارد و به یقین می‌داند که بساط ظلم و فساد برچیده شدنی است؛ چون بر جامعه و بر فطرت بشر تحمیل است و آینده برای پرهیزکاران و زمین از آن شایستگان است:

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَن یَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛[۴۶]

«همانا زمین از آنِ خدا است و به هرکس از بندگانش که بخواهد، به ارث می‌دهد و عاقبت از آن متقین است».

بنابراین مسلمان تسلیم ظلم و فساد نمی‌شود و با ستمگران و مفسدان همکار و همراه و هم‌صدا نخواهد شد.

این اصل انتظار مانند یک قوه مبقیه و عامل بقا و پایداری، طرفداران حقّ و عدالت و اسلام خواهان حقیقی را در برابر تمام دستگاه‌های فشار، استعباد، جهل و شرک، بشرپرستی و فساد انگیزی پایدار نگه می‌دارد و همواره بر روشنی چراغ امیدواری منتظران و ثبات قدم و مقاومت آنها می‌افزاید و آنان را در انجام وظایف، شور و شوق و نشاط می‌دهد.

این اصل انتظار است که در مبارزه حقّ و باطل، صفوف طرفداران حقّ را فشرده‌تر و مقاوم‌تر می‌کند و آنها را به نصرت خدا و فتح

و ظفر نوید می‌دهد و گوش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۸

آنها را همواره با صداهای نویدبخش قرآن آشنا می‌دارد:

«قُلِ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ»؛[۴۷]

«بگو منتظر باشید که ما هم منتظریم».

«فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُمْ مُتَرَبّصُونَ»؛[۴۸]

«منتظر باشید که ما هم با شما منتظریم».

«فَانتَظِرُوا إِنّی مَعَکُم مِنَ الْمُنتَظِرینَ»؛[۴۹]

«منتظر باشید که من هم با شما منتظرم».

خاص و عام، شیعه و سنی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الـدُّنْیا إِلّا یَوْمٌ واحِـدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْـدِی یُواطِئُ اسْـمُهُ اسْـمِی وَکُنْیَتُهُ کُنْیَتِی، یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً»؛

«اگر نمانـد از دنیـا مگر یـک روز، خداونـد متعال آن روز را طولانی فرمایـد تا بیرون آیـد مردی از فرزنـدان من که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من باشد، زمین را پر از عدل و قسط کند، همچنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد».

این انتظار، ضعف و سستی و مسامحه در انجام تکالیف و وظایف نیست و عذر برای کسی در ترک مبارزه مثبت یا منفی و ترک امر به معروف و نهی از منکر نمی‌باشـد، و سکوت و بی‌حرکتی و بی‌تفـاوتی و تسـلیم به وضع موجود و یأس و ناامیـدی را هرگز با آن نمی‌توان توجیه کرد.

این انتظار، حرکت، نهضت، فداکاری، طرد انحراف و مبارزه با بازگشت به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۹

عقب و ارتداد است، مکتب زنده و سازنده اسلام و محمّد، علی و زهرا و حسن و حسین و زین العابدین و تمام ائمه علیهم السلام و سایر اصـحاب و یاران خاص و پیروان آنها است. اگر نادانان یا مغرضان آن را به طور دیگر تفسیر کرده و آن را مکتب کنار رفته‌ها و کنار گذاشـته شـده‌ها، بیچاره‌ها، مأیوسان، تن به خواری دادگان، چاپلوسان و دین‌فروشان معرفی کننـد، خود در ردیف یهود، که مصداق:

«یُحَرّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»؛[۵۰]

«کلام‌ها و سخنان را از مواضع اصلی خود تحریف و دگرگون می‌کنند».

می‌باشند، قرار داده‌اند.

«یـا أَیُّهَـا الرَّسُولُ لاـ یَحْزُنـکَ الَّذِینَ یُسـارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قـالُوا آمَنّـا بِـأَفْواهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هـادُوا سَـمّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ»؛[۵۱]

«ای پیـامبر! آنـان که به زبـان گفتنـد: ایمـان آوردیم؛ ولی قلب‌هایشـان ایمان نیاورد و به سوی کفر سـرعت گرفته‌انـد، تو را ناراحت نکننـد و همچنین آن یهـودانی که حرف‌هـای تو را تحریف کرده و به دروغ، سـخنان فتنه‌خیز برای قومی که پیش تو نیامده‌انـد، نقل می‌کنند، اینان سخنان را- مطابق میل و هوای نفس خود- از مواضع اصلی‌اش تحریف می‌کنند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۰

ارزش انتظار در قرآن و حدیث

«قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیّ وَمَنِ اهْتَدی ؛[۵۲]

«بگو همه منتظرند، پس انتظار بکشید! زود باشد که بدانید راه راست پویان و کسانی که هدایت یافته‌اند، کیانند؟!».

«وَقُلْ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنّا عامِلُونَ* وَانْتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ»؛[۵۳]

«بگو به آنان که ایمان نمی‌آورند (از راه تهدید)! عمل کنید به حال خود، ما هم عمل می‌کنیم؟ و منتظر باشید، ما هم منتظریم».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لَنا دَوْلَةً یَجِیءُ اللَّهُ بِها إِذا شآءَ. ثُمَّ قالَ: مَنْ سَرَّ أَنْ یَکُونَ مِنْ أَصْحابِ الْقآئِمِ فَلْیَنْتَظِرْ وَلْیَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحاسِنِ الْأَخْلاقِ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ»؛ [۵۴]

«البته که برای ما دولتی است که وقتی خدا خواست آن را می‌آورد. هر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۱

کس شاد می‌شود که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، باید منتظر باشد و باید کار به پارسایی و اخلاق نیک کند و منتظر باشد».

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«تَمْتَدُّ الْغَیْبَةُ بِوَلِیّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الثّانِی عَشَرَ مِنْ أَوْصِیآءِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ علیهم السلام، إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ الْقآئِلِینَ بِإِمامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِینَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ»؛[۵۵]

«غیبت ولی خدا و دوازدهمین وصیّ پیغمبر خدا و امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امتداد پیدا می‌کند. اهل زمان غیبت آن حضرت که معتقد به امامت و منتظر ظهور او باشند، از اهل هر زمان برترند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبادَةِ انْتِظارُ الْفَرَجِ»؛[۵۶]

«برترین عبادت انتظار فرج (و پایان نابسامانی‌ها و دشواری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و ظهور دولت حقّه حضرت مهدی علیه السلام و برقراری مطلق نظام اسلامی) است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۲

ارزش انتظار

اشاره

بشر در زندگی اجتماعی و فردی، مرهون نعمت انتظار است؛ و اگر از انتظار بیرون بیاید و امیدی به آینده نداشته باشد، زندگی برایش مفهومی نخواهد داشت و بی‌هدف و بی‌مقصد می‌شود.

حرکت و انتظار در کنار هم می‌باشند و از هم جدا نمی‌شوند؛ انتظار علّت حرکت و تحرک بخش است. آنچه مورد انتظار است، هرچه مقدّس‌تر و عالی‌تر باشد، انتظارش نیز ارزنده‌تر و مقدّس‌تر خواهد بود و ارزش مردم را باید از انتظاری که دارند، شناخت:

یکی انتظارش این است که پایان سال شود و رتبه‌ای بگیرد و حقوق و جیره‌اش زیاد شود.

یکی دیگر انتظارش این است که پایان سال تحصیلی برسد، گواهی نامه و مدرکی بگیرد و به وسیله آن، کار و شغل مناسبی تهیه نماید.

یکی منتظر است وضعش رو به راه شود تا خانواده تشکیل دهد و همسری اختیار کند و از تجرد و تنهایی خود را خلاص سازد.

دیگری منتظر است درآمدش بیشتر شود، خانه شخصی، ماشین سواری و ...

خریداری کند؛ یا اگر همت و نظرش بلند باشد، بیمارستان یا مسجد یا مدرسه یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۲، ص: ۵۳

کتابخانه و دارالعلمی تأسیس کند.

یک نفر انتظار دارد در فلان مناقصه یا مزایده برنده شود.

خلاصه همه منتظرند؛ کاسب منتظر؛ کشاورز منتظر؛ کنتراتچی منتظر؛ باغ‌دار منتظر؛ صنعت‌گر منتظر؛ پدر، مادر و معلم همه منتظرند؛ بلکه ملّت‌ها و جامعه‌ها و حکومت‌ها همه منتظرند.

رژیم‌های سرمایه‌داری انتظار دارند که قدرتشان بیشتر گسترش یابد و دنیا را شدیدتر به زیر یوغ بی‌رحم استثمار خود بکشند و خون ضعفا را بمکند.

رژیم‌های کمونیستی منتظرند انقلاب کمونیستی همه جا را زیر چتر خود بگیرد، و شدت فقر و جنگ و اختلاف طبقاتی تحول ایجاد کرده، اوضاع را به نفع آنها عوض کند تا کمونیسم، آزادی‌های فردی و حرمت انسانی را در کام خود فرو برد و افراد جامعه مانند یک ماشین یا یک مرکز دامداری که وسایل خوراک و فربه شدن و خوردن و چریدن در آن فراهم شده باشد، منهای انسانیت زیست کنند.

دانشجویان واقعی و محققان منتظرند با نیروی تفکّر و اندیشه، مشکلات علمی را حل کرده و هرچه بیشتر بر دانش و درک خود بیفزایند و دایره معلومات را توسعه دهند.

پزشک با ایمان منتظر است نتیجه معالجات خود را در بیمارش ببیند.

«قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا»؛[۵۷]

«بگو همه منتظرند، پس منتظر باشید».

اگر انتظار در این دنیا که عامل تدریج و تدرّج، تأثیر و تأثّر، فعل و انفعال، و گذشت زمان است، از بشر گرفته شود، دیگر ادامه حیات برایش بی‌لذّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۲، ص: ۵۴

و بی‌معنی است.

انتظار است که زندگی را لذّت‌بخش و باروح و بامعنی می‌سازد و شخص را به زندگی علاقه‌مند می‌نماید.

یک درخت تا وقتی انتظار می‌رود رشد کند و سایه داشته باشد و میوه بدهد، باقی می‌ماند؛ ولی وقتی از میوه دادن و از نمو و ترقی افتاد، آن را قطع می‌نمایند و به جایش نهالی می‌نشانند که تا سال‌ها چشم انتظار به رشد و نمو میوه آن بدوزند و آن را پرورش دهند و آبیاری کنند.

پس همه جهان و همه جامعه‌ها و همه مردم و افراد، تا هستند و در سراشیبی سقوط و انقراض و فنا و مرگ و نیستی وارد نشده‌اند، منتظرند و باید منتظر باشند.

اسلام و انتظار

اسلام که تعلیمات و هدایت‌هایش بر اساس فلسفه‌های عمیق و صحیح اجتماعی و واقعی قرار دارد، اصل انتظار و نگاه به سوی آینده را، پشتوانه بقای جامعه‌ای مسلمان و محرک احساسات و مهیّج روح فعالیّت و اقدام قرار داده است؛ و انتظار آینده بهتر و عصر فتح و

گشایش و فرج را برترین اعمال شمرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف:

«أَفْضَلُ اَعْمالِ أُمَّتِی انْتِظارُ الْفَرَجِ»؛[۵۸]

«برترین کارهای امتم انتظار فرج است».

انتظار فرج را افضل اعمال امّت خود معرفی فرموده است.

آن هنگام که پیغمبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در حالی که غیر از علی علیه السلام و عموی بزرگوارش ابوطالب، از مردها یار و یاور دیگر نداشت و مردم را به خدا و دین توحید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۵

دعوت می‌فرمود؛ آن هنگام که دست یافتن بر خزائن کسری و قیصر، آن هم برای مردمی محروم و مستضعف، جزء محالات عادی محسوب می‌شد؛ و در آن هنگامی که به جای همکاری و قبول آن دعوت نجات بخش و آزاد ساز توحیدی، از مردم دشنام و ناسزا و اهانت می‌شنید و رنج و آزار و اذیت می‌دید، مردم را به آینده درخشان این امّت نوید می‌داد و وعده می‌داد که کلمه توحید را بگویید تا رستگار شوید: «قُولُوا لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» تا عرب خاضع شما گردد و عجم به شما جزیه بدهد. سوگند یاد می‌کرد که گنج‌های کسری و قیصر در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

و پیروانش با سرمایه و اسلحه انتظار رو به سوی آینده و قدم به پیش قرار داده بود. و در برابر سیل مخالفت‌ها و شیطنت‌ها، قطع ارتباطها و محاصره‌ها، شکنجه‌ها و آزارهای بدنی مسلح، به مقاومت و ایستادگی حتی تا ترک مال و خانه و شهر و مسکن در راه اسلام و هدف‌های توحید آن، تشویق می‌کرد و از پیروزی حقّ و مغلوب شدن باطل سخن می‌راند.

این انتظار و ایمان به این وعده‌های الهی بود که مسلمانان را در میدان‌ها فاتح و جانباز و فداکار کرد.

مسلمانان در انتظار این روزهای درخشان، آن روزهای سخت و تلخ و پر از مصیبت را پشت سر گذاشته و جلو رفتند.

قرآن مجید در آیات متعدّدی، مسلمانان را به انتظار آینده گذارده و آینده بهتر را به این امّت نوید داده است و آینده‌گرایی را تعلیم می‌فرماید.

از جمله در این آیه نوید می دهد که هرگاه خطر ارتجاع پیش آید و از مسلمانان، افرادی مرتد و بی‌دین شوند و از دین برگردند، خدا قوم و گروهی را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنها خدا را دوست می‌دارند، نسبت به مؤمنان فروتن هستند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۶

نسبت به کفار، عزیز و غالب و خوددار و غیر قابل انعطاف می‌باشند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت و سرزنش ملامت کنندگان بیم ندارند؛ که آیه ذیل مشعر بر این مطلب است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلا یَخافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشآءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ»؛[۵۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. آنها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هرکس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد. و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست».

در این آیه که خطر ارتداد و بی‌دینی و بازگشت به سوی کفر و شرک و فحشا و بشر پرستی و سنن و رسوم باطل شده، به وسیله اسلام مطرح شده است، قیام گروهی مجاهد را که با ارتجاع مبارزه کنند و آن را سرکوب نمایند، نوید داده؛ و مسلمانان حقیقی را در برابر این مرض مهلک و خطرناک، با انتظار و اعلام آینده سالم و شکست ارتجاع و پیروزی دوستان خدا، مصونیت بخشیده

است.

و نیز آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۷

«إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛[۶۰]

«همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز آن را حفظ خواهیم کرد».

خبر از حفظ قرآن مجید و رسالت اسلام و این دین و آیین مقدّس می‌دهد و مخصوص به یک دوره و عصر نیست و تا ابد و تا هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل جامعه جهانی اسلام، این آیه نویدبخش و امیدوار کننده است که در هیچ حال و شرایطی مسلمانان نباید ناامید باشند، بقای این دین برحسب سنن الهی و وعده‌های خدا و رسول خدا تضمین شده است.

اگر بازگشت به عقب و ارتداد و رجعت به جاهلیتی پیش بیاید و در بین ملل مسلمان، صدای افتخار به دوره‌های جاهلیت و زنده کردن رسوم پیش از اسلام بلند بود، و اگر به هر شکل و وضع، بیگانگان یا افرادی که در شمار مؤمنان بوده و به ارتداد و فساد روی نهاده‌اند، بخواهند پیشرفت و جهانگیر شدن انقلاب الهی اسلام را متوقف کنند، یا از بین ببرند و شعائر اسلام را تعطیل و در فراموشی اندازند، قانون خلقت و صدای وجدان و فطرت و اراده الهی، گروهی مصمّم و باعزیمت را که خدا آنها را دوست دارد و آنها خدا را دوست می‌دارند، برای حمایت این دین و جهانی شدن این انقلاب و روشن نگاه داشتن این چراغ بر می‌انگیزد.

از هنگام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حال، تاریخ اسلام مصادیق و نمونه‌های بسیاری از آنچه در این آیه پیش بینی شده است، نشان می‌دهد و ارتداد در صورت‌های مختلف، دعوت اسلام را تهدید کرده و بلکه به ظاهر متوقف ساخت؛ ولی چنان‌که در این آیه خداوند متعال وعده فرموده است، هر مرتبه، ارتداد به وسیله افرادی الهی و مخلص و فداکار سرکوب شده و خطر خاموش شدن صدای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۸

دعوت اسلام مرتفع گشت. ارتداد و عقب‌گردی که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ۶۱] مخصوصاً در امر خلافت و رژیم حکومتی اسلام پیش آمد و منتهی به عثمان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و سایر بنی امیه و بنی عباس و ستمگران دیگر شد و نظام سیاست و حکم و اداره جامعه اسلامی را به نظام حکومت‌های قیصرها و کسری‌ها برگرداند، ابتدا با مقاومت و مخالفت رسمی افرادی انگشت شمار به رهبری علی و فاطمه زهرا علیها السلام روبرو شد، و پس از آن،- اگرچه عقب‌گرد از دین به مرور زمان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۹

گسترش یافت؛ ولی‌ک کسانی که از آن بازگشته و به گروه علی علیه السلام و وفاداران حقیقی انقلاب اسلام ملحق گردیدند، زیاد شدند و با قیام مسلمانان انقلاب خواه علیه عثمان، حکومت علی علیه السلام فرهنگ جاهلی را در یک قدمی نیستی و فنا قرار داد؛ امّا بازمانده و وارث حقیقی جاهلیت (معاویه) دوباره پرچم ارتداد را برافراشت و از آن به بعد، اگرچه جاهلیت ریشه‌کن نگردید، و اسلام نیز تا حال به هدف‌های بزرگ خود نرسیده و انقلابش کامل نگشته و در بین راه است و باید منتظر آینده بود تا آن مصلح حقیقی و منتظر موعود بیاید و انقلاب اسلام را عالم‌گیر ساخته و حکومت جهانی الهی را تشکیل دهد؛ ولی همواره تحت تأثیر همین تعالیم اسلام و برنامه انتظار، مبارزه با ارتداد و جاهلیت جریان داشته و دارد و در صورت‌های مختلف از تسلط کامل و تمام عیار جاهلیت جلوگیری شده است که شهادت سیّد الشهدا علیه السلام و قیام مقدّس حسینی علیه بنی امیه، کاری‌ترین ضربت‌ها بر پیکر ارتدادی بود که به وسیله بنی امیه رهبری می‌شد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم تاریخ این مقاومت‌ها و مبارزه‌ها را در عصر بنی امیه و بنی عباس و ادوار مختلف شرح دهیم، و از نقش اهل بیت و برنامه‌ها و تعالیم ائمه طاهرین علیهم السلام که بیشتر به صورت مبارزه منفی بسیار دقیق به حملات خلفای جور علیه

موجودیت اسلام و حقایق و اهداف مقدّس این دین پاسخ داده و مدافعه می‌نماید، چیزی بگوییم؛ ولی باید متذکّر شویم که روش مبارزه منفی آنها، اکنون هم مؤثرترین روش مبارزه با دشمنان داخلی، منافقان و دشمنان خارجی است و نتایج مهمی نیز داشته است. مثلًا به زندان افتادن امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به شدّت ارکان جاهلیتی را- که به وسیله هارون دیکتاتور و با آن همه قدرت و توسعه قلمرو حکومت استبدادی نگهداری می‌شد- لرزاند.

بیان کامل این مطلب، حداقل به یک کتاب مفصل نیاز دارد که فعلًا در پی آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۰

نیستیم؛ بلکه فقط می‌خواهیم متذکّر شویم که انتظار و مثل این وعده‌هایی که در این آیه کریمه و آیات دیگر است، یکی از پایه‌های مهم و زنده مبارزه علیه فساد، در جامعه اسلام بوده، که آن را باید سرچشمه مقاومت‌ها و منبع تحرکات و مبارزات ایجابی و سلبی اهل حقّ با اهل باطل شمرد که مسلمان هیچ‌گاه کار اسلام و انقلاب آن را پایان یافته و تمام شده نخواهد دانست، و همواره به مضمون آیه کریمه:

«یُرِیدُونَ أن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَیَأْبَى اللَّهُ إِلّآ أن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»؛[۶۲]

«کافران می‌خواهند نور خدا را با گفتار جاهلانه خود خاموش کنند ولی خداوند نمی‌خواهد، مگر آنکه نور خود را به پایان برساند اگرچه کافران کراهت دارند».

تلاش‌های دشمنان و منافقان نقش بر آب و نور خدا در اتمام و گسترش خواهد بود.

انتظار جامعه شیعه

مسلمانان عموماً و شیعیان خصوصاً منتظرند که سراسر گیتی را عدل و علم و توحید و ایمان و برابری و برادری فراگیرد و آن رهبری که وعده ظهور او در قرآن و صدها احادیث معتبر وارد شده است، ظاهر شود و آیین توحیدی اسلام را که در شرق و غرب جهان وارد شده است، ظاهر کرده و گسترش دهد، و امت واحد، حکومت واحد، قانون واحد، نظام واحد تمام افراد بشر را متّحد، هم‌صدا، هم‌قدم و به هم پیوسته سازد.

این عقیده به ظهور مصلح منتظر، حضرت مهدی موعود- چنان‌که در روایات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۱

به آن اشاره شده است- شیعه را در جریان زمان برای مقاومت در برابر صدمات و لطماتی که بر هر دعوتی وارد می‌شد و آن را متلاشی می‌کرد، پرورش داد و فکر شیعه را که فکر خالص اسلامی است، و جامعه شیعه را از زوال و انقراض نگاه داشت و تا امروز این فکر و این عقیده و ایمان عامل بقای شیعه و پایداری و استقامت اوست.

با آن وضع جان‌گزای حکومت بنی امیه و بنی عباس روبرو شده بودند و تمام حیثیات و شؤون ظاهری و اجتماعی آنها الغا شده، و از همه مشاغل محروم، و در همه جا مورد تعقیب و زیر نظر جاسوسان حکومت قرار گرفته، و کمترین مجازات آنها زندان بود، تا مجازات‌های شدید از بریدن دست و پا و زبان و بینی، و شکنجه‌های غیر قابل تحمل دیگر.

آن شیعیان، اگر منتظر و آینده بین نبودند و اعتقاد به پیروزی حقّ و عدالت، و شکست باطل و ستم نداشتند، با اینکه همه چیز را از دست رفته می‌دیدند، هرگز بر ایشان حال مقاومت باقی نمی‌ماند و همه حتی در دل شکست خورده و تسلیم می‌گشتند و از دگرگون شدن اوضاع و عوض شدن و ورق خوردن صفحه تاریخ ناامید می‌گردیدند و ریشه هر نهضت و حرکت و پایداری در آنها خشک می‌شد.

امّا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام وعده داده و قرآن مجید نیز بشارت داده است که این دین پایدار می‌ماند و

این راه بسته نمی‌شود و این نزاع و نبرد حقّ و باطل، با غلبه ظاهری جباران تاریخ مانند یزید و ولید و زیاد و حجاج و هارون و دیگران پایان نمی‌پذیرد.

و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و سید الشهدا علیه السلام تا امروز ریشه تمام حرکات و نهضت‌های شیعه و مسلمین علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حقّ و باطل تا پیروزی مطلق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۲

بوده است، که می‌بینیم همیشه از میان شکست‌ها، پیروزی‌هایی آشکار و در عین ذلّت ظاهری، پرتو و شعاع عزّت و سربلندی و آقایی نمودار شده و اراده‌ها و همت‌ها به حرکت و جنبش درمی‌آید و افراد بااراده و مصمم و متعهد وارد میدان می‌شوند؛ و هرچه دشمنان حقّ و عدالت، مسلمانان را می‌کشند و به زندان می‌اندازند و هرگونه شکنجه و عذابی را درباره آنها اجرا می‌نمایند و آنها را از اجرای قوانین اسلام و برقرار کردن شعائر دینی با زور و تطمیع باز می‌دارند و تعلیم و تربیتشان و مطبوعات و تبلیغات و تمام وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی را ضد اسلامی و منحرف کننده می‌سازند. در ایران، الجزایر، اندونزی، فیلیپین، اوگاندا، اتیوپی، فلسطین و نقاط دیگر باز هم مبارزه ادامه می‌یابد تا ملّت‌هایی مثل ایران، الجزایر و اندونزی آزاد می‌شوند.

این است فلسفه بزرگ اجتماعی انتظار ظهور. و این است یکی از اسرار غیبت حضرت صاحب الامر- عجّل اللَّه تعالی فرجه- و از این جهت است که ثواب منتظرین مانند ثواب مجاهدین و بلکه شهیدان بدر و احد است.

و این است که از نظر یک فرد مسلمان در هر شرایط و اوضاع نامساعد و ناگواری که جلو بیاید، کار اسلام خاتمه یافته تلقی نمی‌شود و روز این دین به آخر نمی‌رسد.

و این است همان فلسفه‌ای که در ادیان گذشته نیز مایه امیدواری پیروان آنها و مشوّق آنان به استقامت و پایداری و مقاومت و جهاد بوده است. و در حقیقت، انتظار فلسفه محکم و استواری است که در تمام ادیان مورد توجّه بوده و به آن عقیده داشته‌اند و از سنن و نوامیس ثابتی است که همه ادیان آسمانی در بقای خود از آن مایه گرفته‌اند و همه در انتظار آینده عالی‌تر و بهتر بوده‌اند و ظهور اسلام، این دین جامعه، به تمام آنها نوید داده شد؛ تا وقتی خورشید جهان‌تاب اسلام طلوع کرد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۳

و عالم و تمام پیروان ادیان از انتظار آن بیرون آمدند، در اسلام نیز که آخرین رسالت‌ها و ادیان است، مسأله انتظار، این فلسفه بزرگ در ظهور مصلح و منجی آخرالزمان و ولیّ دوران حضرت مهدی علیه السلام که در بیت رسالت و از فرزندان علی و فاطمه و حسن و حسین و نهمین فرزند حسین است، خلاصه شد.

عامل بقا

بنابراین- چنان‌که از بررسی‌های عمیق و دقیق در تاریخ و فلسفه ادیان و قرآن کریم و احادیث و روایات استفاده می‌شود- فلسفه انتظار مانند یک عامل و ماده حیاتی مهم در تمام ادیان آسمانی وجود داشته و رمز بقا و موجودیت آنان بوده است و اکنون هم از عوامل بقای جامعه مسلمین است.

دیدگاه وسیع

در ضمن، این انتظار است که دیدگاه وسیع و افق نظر بلند مسلمانان و مخصوصاً شیعیان را نشان می‌دهد؛ در حالی که بسیاری از مردم و ملل دیگر انتظار می‌برند که بر ملل دیگر مسلط شده و آنها را استثمار نمایند.

و در حالی که هر یک از شرق و غرب در انتظار روزی هستند که حریفشان از پا درآید و جهان مسخّر هوی و هوسشان گردد.

و در هنگامی که کمپانی‌های بازرگانی و حکومت‌های زیر نفوذ آنها انتظار می‌کشند، دنیا بازار تجارت آنها شود و بشر در عالم اقتصاد برده آنها گردد.

و در وقتی که گروه‌های بسیاری در جهان، امروز بی‌هدف در کنار کاباره‌ها و سینماها و تماشاخانه‌ها صف کشیده و دقیقه‌شماری می‌کنند و در انتظارند که در این اماکن فساد به رویش باز شود و به این ترتیب، هستی خویش را تباه می‌کنند.

در این هنگام، مسلمان آگاه و روشن‌فکر و شیعه متعهد و مبارز، در انتظار روزی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۴

است که جهان به زیر پرچم حقّ و عدالت و توحید و حکومت جهانی اسلام و احکام خدا درآید و تمام بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها نابود گردد و این فاصله‌های پوچ از میان خلق خدا برداشته شود.

مسلمانان انتظار روزی را می‌کشند که فقر و بدبختی، و جهل و نادانی از سراسر جهان ریشه کن گردد و بینش و بصیرت جامعه، کامل و افراد صالح و رشید و دادگر، زمامدار و مصادر امور باشند، و اختلافات جغرافیایی و ملی و دینی، و سیاست‌ها و رژیم‌ها و مسلک‌های باطل از بین برود.

این بینش و مقصد و هدف و انتظار مسلمانان است که خیر و سعادت عموم، عصر آزادی، برابری همگان و آسایش و رفاه، علم و ترقی، و عدالت و نیک بختی را برای تمام افراد بشر خواهان است.

این انتظار، شخص را متعهد و مسؤول می‌سازد که برای تحقق هدف‌های اسلام و عملی شدن برنامه‌های دین، بدون هیچ یأس و ضعف و سستی و ناامیدی، شب و روز کوشش نماید و فداکاری کند تا بلکه یک گام به سوی مقاصد متعالی اسلام جلو برود.

این انتظار، شخص را محکم و مقاوم، بااراده، نفوذناپذیر، مستقل، شجاع و بلند همت می‌سازد.

این انتظار، لفظ نیست؛ گفتن نیست؛ عمل است، حرکت است، نهضت و مبارزه و جهاد است، صبر و شکیبایی و مقاومت است.

نیمه شعبان

نیمه شعبان، عید انتظار، عید نور، عید نهضت و آماده شدن برای جهاد بیشتر، مقاومت‌های سخت‌تر؛ و جشن و چراغانی آن، اعلان نشاط، آگاهی، روشنی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۵

ضمیر، توجّه منتظران و نمایش شادمانی‌ها و زوال تاریکی‌ها در جامعه جهانی اسلام است.

کسی که منتظر است، باید به سوی آن رستاخیز عظیم و بی‌مانند قدم بردارد و آماده شود و از هر فرصتی بهره‌برداری نماید، و دین خدا و احکام خدا و آنچه را که به صاحب وقت و ولیّ عصر- ارواحنا له الفداء- انتساب دارد، از مال و جان و فرزند و مقام خود گرامی‌تر بدارد و برای حفظ و نگاه‌داری آن کوشاتر باشد، و باید جشن و چراغانی و تبلیغات و سخنرانی‌ها و مجالس و محافل نور، این انتظار حقیقی را در دل‌ها روشن‌تر سازد و بر نشاط و تعهّد و مقاومت جامعه بیفزاید.

کسی که منتظر است، به معانی بزرگی که از جشن و چراغانی نیمه شعبان در نظر است، التفات داشته و هدف و مقصد را فراموش نمی‌نماید، و جشن و چراغانی را وسیله سرگرمی قرار نمی‌دهد، و به جای وظایف خطیر و مسؤولیت‌های مهمی که در برابر خدا و قرآن و شخص حضرت ولیّ عصر- ارواح العالمین له الفداء- و اسلام و تشیّع دارد، به مراسم خشک و خالی جشن و چراغانی اکتفا نمی‌کند، و از حقیقت و درسی که از این مراسم باید گرفت غافل نخواهد ماند، تا خدای نخواسته دشمنان یا نادانان، این مراسم و بلکه اصل انتظار را عوضی تفسِر نمایند و آن را عامل سکوت و رکود و ترک امر به معروف بشمارند.

این جشن‌ها و چراغانی‌ها بایـد اعلان وفاداری به اسـلام و تصـمیم محکم به مقاومت در برابر نقشه‌های ضـد اسـلام، و ابراز علاقه به قرآن، و مطالبه حقوق اسلامی، و هم‌صدایی و اتفاق و اتّحاد باشد.

این مراسم که در نهـایت خلـوص صـورت می‌گیرد، اعلاـم خواسـته‌های حقیقی جـامعه، مخـالفت همگـان بـا نظام‌هـای نامشـروع، و موافقت آرای عموم با نظام خالص و صحیح اسلامی است، که باید همیشه و در تمام مواقع و فرصت‌ها ابراز شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۶

وَالسَّلامُ عَلی نامُوسِ اللَّهِ الْأَکْبَرِ وَالْإِمامِ الثّانِی عَشَرَ، أَبِ الْوَقْتِ وَمَوْلَی الزَّمانِ، الَّذِی هُوَ لِلْحَقّ أَمِینٌ وَلِلْخَلْقِ أَمانٌ، مَوْلانا وَسَیّدِنا صاحِبِ الزَّمانِ، أَرْواحُ الْعالَمِینَ لَهُ الْفِدآءُ وَعَجَّلَ اللَّهُ تَعالی فَرَجَهُ، وَجَعَلَنا مِنْ شِیعَتِهِ وَأَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ.

قم المشرفه، حرم الائمة علیهم السلام

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

۱۳۹۸ ه ق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۷

وابستگی جهان به امام زمان

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۹

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللَّهُ عَلی سَیّدِ رُسُلِهِ أَجْمَعِینَ، أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَرْکانُ الْإِیمانِ وَأُمَنآءُ الرَّحْمنِ وَأَمانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَبِهِمْ یُمْسِکُ اللَّهُ السَّمآءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ یُمْسِکُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِیدَ بِأَهْلِها، وَبِهِمْ یُنَزّلُ الْغَیْثَ وَتَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَتَخْرُجُ بَرَکاتِ الْأَرْضِ، وَلَوْلا ما فِی الْأَرْضِ مِنْهُمْ لَساخَتْ بِأَهْلِها.[۶۳]

قالَ الْإِمامُ أَبُوجَعْفَرٍ الْباقِرُ علیه السلام: لَوْ أَنَّ الْإِمامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ ساعَةً لَماجَتْ بِأَهْلِها کَما یَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ؛[۶۴]

ترجمه به مضـمون: اگر زمین ساعتی خالی از امام بماند اهل خود را فرو خواهد برد و چون دریایی که به موجش اهلش را مضطرب و بی‌قرار سازد در موج و اضطراب افتد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۱

پیشگفتار

باید توجّه داشت که اصل وابستگی سایر ممکنات به وجود امام- سلام اللّٰه علیه- و چگونگی آن و مسایل مشابه آن را، دانشمندان و علمای حکمت و عرفان با دلایل عقلی و فلسفی و عرفانی اثبات کرده‌اند، چنان‌که به وسیله وحی و خبر آنان که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارند و از غیب عالم و علم کتاب و روابط نهانی و پنهانی ممکنات با یکدیگر، به اذن اللّٰه تعالی و به عنایت و لطف او مطّلع می‌باشند، نیز ثابت است. و طبق همین اطلاعاتی که ایشان به ما می‌دهند، فرضاً دلیل عقلی مستقل هم نباشد، به آنچه خبر می‌دهند اعتقاد پیدا می‌کنیم.

زیرا برای تحقیق این‌گونه موضوعات- به خصوص تفاصیل آن- راهی مطمئن‌تر و باوربخش‌تر از وحی و اخبار انبیا و اوصیای آنها نیست؛[۶۵] چنان‌که وجود ملائکه و اصناف آنها و مأموریت‌ها و مداخلاتشان در عالم و تصرفات و ارتباطاتی که با تنظیم عالم دارند، برحسب قرآن مجید و احادیث شریفه ثابت و مسلم است و هر کس به نبوّت و وحی و قرآن مجید و رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۲

باشد، به آن نیز ایمان دارد؛ زیرا ایمان به صدق انبیا و وحی و انباء و اخبار آنها قابل تبعیض نیست؛ بنابراین در این موضوع نیز این راه شناخت، مورد استناد و کمال اعتماد و یقین آور و اطمینان بخش است.

برحسب روایاتی که در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید وارد شده و همچنین روایاتی که مستقلًا روایت شده، وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام ثابت است؛ و هرچند بعضی از این روایات به وابستگی بعضی از این عالم مثل زمین، بیشتر دلالت نداشته باشد؛ امّا بعضی دیگر بر وابستگی کل دلالت دارد. مضافاً اینکه بعضی از معیارها و ملاک‌ها که این وابستگی را تأیید می‌نماید، عام است و وابستگی کل عالم را اثبات می‌کند.

ناگفته نماند: از طرق اهل سنّت نیز احادیثی که فی الجمله دلالت بر این موضوع دارد، روایت شده است؛ مثل روایتی که "عبداللّٰه بن بطه عکبری "که از محدّثین مشهور و نامدار است،[۶۶] در کتاب "الانابه "به سند خود از عبداللّٰه بن امیه مولی مجاشع،[۶۷] از یزید رقاشی،[۶۸] از انس بن مالک ۶۹] به این لفظ روایت کرده است:

انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۳

«لا یَزالُ هذَا الدّینُ قائِماً إِلی اثْنَی عَشَرَ، فَإِذا مَضُوا ساخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِها»؛[۷۰]

همواره این دین برپا خواهد بود تا دوازده نفر، پس وقتی که آن دوازده نفر درگذشتند، زمین اهل خود را فرو خواهد برد».

و چنان‌که از بعضی احادیث استفاده می‌شود، از دوران صدر اوّل و عصر صحابه، افراد برجسته‌ای از آنان، مانند سلمان و ابوذر- که نمی‌توان اعتقاداتشان را جز به استناد به هدایت و بیان و ارشاد حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله مستند دانست- این وابستگی را بازگو کرده و به دیگران می‌آموختند، چنان‌که از سلمان و ابوذر در مقام توصیف امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّهُ لَزِرُّ الْأَرْضِ الَّذِی تَسْکُنُ إِلَیْهِ وَیُسْکَنُ إِلَیْها، وَلَوْ فُقِدَ لَأَنْکَرْتُمُ الْأَرْضَ وَأَنْکَرْتُمُ النّاسَ»؛[۷۱]

«علی علیه السلام قوام زمین است که زمین به سوی او آرام می‌گیرد و به سوی آن سکون و آرامش حاصل می‌شود، و اگر او (یا جانشین او) نباشد، هرآینه زمین را دگرگون (به وضع دیگر) و مردم را منکر و ناشناخته خواهید دید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۴

ابن اثیر در نهایه و ابن منظور در لسان العرب "،زرّ "را به استخوانی که در زیر قلب است و قوام قلب را به آن گفته‌اند، معنی کرده‌اند.

حاصل اینکه: با مراجعه اجمالی به روایات و احادیث شیعه و اهل سنّت و زیارات معتبر مثل جامعه کبیره، ارتباط وجود سایر ممکنات و بقای زمین؛ بلکه عالم، نزول باران، برکات و رحمت‌های الهی، افاضه فیوضات و نعمت‌ها به وجود امام علیه السلام فی الجمله ثابت و مسلم است؛[۷۲] البته شکی نیست که یگانه راه نجات و امان از گمراهی، شناختن امام، قبول امامت او و پیروی از او است که علاوه بر احادیث متواتر ثقلین و سفینه و امان، حدیث مشهور بین شیعه و اهل سنّت که حمیدی در "جمع صحیحین "آن را روایت کرده است، با کمال تأکید و توعید بر آن دلالت دارد، متن این حدیث به روایت حمیدی (در جمع صحیحین) این است:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً الْجاهِلِیَّةِ»؛[۷۳]

«هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است (مانند) مردن جاهلیت».

و فخر رازی از حضرت رسول علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ، فَلْیَمُتْ إنْ شآءَ یَهُودِیّاً وَإنْ شآءَ نَصْرانِیّاً»؛[۷۴]

«هرکس بمیرد در حالی که نشناخته باشد امام زمان خود را، پس اگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۵

خواست یهودی بمیرد و اگر خواست نصرانی».

کلام معجزنظام حضرت علی علیه السلام، تصریح این بیان و اقتباس از فرمایش حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله است، که مفخر علمای اسلام سید رضی از آن حضرت روایت نموده است:

«وَإنَّما الْأَئِمَّةُ قُوّامُ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ وَعُرَفآؤُهُ عَلی عِبادِهِ، وَلا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ إلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلا یَدْخُلُ النّارَ إلّا مَنْ أَنْکَرَهُمْ وَأَنْکَرُوهُ»؛[۷۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۶

«همانا امامان از سوی خدا و به امر خدا، قائم بر خلق خدا و برپا دارندگان آنها، و مدبر و مدیر امور، نگهبان مصالح و سرپرست بندگان خدا می‌باشند داخل بهشت نمی‌شود مگر آن کس که بشناسد ایشان را و ایشان او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که ایشان را نشناسد و انکار کند، و امامان علیهم السلام او را نشناسند و انکار نمایند».

و در رابطه با این مسایل است، فرمایش دیگر آن حضرت:

«أَلا إنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام کَمَثَلِ نُجُومِ السَّمآءِ إذا خَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛[۷۶]

«آگاه باشید! به تحقیق مثل آل محمّد علیهم السلام مثل ستاره‌های آسمان است که هرگاه ستاره‌ای بخواهد غروب کند، ستاره دیگر طلوع نماید».

این‌گونه احادیث و احادیثی که مدلول آنها گسترده‌تر است، از حدّ تواتر گذشته است و مورد نظر در این رساله، استقصا و احصای آن احادیث و تحقیق در مقدار دلالت آنها نیست، که احصا و بررسی این احادیث به کاوش بسیار و مطالعات زیاد و تألیف کتابی مفصّل و بزرگ نیاز دارد.

آنچه در این رساله به طور مختصر در نظر است، توجیه و تفسیر عقلی و علمی و منطقی این وابستگی و بیان امکان و صورت وقوع آن است که در ضمن چند بیان توضیح و توجیه می‌شود. و اگرچه بحث و بررسی را می‌توان در دو زمینه قرار داد؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۷

یکی ارتباط اصل وجود ممکنات به وجود امام علیه السلام و دیگری ارتباط بقای آنها به وجود آن حضرت علیه السلام، امّا به ملاحظه اختصار و عدم تکرار، در طی چند بررسی و توجیه، معقولیت و منطقی بودن هر دو جهت را به یاری خداوند متعال بیان خواهیم کرد.

وما توفیقی إلّاباللَّه، علیه توکّلت وإلیه أنیب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۸

بررسی و توجیه اوّل

عالم انسان که آن را عالم صغیر می‌گویند، نمونه کلّ جهان و مجموع عالم است که آن را عالم کبیر و اکبر می‌خوانند، چنان‌که در شعر منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:
أ تَزْعَمُ أَنَّکَ جِرْمٌ صَغِیرٌوَفِیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الْأَکْبَرُ[۷۷]

بلکه همه عالم‌ها، از عالم اتم‌ها تا عالم منظومه‌ها و کهکشان‌ها، همه و همه نمونه مجموع عالم هستند و همه دارای یک نقطه مرکزی هستند که وجودشان به آن مرتبط است.
دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی
مجموع عالم و کل جهان نیز دارای چنین نقطه مرکزی است؛ این نقطه مرکزی در ظاهر هرچه باشد، در باطن وجود ولیّ عصر و قلب هر زمان است، چنان‌که نقطه مرکزی انسان در ظاهر مغز است؛ امّا در باطن روح انسان یا به تعبیر دیگر قلب او می‌باشد. انسان ظاهربین گمان می‌کند که ارتباطات، منحصر در چیزهایی است که با حواس ظاهری یا با تجربه دریافت می‌شود و از ارتباط عالم ظاهر با باطن، و عالم شهادت و حضور با عالم غیبت و ماوراء ستور، و محسوس با معقول و آنچه از
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۹
دسترس تجربه خارج است، غافل است و ارتباطات ظاهری و محسوس را فقط بر اساس تأثیر و تأثر ذاتی اشیا می‌پندارد، خصوصاً که نظام اتم و کهکشان‌ها را به یک نوع می‌بیند و تحت یک برنامه و جریان متّحد الشکل مشاهده می‌کند، پس گمان می‌کند که یک جزء بالذات، مرکز و ثابت است و جزء یا اجزای دیگر بالذات یا به تأثیر دیگر، سیار و متحرک و از تأثیر عالم غیب در آن غافل است و نمی‌داند که «ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ».
در دیده تنگ مور، نور است ز اودر پای ضعیف پشه، زور است ز او
ذاتش سزاست مر خداوندی راهر وصف که ناسزاست، دور است ز او

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج‌۲ ؛ ص‌۷۹
نمی‌پرسد که جهت جامع و ارتباط بخش این اجزا چیست؟ و چگونه این نظام‌ها بر آنها حاکم شده و این عناصر مختلف به وجود آمده؟ و کجا و در چه مجلس و محفلی و با کدام عقل و شعوری این قرار را با یکدیگر گذاردند که با ترکیبات و اجزای متفاوت این عناصر را بیافرینند و از ترکیب آنها، این همه مرتبط و متناسب ساخته که از قواعد و قوانین و تناسبی که در آن است، بشر توانسته است با کشف قسمتی از آنها، حتی در کیهان و جهان‌های برین، تصرّف و رفت و آمد نماید و از فاصله میلیون‌ها سال نوری کسب اطّلاع کند؟ خدا دانا است که در این همه عوالم چه خبرها و چه شگفتی‌ها، چه پدیده‌ها و چه اسرار و روابطی برقرار کرده است و چه محکم و استوار است این آیه کریم که می‌فرماید:
«قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛[۷۸]

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۰

و مخلوقات او مرکّب باشد، هر آینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود، اگرچه مانند آن مدد بیاوریم».

چه غافل می‌باشند آنان‌که چشمشان از ظاهر به باطن نفوذ نمی‌کند و جهان و صاحب جهان را نشناخته از این جهان می‌گذرند، به مصداق:

«یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ»؛[۷۹]

«به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند؛ ولی از عالم آخرت غافل می‌باشند».

آری همه جا نظام او و دست او است، از اتم تا کهکشان‌ها و بالاتر و آنچه هنوز بشر به کشفش موفّق نشده، همه آیات و نشانی‌های اویند.

شنیدستم که هر کوکب جهانی استجداگانه زمین و آسمانی است

تو پنداری جهانی غیر از این نیستزمین و آسمانی غیر از این نیست

چه نیکو و معرفت‌افزا است سخن سرور اولیا و اشرف اوصیا و رهبر عرفا، امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«سُبْحانَکَ ما أَعْظَمَ شَأْنَکَ! سُبْحانَکَ ما أَعْظَمَ ما نَری مِنْ خَلْقِکَ، وَما أَصْغَرَ کُلَّ عَظِیمَةٍ فِی جَنْبِ قُدْرَتِکَ، وَما أَهْوَلَ ما نَری مِنْ مَلَکُوتِکَ، وَما أَحْقَرَ ذلِکَ فِیما غابَ عَنّا مِنْ سُلْطانِکَ، وَما أَسْبَغَ نِعَمَکَ فِی الدُّنْیا، وَما أَصْغَرَها فِی نِعَمِ الْآخِرَةِ»؛[۸۰]

«تسبیح تو را می‌گویم، چه عظیم است شأن تو! تسبیح تو را می‌گویم، چه بزرگ است آنچه را می‌بینیم از آفرینش تو! و چه کوچک است بزرگی آن در کنار قدرت تو! و چه هولناک است آنچه مشاهده می‌کنیم از ملکوت تو!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۱

و چه حقیر است این در برابر آنچه مشاهده می‌کنیم از ملکوت تو! و چه حقیر است این در کنار آنچه از ما پنهان است از سلطان تو! و ...».

و البته جهان به حکمت الهی و اراده ازلی، دارای قوانین و قواعدی است و بهتر است که با اقتباس از قرآن کریم بگوییم: دارای سنتی است و هر پدیده و حادثی معلول علتی است و علوم مادی و طبیعی، چیزی غیر از اطّلاع و آگاهی بر بخش مختصری از این قواعد و سنن و سلسله علل و معلولات نیست؛ امّا چنان نیست که احتمال وجود عالم غیب و تأثیر آن در حدوث و بقای موجودات مادّی و ارتباط وجود ولیّ و قطب در تأثیر و تأثری که در اشیا است، با قانون علّیت قابل نفی و انکار باشد، و به طریق اولی ":نفی ارتباط وجود عالم با وجود ولیّ "قابل اثبات نمی‌باشد و هرگز چنین نفی و اثباتی امکان‌پذیر و معقول و منطقی نیست؛ زیرا قانون علّیت می‌تواند نفی یا تأثیر بعضی از اشیا را در وجود تمام اشیا یا بعض اشیا اثبات کند.

به عبارت دیگر: اگر با حذف بعضی از عوامل مادّی که علّیت و ارتباط آن به وجود یک پدیده یا بقای آن محتمل است، آن پدیده را همچنان باقی و موجود یافتیم، عدم علّیت آن عامل و عدم ارتباط بقای آن پدیده به وجود آن عامل احتمالی استکشاف می‌شود؛ امّا با حذف عاملی که علّیت آن نسبت به یک پدیده محتمل باشد، به فرض آنکه آن پدیده نیز حذف شود، ثابت نمی‌شود. عاملی که حذفش، حذف پدیده را در پی داشت، علّت مستقل آن پدیده است؛ زیرا معلوم نمی‌شود تأثیر آن عامل به نحو شرط بوده یا به نحو مقتضی و یا رافع یا مانع یا علّت، پس احتمال اینکه چیز دیگر و امر غیبی و غیر قابل تجربه هم در وجود آن به نحو مقتضی یا شرط مؤثر باشد، نفی نمی‌شود، چنان‌که با از کار انداختن مغز یا قلب، هرچند جسم انسان از کار می‌افتد و وجود عنصری و مادی او از تحرّک و فعالیت باز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۲

می‌ایستد و تأثیر مغز و قلب در کار و اعمال اندام و اعضای انسان ثابت می‌شود؛ امّا نمی‌توان با این آزمایش، نفی روح را ثابت نمود و رابطه اعضا و بدن نیست که بگوییم: حیات جزء مادّی انسان که اندام او باشد، فقط مرتبط با مغز یا قلب است و با روح و عالم غیب ارتباط ندارد.

اشتباه نشود! نمی‌خواهیم با این بیان، ارتباط ممکنات را با وجود امام، یا اعضا و اندام انسان را با روح او ثابت نماییم؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم: این ارتباط، از مسایلی که با قانون علیّت و آزمایش‌های مادی و تجربی و به اصطلاح بعضی علمی قابل نفی باشد، نیست، هرچند در مقام پذیرش و ایمان به آن باید به دلایلی که برای اثبات این‌گونه موضوعات اقامه می‌شود، استناد کرد.

و بالاخره می‌گوییم: ارتباط وجود سایر ممکنات با وجود ولیّ و قطب جهان، به حکم خبر صادق مصدّق؛ یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است، اگرچه ارتباط غیر ارادی باشد، مثل ارتباط منظومه شمسی با خورشید و اجزای اتم با هسته مرکزی و هزاران هزار روابط تکوینی که در عالم جماد و نبات و حیوان و انسان و بین اعضا و اجزای آنها برقرار است، و نفی تأثیر وجود قطب در وجود پدیده‌های این عالم- به اذن اللّه تعالی- با قانون علّیت و تجربه و آزمایش امکان‌پذیر نیست و امکان احتمال تأثیر آن به هیچ وجه قابل ردّ نمی‌باشد. بنابراین ایمان به آن، علاوه بر ادلّه عقلی با توجّه به احادیث و روایات نیز کاملًا عُقلایی و منطقی است و موجب شرک و غلوّ و این‌گونه امور نخواهد بود، چنان‌که احتمال تأثیر یا یقین به تأثیر هر شیء در شیء دیگری- به تقدیر خدای تعالی- شرک نمی‌باشد.

و حاصل این توجیه، این است که: اگر در ارتباطات و تأثیر و تأثرها، وجود هسته مرکزی و ما به الارتباط و ما به البقاء و ما به النظام مادّی دیده می‌شود، و مثلًا حیات اعضا و اندام و بخش مادّی وجود انسان، به وجود مغز و قلب بستگی دارد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۳

و حتی بسیاری از تصرّفات؛ بلکه بیشتر یا همه تصرّفات غیب وجود افراد عادی (روح) در این عالم به این اعضا بستگی دارد، امکان دارد وجود قطب و امام نیز ما به الارتباط تکوینی مجموع این عالم باشد. و همان‌گونه که آن ارتباطات و ارتباط ملائکه با این عالم توجیه می‌شود، این ارتباط که دلایل عقلی و نقلی بر آن اقامه شده، نیز توجیه و تفسیر می‌شود.[۸۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۴

بررسی و توجیه دوم

چنان‌که ثابت و مسلم است، تمام اجزای عالم امکان به سوی موجود ممکن اشرف در حرکت است. و به عبارت دیگر: علّت غایی عالم امکان و متحرّکات، وجود مخلوق اشرف است. هر عالم مقدّمه عالم بعد و عالم کامل‌تر است، چنان‌که عالم جنین مقدّمه عالم دنیا، و عالم دنیا مقدّمه عالم آخرت است، و به طور کلی هر مادونی مقدّمه مافوق، و هر ناقصی برای کامل و هر کاملی برای اکمل و به سوی کمال در مسیر حیات و عالم امکان سیر می‌کنند، تا در عین به فعلیت رسیدن استعداد خاص خود، در مسیر کمالی خود، کمال موجود کامل‌تر را فراهم ساخته و به او بپیوندند.

پس اگر سیر جهان بدون موجود ممکن اکمل باشد و منتهی به آن نباشد، جهان از هدف اسنی و اشرف خود محروم می‌شود و حرکت جهان، اگر بی‌ثمر و بی‌هدف نباشد، اقلًا بدون قایده اکمل خواهد بود. لذا همیشه و تا حرکت در عالم امکان هست، باید برای موجود اکمل و به سوی آن باشد و آن «امام و حجت خدا و ولیّ دوران و قطب زمان» خواهد بود که یا در کسوت و منصب نبوّت ظهور دارد و یا در کسوت امامت و منصوب وصایت، قائم مقام و جانشین نبیّ و پیغمبر خواهد بود.

بدیهی است با امکان موجود اشرف و فیاضیت خدا و عدم بخل در مبدأ فیّاض،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۵

اکتفا به وجود غیر اشرف نخواهد شد.

خلاصه این بیان، چنین است: وجود حضرت رسول اکرم و سیده نساء العالمین و ائمه اثنی‌عشر- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- مقصد اصلی خلقت می‌باشند[۸۲] و دیگران علاوه بر آنکه نسبت به مادون خود، کامل‌تر و علّت غایی هستند، طفیل وجود آنها و فرع وجود آن بزرگواران می‌باشند.

و این موضوع مستفاد از روایات معتبره است. از جمله: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت است که در ضمن یکی از نامه‌های تاریخی خود به معاویه مرقوم فرمود:

«فَإِنّا صَنائِعُ رَبّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»؛[۸۳]

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۶

و شیخ صدوق- علیه الرحمهٔ- از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده است که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«یا عَلِیُّ! لَوْلا نَحْنُ، ما خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلا حَوّاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النّارَ وَلَا السَّمآءَ وَلَا الْأَرْضَ»؛[۸۴]

«ای علی! اگر ما نبودیم، خداوند خلق نمی‌کرد آدم و حوا را و بهشت و جهنم و آسمان و زمین خلق نمی‌شدند».

و رافعی- یکی از علمای معروف عامّه- در ضمن حدیثی طولانی، روایت کرده است که خداوند متعال به آدم- علی نبینا و آله و علیه السلام- فرمود:

«هؤُلآءَ (یَعْنِی مُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ) خَمْسَةٌ مِنْ وُلْدِکَ، لَوْلاهُمْ ما خَلَقْتُکَ. هؤُلآءَ خَمْسَةٌ شَقَّقْتُ لَهُمْ خَمْسَةَ اسْماً مِنْ أَسْمآئِی، لَوْلاهُمْ ما خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النّارَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْکُرْسِیَّ وَلَا السَّمآءَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا الْمَلآئِکَةَ وَلَا الْانْسَ وَلَا الْجِنَّ»؛[۸۵]

«اینان (محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین- صلوات اللَّه علیهم-) پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر نبودند ایشان، تو را خلق نمی‌کردم؛ اینان پنج تن‌اند که برای ایشان پنج اسم از اسم‌های خودم مشتق کردم. اگر ایشان نبودند، خلق نمی‌کردم بهشت و نه آتش، و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه فرشتگان و نه انس و جن را».

و نظیر این ارتباط است، ارتباط آفرینش آنچه در زمین است با آفرینش آدم و بنی آدم، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۷

«خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً»؛[۸۶]

«تمام آنچه در زمین است برای شما خلق کردم».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَالْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ»؛[۸۷]

«زمین را برای خلق مقرر فرموده».

و در آیه دیگر فرموده است:

«الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَالسَّمآءَ بِنآءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ»؛[۸۸]

«آن خدایی که برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان، آبی فرو باریـد که به سبب آن، میوه‌هایی گوناگون برای روزی شما بیرون آورد».

و همچنین آیاتی که دلالت دارند بر تسخیر زمین و آفتاب و ماه و نجوم برای انسان.

و چنان‌که مرحوم پدرم آیت اللَّه آخوند ملّا محمّد جواد صافی قدس سره در یکی از تألیفات خود به نام "مصباح الفلاح، "یا در تألیف دیگرش به نام "نفایس العرفان "تحقیق کرده، آیاتی مثل:

«وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ»؛[۸۹]

«ما جن و انس را خلق نکردیم مگر برای عبادت».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۸

نیز بر همین دلالت دارند؛ زیرا وقتی خلقت جن و انس برای عبادت باشد، با اینکه عالی‌ترین مرتبه عبادت و اطاعت- که نمایش و تبلور کمال اعلای موجود ممکن است- همان است که از امام علیه السلام صادر می‌شود، و با توجّه به اینکه: عبادات دیگران نیز باید در خطّ عبادت امام و پیروی از او باشد تا از شرک و انحراف و معایب و موانع دیگر مصون بماند، پس امام مقصد اصلی و علّت غایی خلقت خواهد بود.

و نظیر این تحقیق است، آنچه که آن مرحوم و دیگران از محققان بزرگ فرموده‌اند که غرض از خلقت، تخلّق به اخلاق الهی مثل علم و قدرت و ظهور قدرت ربوبی است؛ اگرچه در تمام اشیا و خلقت تمام کائنات، آثار علم و قدرت و حکمت او ظاهر و هویدا است و هرچه هست، آیه و کلمه او است؛ امّا ظهور علم و قدرت او در انسان و استعداد و تخلق انسان به اختیار خود به اخلاق الهی، در مرتبه‌ای است که هیچ موجودی غیر از انسان آن استعداد را ندارد و تحقق و فعلیت کمال این استعداد و جلوه و نمایش برین و برترین آن، وجود امام ۹۰] و افعال و اخلاق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۹

و جامعیت و نواحی متعدّد کمالی او است.

بنابراین باز هم امام، مقصد اصلی خلقت و خلاصه و نتیجه علیای آن می‌باشد و خدا همه اشیا را برای بشر و بشر را برای انسان کامل که ولیّ امر هر عصر و قطب دوران و صاحب الزمان است، آفرید، چنان‌که برای پدید آمدن میوه، انسان به ایجاد باغ، آباد کردن زمین، ساختن و کندن جوی و جدول، تهیه آب و احداث قنات و کاشتن درخت اقدام می‌نماید و در واقع همه را برای میوه می‌خواهد و میوه، مطلوب بالذات و خواسته حقیقی و اوّلی او است و دیگر چیزها مطلوب بالعرض و خواسته تبعی و ثانوی است.

شاید همین بود سرّ اینکه ملائکه گفتند:

«أَ تَجْعَلُ فِيها مَن يُفْسِدُ فِيها وَيَسْفِكُ الدّمآءَ وَنَحْنُ نُسَبّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدّسُ لَكَ»؛[۹۱]

«آیا می‌خواهی کسانی را در زمین بگماری که فساد کنند و خون‌ها بریزند و حال آنکه ما تو را تسبیح می‌کنیم».

و پاسخ خداوند متعال که فرمود:

«إِنّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ»؛[۹۲]

«من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید».

اشاره به همین باشد که: اگرچه مفسد و خونریز در بین بشر پیدا خواهد شد؛ امّا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۰

چون این نظام منتهی و متضمن وجود بندگان صالح و شایستگان مقام خلافت الهی خواهد شد، باید برقرار شود و خدا می‌داند که محصول این جعل خلیفه در زمین چه خواهد بود و چه موجودات کاملی را متضمن می‌باشد، و مانند ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد خاتم الانبیا و علی مرتضی و مهدی خاتم الاولیا از آن به وجود خواهد آمد.

و مخفی نماند: محققین علمای اهل سنّت نیز همگی بر اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارای چنین منزلت و مقامی

است، اتفاق دارند و زبان حالشان این اشعار است:

مُحَمَّدٌ الْمُجْتَبی مَعْنی جِبِلَّتِهِوَما لِآدَمَ طِینٌ بَعْدُ مَجْبُولٌ

وَالْمُجْتَبی تاجٌ عُلْیاهُ الرَّفِیعُ وَمالِلْبَدْرِ تاجٌ وَلا لِلنَّجْمِ اکْلِیلٌ

لَوْلاهُ ما کانَ أَرْضٌ لا وَلا أُفُقٌوَلا زَمانٌ وَلا خَلْقٌ وَلا جِیلٌ

وَلا مَناسِکٌ فِیها لِلْهَدّ أَشْهَبُوَلا دِیارِیها لِلْوَحْیِ تَزِیلٌ [۹۳]

و این اشعار:

یا صَفْوَةَ الرُّسُلِ الَّذِی لَوْلاهُ لَمْیَثْبُتْ عَلی حَدّ الْمَقامِ کَلِیمٌ

کَلّا وَلا سَکَنَ الْجِنانُ أَبٌ وَلَمْیَنْهَضْ إِلَی الرُّوحِ الْمَسِیحُ رَمِیمٌ

اللَّهُ قَدْ صَلّی عَلَیْکَ فَکُلُّ ذِیمَجْدٍ لِمَجْدِکَ دَأْبُهُ التَّسْلِیمُ [۹۴]

و این اشعار:

محمّد کازل تا ابد هرچه هستبه آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار دانش بدو استفروغ همه آفرینش از او است

و ابن حجر در "المنح المکّیة فی شرح الهمزیة "در شرح این شعر:

لَکَ ذاتُ الْعُلُومِ مِنَ الْغَیْبِوَمِنْها لِآدَمَ الْأَسْماءُ

می گوید: مقصود از خلق آدم، خلق پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از صلب او بوده است، پس خلق پیغمبر ما، به طریق ذات بوده و خلق آدم به طریق وسیله.[۹۵] و مخفی نماند: محدثین بزرگ اهل سنّت نیز احادیثی روایت کرده‌اند که این وجه، به صراحت از آنها استفاده می‌شود؛ از جمله در ذیل حدیثی که متضمن شرح توسل حضرت آدم- علی نبینا و آله و علیه السلام- به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و "حاکم "آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده و به صحّت آن گواهی داده است، چنین آمده که خدای تعالی خطاب به آدم فرمود:

«إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَیَّ وَإِذْ سَأَلْتَنِی بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَکَ، وَلَوْلا مُحَمَّدُ ما خَلَقْتُکَ»؛

«به درستی که او (محمّد صلی الله علیه و آله) محبوب‌ترین خلق به سوی من است، و حال که به حقّ او از من سؤال کردی، تو را آمرزیدم، و اگر محمّد نبود، تو را خلق نمی کردم».

این حدیث را علاوه بر حاکم، ابن حجر در "الجواهر المنظم "و بیهقی در "دلائل النبوة "و طبرانی روایت نموده‌اند.[۹۶] و نیز در ضمن حدیثی که ابن حجر از ابن عباس روایت نموده و آن را صحیح دانسته، آمده است:

«أَوْحَی اللَّهُ تَعالی إِلی عِیسی صلوات اللّه علی نبینا وآله وعلیه السلام-: یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۲

عِیسی آمِنْ بِمُحَمَّدٍ وَمُرْ مَنْ أَدْرَکَهُ مِنْ أُمَّتِکَ أَنْ یُؤْمِنُوا بِهِ، فَلَوْلا مُحَمَّدُ ما خَلَقْتُ آدَمَ، وَلَوْلا مُحَمَّدُ ما خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النّارَ ...»؛[۹۷]

«وحی کرد خدای تعالی به سوی عیسی: ای عیسی! ایمان آور به محمّد و امر کن کسانی از امّت تو که او را درک می‌نمایند به او ایمان آورند. پس اگر محمّد نبود، آدم را نمی‌آفریدم و اگر محمّد نبود، بهشت و آتش را خلق نمی کردم».

و نیز این حدیث قدسی، معروف بین شیعه و دیگران است:

«لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ»؛

«اگر تو نبودی، من آسمان‌ها را نمی‌آفریدم».
و همچنین این حدیث قدسی را روایت نموده‌اند:
«خَلَقْتُکَ لِأَجْلِی وَخَلَقْتُ الْأَشْیآءَ لِأَجْلِکَ»؛
«تو را به خاطر خودم و همه هستی را به خاطر تو آفریدم».
و در همین معنی و بلکه در تقدم آفرینش آن حضرت بر آفرینش سایر مخلوقات، ظهیر فاریابی می گوید:
ایزد چو کارگاه فلک را به کار کرداز کائنات ذات تو را اختیار کرد
اوّل تو را یگانه و بی‌مثل آفریدوانگه سپهر هفت و عناصر چهار کرد
نی نی هنوز کاف کن از نون خبر نداشت‌کایزد رسوم دولت تو آشکار کرد
بدیهی است هر مقامی از این گونه مقامات، غیر از نبوّت و پیامبری که به حضرت خاتم الانبیا ختم شده است، برحسب دلایل عقلی و احادیث، برای اولیای بعد از آن حضرت که ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشند، ثابت و مسلّم است.
هُمُ الْقَوْمُ مَنْ أَصْفاهُمُ الْوُدَّ مُخْلِصاًتَمَسَّکَ فِی أُخْراهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوی
هُمُ الْقَوْمُ فاقُوا الْعالَمِینَ مَناقِباًمَحاسِنُهُمْ تُرْوی وَآیاتُهُمْ تُتْلی ۹۸]

و چه نیکو گفته است ابونواس در خطاب به حضرت رضا علیه السلام:
تَاللَّهِ لَما یَری خَلْقاً فَأَتْقَنَهُصَفّاکُمْ وَاصْطَفاکُمْ أَیُّهَا الْبَشَرُ
وَأَنْتُمُ الْمَلَأُ الْأَعْلی وَعِنْدَکُمْعِلْمُ الْکِتابِ وَما جآءَتْ بِهِ السُّوَرُ
مُطَهَّرُونَ نَقِیّاتٌ جُیُوبُهُمْتُتْلَی الصَّلاةُ عَلَیْهِمْ أَیْنَما ذُکِرُوا
مَنْ لَمْ یَکُنْ عَلَوِیّاً حِینَ تَنْسِبُهُفَما لَهُ مِنْ قَدِیمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرٌ[۹۹]

اگر گفته شود: این گونه ارتباطی که شما به آن، به ارتباط آب و جوی، و حتی شاخه و برگ درخت با میوه مَثَل زدید، به عکس نیز وجود دارد؛ یعنی میوه هم به وجود آب و جوی و باغ وابستگی دارد؛ بلکه وابستگی آن بیشتر و مؤکّدتر است؛ زیرا بدون وجود آب و درخت، میوه حاصل نمی‌شود، در حالی که بدون میوه وجود درخت امکان‌پذیر است.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۴
پاسخ داده می‌شود:
اوّلًا: آنچه در خارج دیده می‌شود از درخت‌های بی‌میوه، غرض از وجودشان میوه نبوده است، هرچند شخصی که آن را کاشته است قصدش میوه بوده است و اگر او به این جهت عالم بود، هرگز آن را نمی‌کاشت. امّا مدبّر حقیقی و فاعل واقعی که عالم به همه چیز است، از وجود آن درخت آنچه را که تکویناً خواسته است، حاصل شده است و این اشکال از این ناشی شده که بین فاعل حقیقی عالم با فاعل ظاهری جاهل فرق نگذارده‌اند.
در اینجا موضوع سخن، فاعل حقیقی عالم حکیم است که خود فرموده است:
«أَفَرَءَیْتُم ما تَحْرُثُونَ* ءَ أَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ»؛[۱۰۰]
«آیا ندیدید تخمی را که در زمین کاشتید؟ آیا شما آن را رویاندید یا ما رویاندیم؟»
و نیز در آیه دیگر می‌فرماید:
«أَفَرَءَیْتُم ما تُمْنُونَ* ءَ أَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ»؛[۱۰۱]

«آیا ندیدید که شما نخست نطفه‌ای بودید؟ آیا شما آن نطفه را به صورت انسان آفریدید، یا ما آفریدیم؟»

ثانیاً: ارتباط بدن عنصری امام مانند غیر امام با اشیای مادی و عناصر بسیط و مرکّب دیگر، اگرچه معلوم و مسلّم است؛ امّا این خصوصیت را که فرد خاصی چنان باشد که دیگران وجودشان به او وابستگی معنوی داشته باشد، هیچ کس غیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۵

از امام دارا نیست، چنان‌که در عالم ارتباطات ظاهری، خصوصیت اینکه فردی بدون پدر و مادر خلق شده باشد، اختصاص به آدم و حوّا دارد و خصوصیت اینکه فردی بدون پدر باشد، اختصاص به مسیح دارد.

ثالثاً: ارتباط وجود امام با مواد و عناصر مثل سایر افراد، در جهت مادّی آنها است، در صورتی که ارتباط و وابستگی آنها به امام در جهت جسم و روح و ظاهر و باطن وجودشان می‌باشد.

به عبارت دیگر: اگرچه وجود عنصری امام به ماده و عناصر ارتباط دارد؛ امّا نفس این عناصر و مواد و غیب وجود تمام اشخاص و افراد به وجود امام و غیب وجود آن حضرت که حقیقت وجود او و اصل ذات او است، ارتباط دارد. و این خصوصیتی است که به اذن اللَّه تعالی، فقط امام و انوار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دارای آن می‌باشند.

رابعاً: ارتباط میوه به وجود جوی و درخت و خاک و آب، از قبیل ارتباط شیء به علّت مادی آن است و ارتباط آنها با میوه از قبیل ارتباط شیء به علّت غایی آن می‌باشد.

بنابراین ارتباط وجود عنصری امام با آب و خاک و تمام عناصر و هوا و آفتاب و سایر مخلوقات، نظیر ارتباط شیء با علّت مادی خود می‌باشد. و امّا ارتباط سایرین با او، نظیر ارتباط شیء با علّت غایی خود است.

و پُر واضح است که علّت غایی شیء از علّت مادی و همچنین علّت صوری آن افضل است؛ زیرا که علّت غایی، مقصود بالذات و بالاصاله و استقلال است و علّت صورت و مادی، مقصود بالتبع و بالعرض است.

بنابراین ارتباط وجود ممکنات به وجود امام به گونه‌ای که بیان شد، مقبول و مسلّم است و امری غریب و مورد استعبادی نیست، همان‌گونه که برحسب قرآن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۶

مجید و قانون مطابقت و ناموس تناسب معلوم می‌شود که آنچه در زمین است، برای این بشر است و این بشر سبب و علّت این خلقت و جلوه اتمّ و اکمل قدرت و علم الهی است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارندتا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

و:

تویی تو، نسخه صنع الهی‌به جواز خویش هر چیزی که خواهی

همین‌طور انسان‌ها نیز وجودشان به وجود امام مرتبط است و طفیل وجود امام و حجت خدا می‌باشند و باید گفت که:

از رهگذر خاک سر کوی شما بودهر نافه که بر دست نسیم سحر افتاد

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست‌منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولیک‌بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

همه کمالات به کمال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیدهٔ النساء و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌پیوندد و معیار و میزان کمال و مصدر هدایت و ارشاد و برهان خلق و حجت خدایند: «فَهُمْ مِفْتاحُ خَزآئِنِ الرَّحْمنِ وَمَعادِنِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفانِ وَيَنابِيعِ الْحِكْمَةِ وَالْإيمانِ»، چنان‌که از حضرت صادق علیه السلام مروی است:

«فِي الْأَصْلِ كُنّا نُجُوماً يُسْتَضآءُ بِناوَفِي الْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهانٌ

نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِی فِیها لِغائِصِهادُرٌّ ثَمِینٌ وَیاقُوتٌ وَمَرْجانٌ
مَساکِنُ الْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ نَمْلِکُهاوَنَحْنُ لِلْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ خُزّانٌ
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۷

مَنْ شَذَّ عَنّا فَبَرَهُوتُ مَکانَتُهُوَمَنْ أَتانا فَجَنّاتٌ وَرِضْوانٌ»؛[۱۰۲]

«در اصل ما ستارگانی بودیم که از ما طلب نور می‌شد، و امروز در بین مردم، ما برهان هستیم. ما دریاهایی هستیم که هرکس در آنها غواصی نماید، بهره‌اش دُر و یاقوت و مرجان است. ما مسکن‌های خلد و فردوس را مالکیم و ما خازنان خلد و فردوسیم.
هرکس از ما کنار افتد، برهوت جای اوست، و هرکس به سوی ما بیاید، جایگاهش باغ‌های بهشت و رضوان است».
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۸

بررسی و توجیه سوم

اگر تقدیر خداوند قادر حکیم چنان باشد که برخی از ملائکه واسطه نزول بعضی برکات و انجام مأموریت‌هایی شده‌اند، فیوض عامّ و خاص به واسطه امام به سایرین برسد و امام مجرای فیض باشد: خواه ناخواه وجود و بقای سایر ممکنات که به فیض الهی حدوث و بقا دارند، به مجرای فیض او که به تقدیر او از آن مجرا فیض به آنها می‌رساند، مرتبط خواهند بود، و اگرچه در فرض عدم این مجاری فیض، باز هم فیّاضیت خدا- اگر قصوری در مفاض نباشد- برقرار است.
امّا می‌توان گفت: ممکنات همه آن استعداد را ندارند که بدون واسطه، تلقّی فیض نمایند و قصور خودشان مانع از کسب فیض به طور مستقیم است، نظیر اینکه در تعداد معدودات، شمارش از یک شروع می‌شود و بدون آن، دوم و سوم و ...
معدود نمی‌شود، و اعداد بعد از یک، همه به گونه‌ای حاوی عدد یک می‌باشند، هرچند معدودشان غیر هم باشند. و این نه برای نقص قدرت شمارش کننده است؛ بلکه به جهت این است که عنوان معدود سوم مثلًا، بدون عنوان معدود دوم و اول امکان وجود ندارد. همچنین فیوض الهی بدون رسیدن به مخلوق اکمل و اشرف، امکان وصول آن به مخلوق مادون نیست، نه برای اینکه در فیض قصوری است؛ بلکه برای آنکه فیض گیرنده استعداد ندارد.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۹
لذا امام علیه السلام که در جنبه «یلی الربّی ویلی الخلقی» کامل است، واسطه ایصال برکات می‌باشد، چنان‌که بسیاری از نعمت‌های الهی در این عالم به واسطه و بلکه به وسایط به ما می‌رسد، و همان‌طور که شاخه‌ها و برگ‌های درخت به واسطه تنه و ریشه درخت از آب و مواد زمین که برایشان مقرر شده است، استفاده می‌نمایند، و چنان‌که همه مردم استعداد تلقّی وحی را ندارند و باید به واسطه نبی و پیغمبر باشد، امکان دارد که تمام فیوض یا بعضی فیوض دیگر نیز به همین نحو با وسایط مقتضی و مناسب به نیازمندان و مستعدان برسد. بدیهی است چنین واسطه‌ای غیر از امام نخواهد بود. و مسأله، یک مسأله تکوینی خواهد شد که تخلف از آن نامعقول است.
یکی از محدّثین بزرگ اهل سنّت به نام ابراهیم بن محمّد جوینی شافعی (متوفّای سال ۷۳۰) در کتابی که به نام "فرائد السمطین[۱۰۳"] آن را موسوم کرده است حدیثی را به سند منتهی به حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است، که در ضمن آن فرمود:

«وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنا يُمْسِكُ اللَّهُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَبِنا يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِها، وَبِنا يُنَزِّلُ الْغَيْثُ وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَيَخْرُجُ بَرَكاتُ الْأَرْضِ، وَلَوْلا ما فِي الْأَرْضِ مِنّا لَساخَتْ بِأَهْلِها»؛[۱۰۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۰

«ماییم که به واسطه ما نگاه می‌دارد خدا آسمان را از اینکه بر زمین افتد مگر به اذن او، و به واسطه ما زمین را نگه می‌دارد از اینکه به اهلش مضطرب گردد و به واسطه ما (یا برای ما و به طفیل وجود ما) باران نازل می‌کند و نشر رحمت می‌نماید و برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد و اگر آنچه (آن کس) که در زمین است از ما نبود، زمین اهل خود را فرو می‌برد».

بدر الدین رومی، شارح قصیده برده، در شرح خود به نام "تاج الدرّة فی شرح البردة "در شرح این بیت:

وَكُلُّ آيٍ أَتَتْ الرُّسُلُ الْكِرامُ بِهافَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ

می‌گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران آوردند و سایر آیاتی که دلالت بر کمال فضل و راستی گفتارشان از علم و حکمت در ایشان دارد، متصل و واصل به ایشان نشد، مگر از نور او که اوّل هر نور و مبدأ آن است؛ زیرا که فرمود: «أَوَّلُ ما خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»[۱۰۵].

و شکی نیست که انبیا و رسولان همه از نور واحد، مخلوق می‌باشند و آن نور پیغمبر ما است. پس انوار ایشان، شعبه‌هایی از آن نور و فروغ آن نورند و او نور الانوار و شمس الاقمار است.

و عصام اسفراینی در شرحش بر برده می‌گوید: «انوار سایر پیغمبران اثری از آثار نور آن حضرت است، پس از نور محمّد است نور عرش و کرسی، نور آفتاب و ماه، و انوار جمیع پیغمبران ...».[۱۰۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۱

و نیز بدر الدین رومی در شرح این بیت بوصیری:

فَإِنَّهُ شَمْسُ فَضْلٌ، هُمْ كَواكِبُهايَظْهَرْنَ أَنْوارَها لِلنّاسِ فِي الظُّلَمِ

می‌گوید: این آیات روشن به انبیا، از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به جهت اینکه او خورشید فضل خدا و رحمت از برای عموم مردم است و پیغمبران مظاهر نور او و حاملان سرّ او به حسب درجات استعداد و مراتب قابلیت‌های خود بودند، انوار حقایق و اسرار دقایق آن حضرت را برای اقوام خود، به دعوت آنها و به تصدیق او و اقرار به آمدن او اظهار می‌کردند، چنان‌که ماه نور آفتاب را ظاهر می‌نماید و حکایت می‌کند.[۱۰۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۲

بررسی و توجیه چهارم

امام؛ الگو، نمونه، اسوه و علامت است که هر تندرو باید به سوی او بازگردانده شود و الّا گمراه می‌شود، و هر کندرو باید خود را به او برساند و الّا هلاک می‌گردد.

چنان‌که از مضمون احادیث بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنّت وارد است ۱۰۸]، کمال دیگران به او تضمین و تأمین می‌شود و حرکت و سیر همه در راه مستقیم فقط با حرکت و سیر او کنترل و تصحیح و تعدیل می‌گردد.

بنابراین نقش امام، نقش سازنده‌ای است که بدون آن، سالکان راه کمال نمی‌توانند به درستی مسیر خود اطمینان داشته باشند، و این است معنای احادیث متواتری مانند احادیث سفینه که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ هرکس بر آن سوار شد، نجات یافت و هرکس تخلف کرد، هلاک شد. پس هرکس متمسّک به امام و هدایت امام و تأسّی به امام

شود، نجات می‌یابد.

و هرکس تخلّف کند، هلاک می‌شود».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۳

و همین است معنای احادیث ثقلین ۱۰۹] که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنها تمسّک به قرآن و عترت را یگانه وسیله امان از ضلالت معرفی فرموده است؛ بنابراین کمال عالم و ماسوی اللَّه، به وجود امام منوط است و بدون وجود امام، عالم فاقد کمال لایق به خود بوده و ناقص خواهد شد، و چون فیض خدا کامل بوده و نقص در آن تصور نمی‌شود؛ لذا نقص همه به کمال وجود امام کامل می‌شود و کسر همه به وجود او جبران می‌گردد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۴

بررسی و توجیه پنجم

اشاره

چنان‌که کل عالم و تمام آفرینش "کلمهٔ اللَّه الکبری "و "کتابه التکوینی "و "آیهٔ الجامعهٔ "و "اسمه الاعظم "است و دلالت بر ذات جامع جمیع صفات کمال او دارد، افراد و انواع و اجزا و اعضای این عالم نیز هر یک جداگانه، آیه و نشانه حقّ تعالی و کلمه و اسم و فعل و حرف کتاب تکوینی او هستند:

«فَفِی کُلّ شَیْءٍ لَهُ آیَهٌتَدُلُّ عَلی أَنَّهُ واحِدٌ

وَللَّهِ فِی کُلّ تَحْرِیکِهِوَفِی کُلّ تَسْکِینِهِ شاهِدٌ»

هر گیاهی که از زمین رویدوحده لا شریک له گوید

به نزد آنکه جانش در تجلّی استهمه عالم کتاب حقّ تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف استمظاهر همچو آیات و وقوف است

همه ظهور قدرت و علم او، و تسلیم فرمان او هستند:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»؛[۱۱۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۵

«هرکه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه مطیع فرمان خداست و همه به سوی او رجوع می‌کنند».

و دلیل بر کمال و پاکی و تنزّه او از تمام نقایص می‌باشند:

«یُسَبّحُ للَّهِ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ»؛[۱۱۱]

«هرچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را که پادشاه منزه و مقتدر و داناست تسبیح می‌کنند».

بر هر موجودی به حسب کمال مراتب وجودی خود و بر هر انسانی به حسب کمال مراتب انسانیت و تخلّق به اخلاق الهی، اسم او و کلمه او صادق می‌باشد.

هرچه کمال فرد و نوع بیشتر باشد، صدق اسم و کلمه بر او کامل‌تر خواهد شد.

لذا در تفسیر آیه شریفه:

«وَللَّهِ الْأَسْمآءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»؛[۱۱۲]

«برای خدا نام‌های نیکویی است، به وسیله آنها خدا را بخوانید».

وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

«نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنَی الَّذِی لا یُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ طاعَهٌ إِلّا بِمَعْرِفَتِنا قالَ فَادْعُوهُ بِها»؛[۱۱۳]

«به خدا سوگند! اسماء حسنی ماییم؛ از احدی طاعتی پذیرفته نمی‌شود مگر به معرفت ما، که خدا فرمود: پس بخوانید او را به آنها».

چون امام در بین تمام آیات و کلمات الهی، آیت کبری و تامّه و کلمه علیا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۶

و اسم اعظم تکوینی است، چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«ما لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ آیَهٌ هِیَ أَکْبَرُ مِنّی وَلا لِلَّهِ مِنْ نَبَإٍ أَعْظَمُ مِنّی»؛[۱۱۴]

«برای خداوند عزّوجلّ نشانه و خبری بزرگ‌تر از من نیست».

امام اسم تکوینی "الولی "و "الحاکم "و "الهادی "و "العادل "و "العالم "و "القادر "است. و به عبارت دیگر: امام کسی است که هر یک از اسما و صفات الهی را که در ممکن- در حدّ امکانیتش- امکان حصول داشته باشد، دارا باشد. بدیهی است همه ممکنات، کلمات و اسمای الهی هستند، قرآن کریم می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛[۱۱۵]

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من و مخلوقات او مرکّب باشد، هر آینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود، اگرچه مانند آن مدد بیاوریم».

همه آیات خدا هستند؛ امّا مانند اسمای لفظی که دلالت آنها بر مسمی در صراحت و ظهور و ذات و صفت و صفت ذات و فعل متفاوتند، اسمای تکوینی نیز متفاوتند؛ مثلًا هر عالمی علمش دلالت بر علم خدا دارد؛ امّا دلالت علم یک شاگرد دبستانی در حدّ یک معلم، و دلالت علم یک معلم در حدّ یک استاد و یک فیلسوف و مجتهد و مرجع تقلید نیست. دلالت علم کسی که «عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ»[۱۱۶] است، در حدّ علم «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»[۱۱۷] که امام علیه السلام است، نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۷

پس بدیهی است چنین اسمی جامع مراتب و کمالات اسمای مادون خون می‌باشد و چنان‌که در اسمای لفظی، بعضی از اسما، جامع مفاد اسمای دیگر هستند- مثلًا اسم "القادر "جامع مفاد اسم "الخالق "،"الرازق "،"المحیی "،"الممیت "،"الشافی "و اسم‌های شریفه دیگر است؛ یا اسم "العالم "جامع مفاد "السمیع "،"البصیر "و "الخبیر "و کلمه و اسم جلاله "اللَّه "حاکی از تمام اسما و جامع مفاد همه است- در اسمای تکوینی و کلمات اللَّه نیز بعضی از اسمای جامع مراتب و کمالات اسمای دیگر می‌باشند و دلالتشان بر مسمی ظاهرتر و جامع‌تر است.

و به عبارت دیگر: چنان‌که بعضی صفات، از شؤون و جلوه‌های صفات دیگرند و ذات وحدانیت و احدیت مصداق آن صفات است.

بعضی از اسما نیز به اعتبار مسمّیاتشان- که صفات فعلی یا ذاتی می‌باشند- از شؤون و جلوه‌های اسمای مسمّیات دیگرند که گاه آن مسمّیات، صفات فعل یا صفات ذات و یا ذات مقدّس الوهیت می‌باشند؛ بنابراین وجودات و ذوات مقدّس چهارده معصوم علیهم السلام اسمای تکوینی الهی هستند.

و همان‌طور که اسمایی مثل "الخالق "،"المعزّ "و "المذلّ "به اسم "القادر "و همه اسما به اسم "اللَّه "و "لا إله إلّاهو "منتهی می‌گردند و به آن وابسته‌اند و تحت آن اسم قرار دارند، اسمای تکوینی نیز همه تحت اسم تکوینی محمّد؛ یعنی "وجود محمّد صلی الله علیه و آله، "و در درجه بعد، تحت اسمای سایر چهارده معصوم؛ یعنی "وجودات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۸

آنها "قرار دارند و همه آن اسمای تکوینی، ظهور صفتی و کمالی از کمالات آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالی می‌باشند که اسم اعظم و اکبر تکوینی بر آن دلالت دارد و وابسته به آن اسم هستند. اسامی لفظی، لفظشان وابسته به اسم اعظم و کلمه جلاله است، به اعتبار آنکه مسمّیات آنها شؤون و صفات مسمّی به اسم اعظم است و آن اسم اعظم حاکی از آن صفات و حاوی تمام آنها است و نزدیک به این بیان است، این شعر مشهور:

نام احمد نام جمله انبیا استچونکه صد آمد، نود هم پیش ما است

همان‌طور که عدد حاوی تمام اعداد از یک تا صد است، اسم احمد هم پیش ما انبیا است و آن حضرت جامع کمالات تمام مخلوقات ما دون خود است و آنها نیز به آن وابستگی دارند، همان وابستگی که اسم "المتکلم "و "العزیز "و "المقتدر "با اسم القادر "و همه اسما به اسم اعظم و جلاله "اللَّه "دارند.

و به عبارت دیگر: ذات الوهیّت است که قادر است و عالم و ... و صفات او عین ذات اوست، و او مصداق همه صفات کمالیه است.

و اگرچه همه اسماء الحسنی بر او- عزّ اسمه- صادق است و بالالتزام بر ذات جمع جمیع صفات کمالی هم دلالت دارند؛ چون مثلًا" القدیر "و "العزیز "و "العالم "و "الخالق "مطلق بالذات و جز ذات جامع جمیع صفات کمال نیست؛ امّا به دلالت مطابقی- چنان‌که در اسم جلاله می‌فرمایند- دلالت بر او ندارند.

و به عبارت دیگر: مضمونشان "هو القدیر "و "هو الجلیل "و "اللَّه علی کلّ شیء قدیر "و "اللَّه عالم بکلّ شیء "است. و چنان‌که درک صفت بودن موصوف امکان‌پذیر نیست، اسم صفت نیز بدون اسم موصوف قابل درک نیست یا لا اقل تبادر موصوف از آن به ذهن با وجود اسم موصوف و اسم اکبر و اعظم او بیشتر خواهد بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۹

بنابراین دلالت این اسما بر معنی و شناخت آنها در حدّی به اسمای دیگر و شناخت مفاد آنها ارتباط دارد و به احتمالی هرچند بعید شمرده شود، محتمل است مفاد حدیث معروفِ: «مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ، ماتَ مِیتَةً جاهِلِیَّةً» همین باشد؛ چون امام کلمهٔ اللَّه العلیا و آیهٔ اللَّه العظمی و اسم اکبر الهی است، کسی که این اسم را نشناسد، خدا را نشناخته است، چنان‌که اگر کسی اسماء الحسنای الهی را نشناسد، او را نشناخته است.

سخنی دیگر:

خواننده عزیز، این بحث بیش از این قابل اطاله است؛ ولی چون ظرافت و لطافت آن زیاد است و با اندک لغزش قلم، مطلب نامفهوم و بلکه ممکن است اشتباه عرضه شود، از آن بیمناکم که عبارات و الفاظم رسا نباشد و مطلب را چنان‌که حقّ آن است، نرساند. تا این حدّ هم که توضیح دادم، چون کافی و خالی از قصور بیان نیست، معذرت می‌خواهم و با استشهاد به این شعر با مضمون و محتوی

وَإِنَّ قَمِیصاً خِیطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍوَعِشْرِینَ حَرْفاً عَنْ مَعالِیهِ قاصِرٌ

سخن را به گونه دیگری که تعقیب بحث و موجب مزید معرفت و بصیرت شود، ادامه می‌دهیم:

انسان در بین تمام انواع موجودات ممکن، استعداد ترقی و کمالش از همه بیشتر است و چنان است که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

«الصُّورَةُ الْاِنْسانِیَّةُ هِیَ أَکْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، وَهِیَ الْکِتابُ الَّذی کَتَبَهُ بِیَدِهِ، وَهِیَ الْهَیْکَلُ الَّذی بَناهُ بِحِکْمَتِهِ، وَهِیَ مَجْمُوعُ صُوَرِ الْعالَمِینَ، وَهِیَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعِلْمِ فِی اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ»؛[۱۱۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۰

«صورت انسانیت، بزرگ‌ترین حجت‌های خدا بر خلق او است و آن کتابی است که خدای تعالی با دست توانای خود آن را نوشته، و آن هیکلی است که به حکمت خود آن را بنا کرده، و آن مجموع صورت جهان‌ها و عوالم است و آن مختصر علومی است که در لوح محفوظ است».

براساس همین شرافت و شأن و استعداد است که انسان نیازش به تربیت الهی و بارش باران رحمت و فیض ربوبی از همه بیشتر است؛ چون نیاز یک کوزه به آب به همان مقدار است که شاعر گفته:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای‌چند گنجد قسمت یک روزه‌ای

امّا نیاز جوی و نهر و رودخانه به مقدار ظرفیت آنها است. انسان به رحمت بیشتر، به علم زیادتر، و به تربیت متعالی‌تر محتاج است؛ چنان‌که رودخانه و دریا به آب بیشتر نیاز دارد:

آب کم جو، تشنگی آور به دست‌تا بجوشد آبت از بالا و پست

موجودات برحسب استعداداتی که برای کمالات دارند و برحسب سعه درکی که به سعه فقر و حاجت خود داشته باشند، از فیوضی غیبی و عنایات لاریبی بهره‌مند خواهند شد.

بدیهی است فقر نبات و گیاه به تربیت، از فقر جماد بیشتر است؛ یعنی قابلیت قبول تربیت در آن زیادتر است، و فقر و نیاز حیوان هم از نبات بیشتر است، چنان‌که فقر و حاجت انسان از کل ممکنات زیادتر و وسیع‌تر است، و فقر افراد انسان نیز به حسب ذات و بعضی عوارض و امور غیر اختیاری متفاوت است، و به حسب جهل و علمشان تفاوت می‌کند. جاهل اگرچه فقر علمی دارد؛ امّا همانند عالم احساس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۱

فقر نمی‌کند، یک دانشجو یا یک طلبه با یاد گرفتن چند اصطلاح، بسا گمان کند که همه علوم را یاد گرفته است، در حالی که یک نفر فقیه و عالم و فیلسوف هرچه علمش زیادتر می‌شود، فقر و نیاز و وابستگی و تعلق خود را به خدا بیشتر درک می‌کند، و تواضع و فروتنی‌اش زیادتر می‌شود و خود را در برابر علم الهی چون قطره‌ای از دریا و از آن کمتر و فرومایه‌تر می‌یابد، و زبان حالش این شعر خواهد شد:

یکی قطره باران ز ابری چکیدخجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ور او هست حقّا که من نیستم

از این جهت است که امام، انسان مافوق (نه مافوق انسان) و ممکن مافوق (نه مافوق ممکن) است، رئیس فقرا است؛ یعنی تمام هویتش فقر و احساس نیاز به خدای بی‌نیاز است و چون بیشترین استعدادها را دارد، بیشترین نیازها را به خدا دارا است و لذا به کسب بیشترین عنایات و عطیات و افاضات الهی به حکم «العطیات بقدر القابلیات» نایل است.

از دعاهایی که از امامان علیهم السلام روایت شده و از حالاتشان در هنگام دعا و عبادت استفاده می‌شود که: چنان عرض فقر و مسکنتی که از آنان در درگاه خدا ظاهر شده، از دیگران (حتی بزرگ‌ترین فلاسفه الهی) دیده نشده است. و این شعور به فقر و نیاز و خود را ندیدن و چیزی نشمردن، در آن بزرگواران چنان شدت و رسوخ داشته است که احساس حاجت به خدا و لطف و کرم او از بزرگ‌ترین و متعالی‌ترین درجات ایشان بوده است، آنان عزّت خود را به عبودیت و پرستش و بندگی او می‌دانستند که در مقام مناجات عرضه می‌داشتند:

«إِلٰهِی! کَفی لِی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً، وَکَفی لِی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لِی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۲

رَبّاً»؛[۱۱۹]

و حجت خود را فقر خود قرار می‌دادند، و به آن از خدا حاجت می‌طلبیدند که:

«إلهی حُجَّتِی وَوَسِیلَتِی فاقَتِی»؛[۱۲۰]

حقّاً باید سیر قافله ممکنات و کاروان انسانیت، برای وصول به این مقام و برای نزدیک شدن به این مقام و شباهت یافتن به صاحبان این مقام باشد، که اگر این نباشد، مسیر آنان لغو و پوچ و بیهوده خواهد شد و عالم به آن‌گونه که "اگزیستانسیا لیست‌ها "و" سارترها "و "مارکسیست‌ها "و ملحدان دیگر معتقدند، هیچ‌گونه تفسیر و توجیهی نخواهد داشت، و همان بهتر که با بمب‌های ویران کننده یک‌باره آن را ویران و نابود کنند و به این مرارت‌ها، جنگ‌ها، کشمکش‌ها، ناکامی‌ها، ناراحتی‌ها و فلاکت‌ها پایان دهند و همه را و آیندگان را از این تاریک‌خانه و وحشتکده خلاص سازند.

امّا اگر بشر به منتهای واقعی مسیر جهان و انسان، آگاه شد و نظام امامت و انسان کامل و کمال انسان را شناخت، آگاهی می‌یابد و امیدوار می‌شود و به زندگی و کمال و ترقی علاقه‌مند می‌گردد و عالم را با معنا و با محتوا می‌شناسد؛ معنایی که جمال حقیقت را به انسان نشان می‌دهد و عالم را گلستان و با روح و با هدف معرفی می‌نماید.

چه زیبا و چه با حقیقت است حرکت جهان که به سوی شخصیت‌هایی مانند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۳

محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌رود و افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و شهیدانی چون حمزه، جعفر و پاک‌بازان و فداکارانی چون شهیدان کربلا و کوبندگان ستمگران چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، میثم و رشید هجری، و دانشمندان و علمایی مانند زراره، محمّد بن مسلم، ابن ابی‌عمیر، زکریا بن آدم قمی، کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی، شیخ طوسی، علّامه حلّی، شهیدین، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آیت اللَّه بروجردی و هزارها افراد از این قبیل در هر رشته از کمال انسانی به دنیا تحویل می‌دهد.

از نظر یک نظام سوسیالیستی، سیر جهان و انسان به سوی جامعه‌ای است که خالی از درک‌های انسانی و معنویات باشد، سیر به سوی جامعه‌ای که فردی مثل «استالین» در آن دیکتاتور و فرمانروا، و به طور عملی و بی‌منازع، مدّعی خدایی باشد، یا فرعون دیگر مثل "برژنف "زمامدار باشد و کشوری ضعیف را که در همسایگی او قرار دارد، مورد هجوم وحشیانه قرار دهد و از زمین و هوا به کشتار مردم و ویران کردن خانه‌های مردم مستمند روستاها و شهرها بپردازد و مدرن‌ترین اسلحه‌ها را برای زیر یوغ گرفتن یک ملّت آزاده به کار برد و بیش از یک میلیون انسان از کوچک و بزرگ و زن و مرد را قتل عام و بیش از یک میلیون نفر را از خانه و کاشانه خود آواره سازد، و هنوز هم که هنوز است، دست از سر آنها بر ندارد و چنان نشان دهد که تا کشورشان را تصرف نکند، اگرچه به قیمت جان تمام مردم باشد، تصمیم سبُعانه خود را نخواهد شکست؛ و همچنین فراعنه دیگری که بعد از برژنف، یکی پس از دیگری روی کار می‌آیند، نیز همان خطّ و مشی را دنبال می‌کنند.

چنین جامعه‌ای، با چنین رهبران خونخوار و بی‌ایمان به شرف انسانیت، اگر هم در بین خودشان با استضعاف دیگران و غارت مستضعفان، خوراک و مسکن و سایر وسایل رفاه مادی را فراهم کنند، از یک دامداری آماده و پر از کاه و علف که در آن، همه ارزش‌های متعالی انسان پوچ و بی‌معنی و مسخره باشد، بیشتر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۴

نخواهد بود.

و امّا از نظر نظام سرمایه‌داری هم بهتر از این نیست که هدف سیر آن، سیر به سوی خودکامگی‌ها، حیوانیت، شهوات، آزادی‌های غیر سالم و نامحدود، طبقه‌بندی، تبعیض و استثمار، کاخ سفید با آن تجملات، حکومت کِندی‌های شهوت‌ران و آلوده دامان و

کارتر و هنرپیشه‌ای ریگان و نوکرهای صهیونیسم و سرمایه‌داران خون‌آشام است.

به طور حتم، هدف جهان را هرچه بگویند و مقصد جهان را هرچه بدانند، این جامعه‌ها و این نظام‌ها (که در آنها سرنوشت بشریت در اختیار دو نفر وحشی درنده قرار دارد که جز از جهت ترس به سوی یکدیگر حمله نمی‌کنند) نمی‌باشد و این رژیم‌ها که بخش عمده محصول زحمت و تلاش انسان‌ها را صرف تجهیزات جنگی و ساختن سلاح‌های مخرّب و وحشت‌ناک برای ادامه استکبار و استعلای خود می‌نمایند، نیست و اگر این هدف باشد (که هرگز نیست)، جا دارد همه با فرشتگان هم زبان شده و بگویند:

«أَ تَجْعَلُ فِيها مَن يُفْسِدُ فِيها وَيَسْفِكُ الدِّمآءَ».[۱۲۱]

نظام الهی امامت به همه این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و وجود امام همه این ایرادات را از میان می‌برد و بر همه کاخ‌نشین‌ها و استکبارها، استعلاها و استعباد انسان‌ها (که در عصر ما بزرگ‌ترین و ستم‌کارترین و برتری‌جوترین آنها حکومت مارکسیسم و ملحد شوروی و رژیم استعمارگر و صهیونیسم پرور آمریکا است) خط بطلان می‌کشد و علوّ و برتری‌جویی را، حتی در کمترین جلوه‌اش به شدت محکوم می‌سازد و این آیه را شعار و بنیاد رابطه خود با مردم- چه قوی و نیرومند و چه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۵

ضعیف- می‌داند:

«تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛[۱۲۲]

«ما این دار آخرت را برای آنانکه در زمین اراده علوّ و فساد و سرکشی ندارند قرار می‌دهیم و عاقبت نیک، مخصوص پرهیزکاران است».

پس هر کجا ذره‌ای علوّ خواهی و برتری‌جویی بر دیگران است، آنجا نظام امامت مستقر نیست. طغیان و دیکتاتوری و زور و استبداد- حتی در یک ده و یک خانه و از یک کدخدا و یک سرپرست خانواده- به هر صورت و به هر شکل محکوم است و اینان از بهشت خدا محرومند و عاقبت نیک و پایان خوب برای کسانی است که از مظاهر گردنکشی، خود برگزینی، فخر و اعتبار فروشی، استضعاف و کوچک شمردن دیگران پرهیز می‌نمایند.

نظام امامت؛ یعنی حرکت همه برای علی علیه السلام و به سوی روش و حکومت علی و مهدی علیهما السلام. و در این نظام است که حکومت به عنوان یک هدف مقصود نیست و هر کس هم آن را به عنوان یک هدف بخواهد، شایسته حکومت و هیچ منصبی در این نظام نیست؛ بلکه حکومت وسیله اقامه عدل، دفع باطل و ستم، احقاق حقوق، اجرای احکام، ترقی واقعی انسان‌ها، کمک به ضعفا، تأمین رفاه و امنیت و آزادی همگان است.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ».[۱۲۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۶

رهبران این نظام امامت، افرادی هستند که خدای تعالی می‌فرماید: اگر آنها را در زمین متمکّن و صاحب نیرو گردانیم، نماز را برپا داشته و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان کارها با خدا است. در پرتو این نظام است که زندگی اصالت می‌یابد، معنی پیدا می‌کند و برای آن سیر و کوشش و حرکت و کار و تلاش با ارزش و عقلانی خواهد شد.

و الّا بشر کجا می‌رود؟ و کجا می‌رود؟ به سوی بمب‌های اتم و هیدروژن و جنگ‌های جهانسوز؟ یا به سوی دنیای مادّی و صنعتی و تمدنی که این همه بدبختی‌ها، فشارها، عیّاشی‌ها، تجمل پرستی‌ها و تبعیضات را به وجود آورده است؟ یا به سوی نژادپرستی و استعمار آمریکا؟ یا به سوی جامعه حیوانی و ماشینی و مسلوب الاختیار کمونیسم که در آن آزادی و انسانیت به معانی حقیقی و متعالی‌اش قابل درک نیست؟

کدام یک از این نظام‌ها و سازمان‌ها می‌تواند هدف نهایی و پاسخ گوی روح

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۱۷

وسيع بشر باشد؟ بشر به هر كدام رسيد، گم‌شده خود را در آن نيافت.

اين سازمان‌هاى بين المللى كه هر كدام زير نفوذ يك ابرقدرت قرار دارند و به اسم حقّ، باطل و به اسم عدل، ظلم و به نام همزيستى مسالمت‌آميز و حسن همجوارى، توطئه و خيانت و تجاوز به همسايه مى‌نمايند و از هيچ‌گونه عمل خلاف قواعد انسانى روى گردان نمى‌باشند.

اين سازمان ملل است كه علاوه بر هزار و يك ايراد كه به آن وارد است، بارزترين نشان اساس خبيث آن- كه حفظ منافع زورمندان و استضعاف گران است- حقّ "وتو "است كه پنج حكومت مستكبر و جهانخوار و عامل عمده فساد دنيا و عقب‌ماندگى مستضعفان، اين حقّ را در اين سازمان دارند. اين حقّ غير شرعى و خلاف عدالت، اين پنج حكومت را مسلّط مى‌سازد، از اجراى هر تصميمى كه مخالف منافع خودشان باشد، جلوگيرى نمايند و آن را وتو كنند، ديگر اين مطرح نيست كه چرا اين حقّ براى آنها باشد؟ و چرا حكومت‌هاى ديگر و كوچك اين حقّ را نبايد داشته باشند؟ و چرا در تمام آفريقا هيچ كشورى داراى اين حقّ نيست؟

همه اين سخنان و نقشه‌هايى كه ابر ستمگران براى فريب عوام يا بهانه داشتن و بهانه ساختن براى مداخله در امور ديگران عنوان مى‌كنند، فاقد حقيقت و ارزش است، چنان‌كه در ضمن اشعارى عرض كرده‌ام:

منشور سازمان ملل حرف است‌چون نيستش حقيقت و مبنايى

آوازه عدالت و آزادى‌اسم است و هيچ نيست مسمّايى

تا كى به جان و مال بشر دارنداين رهزنان حكومت و آقايى

واقعاً اگر اميد رسيدن به حكومت جهانى مهدى عليه السلام و برقرار شدن نظام امامت در محدوده‌هاى كشورى و منطقه‌اى در تحت ولايت نوّاب عام آن حضرت "فقهاى عادل "نباشد، هيچ‌گونه اميدى براى بشر باقى نخواهد ماند و تمام سعى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۱۸

و تلاش‌هاى او بيهوده و بى‌نتيجه خواهد شد.

اين آزمايش‌هايى كه بشر از رژيم‌هاى گوناگون كرده و اينكه به هر رژيمى روى مى‌آورد، آن را برآورنده خواسته‌هاى واقعى خود نمى‌بيند، موجب مى‌شود كه وقتى منادى آسمانى مردم را به حكومت جهانى مهدى- سلام اللّه عليه- بخواند، جمعيت‌هاى محروم و گروه‌هاى مستضعف در همه جهان از آن استقبال نمايند و حكومت الهى را به جاى تمام اين حكومت‌هاى گوناگون از جان و دل بپذيرند.

چنان‌كه در روايات قريب به اين مضمون روايت شده است كه: هنگامى حكومت مهدى عليه السلام اعلام و برقرار مى‌شود كه بشر تمام حكومت‌ها و رژيم‌ها را امتحان كرده باشد و ناتوانى، نارسايى‌ها، مفاسد و معايب آن را دانسته و فهميده باشد كه در حقيقت برايش يك راه و يك اميد بيشتر باقى نمانده است.

متن روايت اين است:

«لَنْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلّا وُلُّوا قَبْلَنا حَتّى لا يَقُولُ أَحَدٌ وَإِنّا لَوْ وُلّينا لَعَدَلْنا مِثْلَ هؤُلآءَ».[۱۲۴]

بديهى است در چنين وضعى كه همه از كارسازى رژيم‌ها و مكتب‌هاى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۱۹

گوناگون مأيوس شدند، دعوت الهى مهدى عليه السلام را از جان و دل مى‌پذيرند و مستضعفان جهان به يارى آن حضرت كه منصور به رُعب و مؤيد به نصر خدا است، برمى‌خيزند و مستكبران را از صحنه مداخله در امور جوامع بشرى بر كنار مى‌نمايند. و در چنان جهانى كه پر از استكبار و استضعاف شده و همه چشم به راه و منتظر يك حركت و نهضت و بيرون آمدن دست غيبى از

آستین مصلح جهان و موعود پیغمبران باشند، ناگهان وعده الهی محقق می‌شود و مهدی موعود که علایم و نشانی‌ها و خصوصیاتش در صدها حدیث بیان شده است ظهور می‌فرماید و عالم را پر از عدل و داد می‌کند:

«فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً».[۱۲۵]

در اینجا سخن را در این رساله به پایان می‌رسانیم و خوانندگان کاوشگر و معرفت جو را به کتاب محققین علما و آگاهان به کتاب و سنّت و معارف آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم- ارجاع می‌دهیم و فقط به پرسشی که ممکن است برای بعضی در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۰

رابطه با مطالب گذشته پیش بیاید، در خاتمه این رساله جواب می‌دهیم:

پرسش این است که: آنچه گفته شد از وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام در صورتی صحیح است که امام و حجت همراه با وجود عالم، همواره و حتی قبل از خلقت آدم و حوّا وجود داشته باشد؛ امّا در صورتی که سلسله حجج الهی به وجود آدم منتهی شود، یا به عبارت دیگر: از او آغاز گردد، سایر اجزای عالم قبل از خلقت حجج، چه وابستگی به وجود آنها خواهند داشت و چگونه این وابستگی قابل توجیه است؟

پاسخ اینکه:

اوّلًا: بر حسب بعضی از توجیهات که یادآور شدیم، حتی اگر شخصی که اکمل و اشرف کاینات است و وجود جهان وابسته به او است، بعد از خلقت عالم و به صورت یک جزء و یک واحد از اجزای عالم آفریده و موجود شود، وابستگی سایرین به وجود او قابل انکار نخواهد بود. و به قول خاقانی؛ همان وجود او، بعد از اینکه جهان مراحلی را طی کرد، دلیل بر کمال او است.

خاقانی گوید:

اگرچه بعد همه در وجودش آوردوجود آخر او بر کمال او است گوا

نه سوره از پس ابجد همی شود مرقومنه معنی از پس اسما همی شود پیدا

نه روح را پس ترکیب صورت است نزولنه شمس را ز پی صبح صادق است ضیا

ثانیاً: برحسب اخبار معتبر، انوار پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین- صلوات اللَّه علیهم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۱

اجمعین- پیش از همه خلق شده‌اند[۱۲۶] «وَأَوَّلُ ما خَلَقَ اللَّهُ» آن بزرگواران بوده‌اند. و از حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«کُنْتُ مَعَ الْأَنْبِیآءِ سِرّاً، کَما کُنْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَهْرَاً».[۱۲۷]

روایاتی که در گزارش معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده و همچنین بعضی احادیثی که در تفاسیر آیاتی مثل: «وَإِنَّ مِن شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ»[۱۲۸] وارد شده، نیز بر این دلالت دارند که انوار خمسه طیبه و سایر ائمه معصومین علیهم السلام پیش از ظهور و تجلی آنها در این جهان آفریده شده‌اند و بعضی از پیامبران، مانند حضرت ابراهیم خلیل اللَّه علیهم السلام به دیدار و زیارت آن انوار نایل شده و به آن بزرگواران در حوایج مهم و شداید متوسل شده و خدا را به حقّ آنها خوانده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۲

یکی از نکته‌ها و اسرار اینکه: بر حسب اخبار متواتر که از طریق سنی و شیعه روایت شده است، عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام- با آن مقام کلمهٔ اللهی و روح اللهی، در نماز به حضرت مهدی- ارواحنا فداه- اقتدا می‌کند، همین موضع بلند و علوّ رتبه و کمال آن حضرت است که باید حتی مثل عیسی به آن مقتدای جهانیان اقتدا نماید.

و مؤیّد این مطلب حدیث معروف از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «لَوْ کانَ مُوسی حَیّاً لَما وَسِعَهُ إِلَّا اتّباعِی»[۱۲۹]

و حدیث «آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوآئِی یَوْمَ الْقِیامَهِْ»[۱۳۰] و چه نیکو سروده شده است:

جهان روشن از لُمعه روی اوشب قدر، تاری ز گیسوی او

چو سازد لوای خلافت بلنددر آرد سر عاصیان در کمند

نهالی است از گلشن اصطفاثمربخش اصحاب صدق و صفا

سرشته به آب کرامت گِلش‌محیط علوم لدنّی دلش

مه رایتش ثالث ماه و خورز عدلش شود جمله آفاق پر

چو گردد به محراب این مقتداکند پور مریم بدو اقتدا

و چون در این موضوع اگر بخواهیم بسط سخن بدهیم و پیرامون این روایات و تحقیقات و لطایف و مطالبی که علمای اهل تحقیق فرموده‌اند، سخن بگوییم، از وضع اختصاری که در این رساله منظور است خارج خواهیم شد، با تقدیم درود به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۳

صاحب مقام ولایت عظمی و امامت کبری حضرت بقیهْ اللَّه صاحب العصر و ولی الامر، حجهْ بن الحسن العسکری علیهما السلام و کلّیه شیعیان و مؤمنان به ولایت آن حضرت، و منتظران ظهور آن یگانه رهبر و ولیّ امر کل- ارواح العالمین له الفداء- و ضمن عرض ضراعت و مسکنت، با این سه بیت شعر، خطاب به آستان فرشته پاسبان آن ولیّ دوران و قطب زمان نموده، رساله را پایان می‌دهیم.

دل دردمند عاشق، ز محبّت تو خون شدنه کُشی به تیغ هجرت، نه به وصل می‌رسانی

نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگربرون کنیدم از این در، آیم از درِ دیگر

من ار چه هیچ نِیَم، هرچه هستم آن توام‌مرا مران که سگی سر بر آستان توام

و این چند بیت را نیز از اشعار مرحوم آیت اللَّه والد که تضمین اشعار معروف خواجه حافظ شیرازی است، اضافه می کنم:

ای زیب ده عالم، مجموعه زیبایی‌سرحلقه جن و انس، سردفتر دانایی

در پرده غیبت چند، ای مهر جهان‌پایی‌ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که بازآیی

ای عشق تو اوّل فرض، در مذهب اسلامی‌جان می‌دهمت گر باد، آرد ز تو پیغامی

صحرای تجلّی را، از مهر بنه گامی‌ای درد توام درمان، در بستر ناکامی

و ای یاد توام مونس، در گوشه تنهایی

امید وصال تو، ای دوست جوانم کردعشق تو مرا فارغ، از هر دو جهانم کرد

بازآ که فراق تو، بی‌تاب و توانم کردمشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۴

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَیِّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ بَقآئِهِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَالْمُجاهِدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ، وَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی آبآئِهِ الطّاهِرِینَ».

و آخر دعوانا أن الحمد للَّه‌ربّ العالمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۵

عقیده نجات بخش پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۷

بسم اللّه الرحمن الرحيم

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِي السَّماءِ* تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛[۱۳۱]

« (ای رسول ما) آیا ندیدی خدای تعالی چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مَثل زده که اصل ریشه آن ثابت و شاخه آن به آسمان کشیده شده است و به اذن خدا همه وقت میوه‌های خوبی می‌دهد. خدا این چنین مثال‌های واضح و روشن برای یادآوری مردم می‌زند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۹

مقدمه

بدون تردید، عقیده به ظهور "مهدی علیه السلام "یک عقیده کاملًا اسلامی است که ریشه‌های ثابت آن در کتاب و سنّت، به طور صحیح و متواتر قرار دارد، و در اینکه نمی‌توان آن را از دعوت اسلامی جدا ساخت، هیچ گونه شک و تردیدی نیست.

آیاتی از قرآن مجید و بسیاری از احادیث و اخبار، چنان این اعتقاد را تحکیم و استوار نموده‌اند که حتی انکار آن (مانند انکار اصل رسالت و نبوّت) در بعضی از روایات، کفر شمرده شده است.

اگر ما از این قرن خودمان- که قرن چهارده هجری است- تا عصر مقدّس رسالت را بررسی کنیم، می‌بینیم اصل ظهور مهدی علیه السلام در تمام این چهارده قرن، بین صحابه و تابعین و علما و محدثین و ادبا و شعرا و خلفا، همواره یک موضوع ثابت و غیر قابل انکار بوده است و شخصیت‌های سرشناس علمی و ادبی و سیاسی، به آن مؤمن و معتقد بوده‌اند.

اگرچه از کتاب‌هایی مثل کتاب منتخب الاثر، "کثرت این اخبار و احادیث از طرق شیعه و اهل سنّت معلوم می‌شود، هم اکنون کتابی جامع‌تر از حیث مصادر و مآخذ و مدارک و مطالب علمی و تحقیقی، در دست تألیف است که حیات امام علیه السلام و مشخصات آن حضرت را از جهات مختلف روشن می‌سازد؛ امّا با قطع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۰

نظر از تتبعات گسترده می‌توان گفت: برای مردمی که کم و بیش، اهل اطّلاع و تحقیق و مراجعه به کتاب‌های اسلامی در رشته‌های حدیث، تفسیر، تاریخ، کلام و مذهب می‌باشند، دو نقطه حسّاس در این مسأله واضح و مسلّم است:

نخست اینکه: مسأله ظهور حضرت مهدی علیه السلام یک مسأله اسلامی خالص است که مسلمانان آن را از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و از آن حضرت فرا گرفتند و مانند هر موضوع بدیهی اسلامی دیگری نیاز به اثبات ندارد.

و دیگر اینکه: تعیین او در فرزند منحصر به فرد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز عقیده‌ای است که قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام؛ یعنی قبل از سال ۲۵۵ هجری و قبل از ولادت پدر بزرگوارش، از اهل بیت رسالت گفته شده است، و اهل بیت علیهم السلام هم اخبار خود را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته‌اند. علاوه بر احادیثی که از طرق اهل سنّت نیز در این

باب رسیده است.[۱۳۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۱

و احتمال اینکه این اخبار و احادیث پس از ولادت حضرت، یا در زمان غیبت صغری یا کبری در منابع حدیثی و متون شیعه وارد شده باشد، به طور قطع غیر عقلایی و مردود است؛ زیرا کتاب‌هایی که این احادیث در آنها ضبط است، کسانی آنها را تألیف کرده‌اند که احتمال اینکه کلمه‌ای جعل نمایند، در حقّ آنها داده نمی‌شود و به وثاقت و صدق امانت، معروف و مشهورند.

این افراد، هر یک این احادیث را از شیوخ خود و از کتب حدیثی دیگری که قبل از ولادت پدر حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده و یا از واسطه‌های صد در صد مورد اعتماد، از مشایخ روات معاصر ائمه علیهم السلام و عصر تابعین و صحابه روایت نموده‌اند.

هر کس به این احادیث رجوع کند، برای او جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که عقیده به اینکه حضرت مهدی علیه السلام فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، عقیده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین تا امام هادی علیهم السلام بوده است.

پاره‌ای از افراد می‌گویند: از جنبه عقیده و استناد این فکر، به رسالت اسلام مناقشه‌ای نداریم؛ امّا می‌توانیم آن را در سطح دیگری مورد بحث قرار داده و بگوییم: بسیار خوب! ما هم قبول داریم که در صدها حدیث و روایت، موضوع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۲

حضرت مهدی علیه السلام مطرح است و جای شک نیست که این احادیث به طور تواتر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام صادر شده است و همه به آن اعتقاد داریم و امیدواریم اگر عصر ظهور را به فضل خدا درک کردیم، در صف پیروان آن حضرت قرار داشته باشیم؛ ولی سخن و بررسی به اینجا تمام نمی‌شود.

ما می‌خواهیم بپرسیم: این عقیده اسلامی به ظهور مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او و اصلاحاتی که به دست او انجام خواهد گرفت، برای وضع فعلی ما و بر اعمال ما چه تأثیری دارد؟

می‌خواهیم بدانیم از این عقیده که سنّی و شیعه به آن اتفاق دارند، برای اصلاح امور اجتماعی و سیاسی، و علاج این همه مشکلات که با آن روبرو هستیم یا روبرو خواهیم شد، چه بهره‌ای می‌توانیم بگیریم؟

ایمان به خدا، اعتقاد به روز قیامت و حساب و جزا، عقیده به نبوّت و امامت، همه با عمل ما ارتباط دارد و جهت زندگی و کار و کوشش ما را معین می‌نماید؛ امّا این عقیده از کدام نقش عملی برخوردار است، و در برابر قدرت زور و زر و دروغ و فریب، و این دستگاه‌های استعمار و استثمار و استضعاف، چه نقشی را (مثبت یا منفی) ایفا می‌کند؟ و ما را چگونه و به چه سلاحی مجهّز می‌سازد؟

ما نمی‌توانیم در دنیای امروز که کاروان مدنیت با شتاب به سوی ترقّی پیش می‌رود، فقط از چنین عقیده‌ای که چهارده قرن است افکار را به خود مشغول داشته و رهبران اسلام آن را تبلیغ کرده‌اند، به جشن و چراغانی نیمه شعبان خود را قانع کنیم و از این فکر، مسؤولیت و تعهدی را درک ننماییم که این برداشت با روال عمومی اصول مسلّم اسلام و احکام قرآن و عقاید دینی ما که همه آنها سازندگی دارند، سازگار نیست.

اسلام دین و مکتب مبارزه، کوشش، انقلاب، اصلاحات و آیین علم و ترقّی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۳

است، این عقیده هم باید مردم را در این جهت تشویق نماید.

ما می‌دانیم و تفسیر سوء نمی‌کنیم و نمی‌گوییم: عقیده به ظهور مصلح آخرالزمان، اثر سلبی و منفی دارد، مردم را از کار و مبارزه و اقدام و قیام و اعتراض باز می‌دارد و سکون، سکوت، خفقان، سستی، گوشه‌گیری، انزوا و بی‌مسؤولیتی را شعار مؤمنین قرار می‌دهد.

نه ما چنین نمی گوییم: امّا می گوییم: با اینکه احکام اسلام در هیچ عصر و زمان تعطیل نمی‌شود و کسانی که موضوع آن باشند، از آن معاف نخواهند بود. از این عقیده از جهت کمک به اجرای احکام و نظامات اسلام، چگونه باید استفاده کرد و چگونه برداشتی داشته باشیم؟

این سؤالی است که می‌شود و اگر بسیاری از افراد آن را به زبان نیاورند، چه بسا که در ذهنشان باشد.

به یاری خدا در این رساله به این پرسش پاسخ می‌دهیم و رابطه ایمان و عقیده به ظهور مهدی علیه السلام را با کیفیات ذهنی و فکری، با وحدت جامعه و حکومت جهانی، با مساوات اسلامی، با عدالت اجتماعی و زمامداری و با عدل و قسط بررسی می کنیم، تا معلوم شود که این اعتقاد در زندگی و مواقف حساس آن و مبارزات و مجاهدات و تعیین جهت حرکت جامعه چه نقش بزرگ و سازنده‌ای را ایفا می‌نماید.

تا روشن شود این عقیده، علاوه بر اینکه ایمان به یک واقعیت است؛ یعنی ایمان به وجود امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، و علاوه بر آنکه از فروغ ایمان به نبوّت می‌باشد که لازمه آن، ایمان به هر چیزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است، در طرز فکر و اندیشه ما، و چگونگی برداشت ما از مطالب و مسایل حیاتی و نیز در روابط اجتماعی و سلیقه‌ها و روش‌های اخلاقی و سیاسی ما مؤثر است.

ولا حول ولا قوّة إلّاباللّه العلیّ العظیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۵

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با چگونگی‌های ذهنی و فکری

افکار و آرا و عقاید، در تعیین جهت سیر انسان و مشخص کردن هدف و مقصود او، نقش مؤثری را ایفا می کند و هرچه عقاید و آرا صحیح‌تر و با واقعیات موافق‌تر و از خرافات منزّه‌تر باشد، هدف و مقصد شخص، انسانی‌تر و اعمال و حرکاتش پاک‌تر و ارزنده‌تر خواهد بود.

اسلام که بزرگ‌ترین انقلابات تاریخ را به وجود آورد، انقلاب را از فکر و اندیشه آغاز کرد و در درجه نخست، عقاید و افکار را زیر چتر هدایت خود گرفت و کار خود را از انقلاب اعتقادی و تهذیب افکار و پرورش اندیشه‌ها آغاز نمود تا به هدایت و تهذیب اعمال رسید و در ثواب و پاداش و ارزش عمل نیز، وضع فکری و رشد عقلی و نیّت عامل را میزان قرار داد، و پاکی نیت و اخلاص را در طاعت و عبادت شرط قبول آن قرار داد.

مبارزه با بت پرستی، مبارزه با بشر پرستی، مبارزه با عادات نکوهیده، اعلان اینکه معبودی جز خدا نیست (لا اله الّا اللّه)، اعلان برابری و برادری مردم، همه و همه از مسأله انقلاب فکری سرچشمه می گیرد و منبع آنها دریافت‌های فکری صحیح است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۶

اسلام به مردم فهماند که شما آزادید، نباید استعباد شوید، نباید به بردگی دیگران درآیید، حتی لازم است که ذهن عامّه مردم را نسبت به این موضوع روشن سازیم و بارهای افکار وحشت‌زا و زنجیرهای عقاید پلید را از دوش و گردن مردم برداریم.

انقلاب فکری اسلام، کنار زدن و از بین بردن شرک و عقاید مشرکانه و استقرار توحید و عقاید توحیدی در افکار بود که پرستش بت‌ها را از افق اذهان مردم برطرف ساخت و ظلمت آن را با نورانیت توحید و پرستش خدا از میان برد.

عقیده توحید، در تعالی فکر بشر و جهان بینی و ظهور ارزش‌های واقعی انسان تأثیری بی‌نظیر داشته است.

عقیده توحید، درجه نیّت انسان را تا آنجا بالا می‌برد، و بینش و هدف بشر را (که گاه پست‌تر از مقصد یک حیوان و یک درنده

وحشی می‌گردد) به حدّی می‌رساند که جز به رضای خدا، به چیز دیگری قانع نمی‌گردد و جز به سوی او، به جهت دیگر متمایل نمی‌شود و به غیر او دل نمی‌بندد.

عقیده به رسالت و نبوّت نیز شخص را متعهد می‌نماید که برنامه‌ها و وظایف دینی خویش را اجرا کند و در تکالیف و احکام الهی، فقط وجود مقدّس پیامبر را واسطه بین خدا و خلق بداند و تسلیم رسالت او باشد، و در امور دنیا و آخرت، فقط از دینی که آن حضرت آورده است، الهام بگیرد و قوانین و برنامه‌های دیگر را از محیط زندگی خود طرد نموده، در همه چیز و هر امر، تابع و پیرو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

عقیده به امامت نیز انسان را شیفته پیروی از افراد نمونه و کامل و ملهم از جانب حقّ و ملتزم به حکومت خدا و نظام خدا و تبعیت از شایسته‌ترین و صالح‌ترین افراد بشر می‌سازد و او را از نظامات مستبد و استعبادگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۷

و حکومت‌هایی که بر این اساس تأسیس شده‌اند، متنفر می‌نماید.

درک ابعاد مختلف امامت که یک بُعد آن، ولایت بر امور خلق و زمامداری از جانب خدا است، مردم را از دیکتاتور پروری و خضوع در برابر مستبدان و قدرتمندان باز می‌دارد. درک معنای امامت در این بُعد در سطح‌های پایین‌تر نیز، پیروی از اصلح و اعدل ناس را ایجاب می‌نماید و در اذهان، زمامداری ساده و بی‌تشریفات و بی‌فاصله از دیگران را محبوبیت می‌دهد. و حکومت متکبرانه و با تشریفات و چاپلوس را مبغوض می‌کند و آن را تحمیل و ننگ و عیب و عار و رسوایی جلوه می‌دهد. و نزدیک شدن به چنین حکومت و یاری کردن و ستایش نمودن آن را گناه معرفی می‌نماید.

عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و قیام انقلابی و حکومت جهانی و عدالت‌گستر آن حضرت نیز، فکر و اندیشه را وسیع و جهان اندیش می‌سازد، که به دورترین نقاط جهان بنگرد و خیر و رفاه مردم تمام مناطق گیتی را بخواهد و عالم را مملکت خدا بداند، که عاقبت و پیروزی با پرهیزکاران و شایستگان است، که خدای متعال در قرآن چنین بشارت داده است:

«وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ»؛[۱۳۳]

«ما بعد از تورات، در زبور داود نوشتیم، که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

از اخبار استفاده می‌شود: در زمان ظهور آن حضرت، خردها و اندیشه‌ها کامل می‌گردد. این نه فقط در عصر ظهور است؛ بلکه در عصر غیبت نیز چنین است که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۸

مؤمنان واقعی، حقایق را روشنگرانه درک می‌نمایند و عالم و مسایل جهانی را با نگرش دوربین مطالعه می‌کنند.

انقلاب فکری یک مسأله مهمی است که با ظهور امام انجام می‌گیرد. این انقلاب فکری در آن زمان انجام می‌گیرد که مکتب‌های مختلف، افکار انسانی را تاریک کرده و از نور اسلام، جز پرتوی در دل‌های خواص و آنان که از بوته آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده‌اند، چیزی باقی نمانده است. در آن زمان که مردم، طالب نور هدایت الهی بوده، از تیرگی ارواح و افکار خویش گریزان، و از همه مکتب‌ها مأیوس و سرزده شده و آنها را به نظمی که بشر بدان نیازمند است، وافی و کافی نمی‌بینند. در چنین موقعیتی، ناگهان بانگ ظهور آن حضرت، بازگشت به اسلام را اعلان می‌کند و قلوب و اذهان و افکار، به جانب آن صدای نجات‌بخش متوجّه می‌گردد و انقلاب آغاز شده در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری فتح می‌شود و مورد استقبال مردم زمین و قاره‌های مختلف قرار می‌گیرد و مانند آغاز نهضت اسلام، پیش از فتح شهرها، دل‌های مردمان و به ویژه گروه‌ها و ملّت‌های استضعاف شده را فتح می‌نماید.

وما ذلک علی اللّه بعزیز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۹

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با وحدت جامعه و حکومت جهانی

اجتماعات دنیا همواره در تحوّل و تغییر است و اوضاع اجتماعی ملل دائماً عوض می‌شود. روابط بین ملل، پیوسته در حال توسعه و گسترش است.

کوشش حکومت‌ها برای بالا بردن سطح تجهیزات نظامی و دست یافتن به اسلحه‌های ویران کننده‌تر و خطرناک‌تر، هر روز بیشتر می‌شود و ترس و وحشت از جنگ، ساکنان کره زمین را هر روز ناراحت‌تر می‌نماید.

هم اکنون طبق یک آمار، در دنیا هر دقیقه هزار میلیون دلار- که در هر ساعت معادل شصت هزار میلیون دلار می‌شود- مخارج تسلیحاتی حکومت‌های جهان است.[۱۳۴] اگر اغراض شخصی، گروه‌بندی‌ها، منطقه سازی‌ها و سیاست‌های خاص و اعمال نفوذ متنفّذین بزرگ- که بشر را به اختلاف و تعصّبات ناروا واداشته‌اند- و حرص و جاه و استثمارطلبی و اندیشه استکبار و استضعاف می‌گذاشت و فطرت بشر راهنمای او می‌شد، اکثریت مردم این گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و این هزینه‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۰

سرسام‌آور جنگی را محکوم می‌کردند و خواهان آزادی از این ملّیت‌ها و وطن‌ها می‌شدند و به سوی برادری و برابری گام برمی‌داشتند و عضو یک خانواده و تابع یک جامعه می‌شدند و شرق و غرب و آسیا و اروپا و آمریکا با هم متّحد شده و یک جامعه مشترک المنافع تشکیل می‌دادند.

کارشناسان اتمی دانشگاه "هاروارد "و انستیتوی تکنولوژی "ماساچوست "اعلام داشتند: دنیا قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی، محکوم به یک جنگ اتمی است، مگر آنکه کلّیه کشورهای جهان از حاکمیت ملّی خود چشم پوشیده و یک دولت جهانی تشکیل دهند؛ امّا تشکیل چنین دولتی در حال حاضر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

این مسأله در سمینار کارشناسان اتمی دانشگاه هاروارد، و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست و مجلّه ماهانه هاروارد (شماره ماه نوامبر) عنوان شده بود که گزارش آن را نقل کرده است.[۱۳۵] بنابراین از هر نظر که روی جامعه مطالعه شود، این حقیقت معلوم می‌شود که جامعه باید توسعه و گسترش یابد، چنان‌که گسترش یافته است. از زندگی و اجتماع خانواده به اجتماع قبیله و از اجتماع قبیله به اجتماع منطقه‌ای و کشوری و بالاخره به اینجا رسیده است که وحدت جهانی جامعه را مطرح کرده است.

یک روز، یک خانواده تحت ریاست یک فرد بود. جلوتر که آمد، یک قبیله تحت سرپرستی یک رئیس اداره شده و امروز صدها میلیون نفر تحت یک حکومت و یک قانون اداره می‌شوند. فاصله‌های فرهنگی متعدد به تدریج از بین می‌روند و دنیا به سوی وحدتی اجتماعی حرکت می‌کند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۱

به طور یقین، هر کس سعادت یک ملّت را فقط بخواهد و برای رفاه و ترقی و پیشرفت یک جامعه خاص تلاش کند، طبعاً بدبختی و بردگی و عقب‌ماندگی جامعه‌های دیگر را خواهد خواست، یا اگر خیلی شریف باشد، نسبت به دیگران بی‌تفاوت خواهد بود.

تعلیمات اسلام، بشر را به سوی جامعه جهانی می‌برد، و اصولًا پیاده کردن تعالیم اسلام در جامعه‌های بزرگ‌تر، هدف‌های این دین را عملی‌تر می‌سازد.

اسلام قبل از آنکه دین جامعه‌های کوچک باشد، دین جامعه جهانی است، و قبل از آنکه دین یک خانواده باشد، جامعه‌های کوچک را به سوی جامعه بزرگ حرکت می‌دهد و این امتیازات و اعتباراتی که از آن، جامعه‌های گوناگون به وجود آمده است،

در اسلام رسمیت ندارد. اسلام افراد بشر را معارض یکدیگر و در برابر یکدیگر قرار نمی‌دهد، و تضادها و برخوردها و مزاحمت‌هایی که از اسم و رسم این جامعه‌ها به وجود آمده است، همه باید در جامعه جهانی اسلام که فقط به خدا تعلّق دارد، و هیچ رنگ و نژاد و خصوصیات وطنی در آن وارد نیست، و همه در آن مشترک می‌باشند، ادغام گردد، تا آنجا که غیر از مملکت خدا، که منزه از هرگونه ستمی بر اهل مملکت خود می‌باشد، کشور دیگری وجود نداشته باشد. «سُبْحانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلی أَهْلِ مَمْلِکَتِهِ».

یکی از دانشمندان محقق می‌گوید: فکر گنجاندن بشریت در وطن واحد، بدون توجّه به جنس، رنگ، زبان و حدود جغرافیایی، هدیه‌ای است که اسلام آن را به مدنیت بشر اهدا کرده است.

این وحدت جهانی، یگانه عامل نابودگر کینه‌های دولت‌ها، و دشمنی و اختلافی است که مدنیت و آبادانی را به سوی نیستی و زوال کشانده است.

مسیحیت اگرچه مانند اسلام، دین دولت است (از این جهت که دین بسیاری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۲

از امم و اقوام است)؛ امّا از جهت مساوات و برابری بین ملل و اقوام و نشر انسانیت بین آنها، اسلام دینی عام و همگانی است و شکست مسیحیت در این ناحیه آشکار است.

مسیحی‌های سفیدپوست همواره تا به امروز با مسیحیان سیاه پوست، با اینکه در یک منطقه زندگی می‌کنند، دشمنی دارند. در آمریکا نیز با اینکه به اصطلاح مرکز دموکراسی است- حال به همین گونه است، و سفید پوست نمی‌تواند با سیاه پوست در زیر یک سقف زندگی کند و همواره مسیحیان غرب اعتقاد دارند که از مسیحی‌های شر، بالاترند و به آنها اجازه نمی‌دهند که در کنیسه‌ها و معبدهای مخصوص (معبدهای مسیحیان غرب) با آنها به عبادت بپردازند.

کما اینکه آنان که از طوایف پست و پایین هندی به مسیحیت گرویده‌اند، مورد تحقیر آنان که از طوایف به اصطلاح عالی هستند، می‌باشند و از اینجا معلوم می‌شود که مسیحیت، امروز از تألیف و اتّحاد جامعه انسانی عاجز است، در حالی که اسلام توانسته است نظامی جهانی بر اساس برادری همگانی بین غربی و شرقی، سفید و سیاه و آریایی، سامی و هندی و زنگی ایجاد کند و مساوات را بین آنها برقرار نماید.

سیاه‌پوست و کسی که از طبقه پست باشد، با سفیدپوست و طبقات به اصطلاح عالیه برابر است و مانند هر مسلمان دیگری محترم می‌باشد و به مجرد اسلام آوردن با همه افراد رابطه برادری خواهد داشت و در هر مسجدی بخواهد می‌تواند خدا را عبادت کند؛ بلکه می‌تواند دوش به دوش بزرگ‌ترین برادران مسلمان خود، از جهت مقام و موقعیت اجتماعی بایستد و با او بر سر یک سفره بنشیند.

این هم پیوستگی و مساوات اسلامی، در هیچ جمعیت و دین و نظامی در تمام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۳

عالم شناخته نشده است و غیر از اسلام، هیچ مکتب و آیینی نمی‌تواند دموکراسی جهانی را به صورتی صحیح و با رعایت مساوات بین جمیع بشر برقرار نماید.[۱۳۶] دیگر جوامع و نظامات، اگر در ماهیتشان اختصاص به یک منطقه یا یک نژاد یا اهل یک زبان و یک کشور نباشد، حداقل قابل اختصاص هستند.

مثلًا نظام دموکراسی هم‌اکنون رنگ مملکتی و قاره‌ای پیدا کرده است.

می‌گویند: دموکراسی فرانسوی، دموکراسی انگلیسی، دموکراسی آمریکایی. با اینکه همه آنها دموکراسی است؛ امّا مثلًا نظام دموکراسی انگلیسی، با نظام دموکراسی سوئدی در برابر یکدیگر قرار دارند و با هم رقابت اقتصادی و سیاسی می‌کنند.

در جامعه و نظام کمونیسم نیز این اختصاص و رنگ ملّی حفظ شده است.

کمونیسم چین، شوروی، یوگسلاوی، بلغار، مجار و کمونیسم کوبا با یکدیگر فرق داشته و هر کدام اختصاص به منطقه‌ای دارند. پس کمونیسم هم قابل اختصاص است و این رژیم‌های کمونیستی در برابر هم و مقابل یکدیگر قرار گرفته، و تضاد و اصطکاک منافع دارند.

پس ماهیت رژیم دموکراسی و کمونیسم، جهانی بودن و یک جامعه بودن نیست؛ امّا دین اسلام دینی جهانی است و هرگز جوامع و حکومت‌های متعدد اسلامی، امکان اختلاف ندارند.

نظام سعودی، نظام سوری، نظام مصری و ... با نظام جهانی اسلام قابل تعقّل و تصور نیست، فقط یک شناسنامه است و آن هم شناسنامه مسلمانی و بس. و برای غیر مسلمان هم شناسنامه در حمایت نظام اسلامی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۴

اسلام و نظامش را نمی‌توان به اهل یک منطقه اختصاص داد که اهل آن منطقه در برابر منطقه دیگر قرار گرفته و حکومت آنها درصدد استضعاف و استعمار حکومت مجاور برآمده و با مردم خویش، بیش از مسلمانان دیگر مناطق برادری نمایند.

امّت اسلام، امّت واحده است و همه باید خدا را پرستش بنمایند، و تعدد جوامع و امم و پرستش افراد و الهه‌هایی غیر خدا و اتّخاذ معبودهای متعدد موجب شرک بوده و باطل می‌باشد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ»؛[۱۳۷]

«به تحقیق که این امّت شما امّت واحده است و تنها من پروردگار شمایم، پس مرا پرستش کنید».

قرآن برای ناس (مردم) آمده است، و به مردم خطاب کرده است:

"کعبه "اولین خانه‌ای است که برای مردم بنیاد شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً».[۱۳۸]

استفاده از آنچه در زمین است، برای عموم مردم حلال و مباح می‌باشد:

«یا أَیُّها النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالًا طَیِّباً».[۱۳۹]

قرآن، بیان و هدایت برای همه مردم است:

«هذا بَیانٌ لِلنّاسِ* هُدیً لِلنّاسِ».[۱۴۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۵

فرستادن پیامبران و نزول کتاب بر آنان برای این است که مردم قسط را برپا دارند:

«لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ».[۱۴۱]

پیغمبر برای مردم فرستاده شده است:

«وَأَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولًا».[۱۴۲]

پروردگار ناس، پادشاه ناس، معبود ناس، خدای تعالی است:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ* مَلِکِ النّاسِ* إِلهِ النّاسِ».[۱۴۳]

امامت نیز که یک بعد آن، زمامداری و تنظیم و تدبیر امور جامعه است، پیشوایی و رهبری ناس است:

«إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً».[۱۴۴]

قرآن در همه جا و در هر مورد، تسلیم به خدا و اسلام را که دین فطرت و دین جهانی است، پیشنهاد نموده است:

«قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَما أَنزِلَ إِلَیْنا وَما أَنزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِیَ مُوسی وَعِیسی وَما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛[۱۴۵]

«بگویید: به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۶

و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه به موسی و عیسی داده شد و آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان عطا شده، ایمان آورده‌ایم و بین احدی از آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما مسلمانیم».

جهان یک خدا دارد و به این لحاظ واحد است، جامعه نیز باید واحد باشد؛ یعنی خدا در آن حاکم باشد و با نظام الهی و قانون الهی، سیر الی اللّه داشته باشد.

مردم باید بکوشند تا در یک جامعه واحد زندگی کنند، و تعدد جوامع و افتراقات و استثمارهای موجود در آنها را ریشه کن ساخته و خود یک امّت واحده گردند.

عقیده به ظهور مهدی موعود؛ یعنی عقیده به محقق شدن حکومت جهانی، عقیده به مجتمع واحد انسانی، عقیده به ملّیت و قومیت همگانی و دین فطری انسانی، آخرین و بلندپایه‌ترین اجتماع انسانی در مقابل بشر است و کاروان بشریت به سوی آن نقطه می‌رود و بشر باید خواهان آن جامعه باشد.

هر کس چنین عقیده‌ای دارد، فکرش وسیع و مقصدش وسیع است. برای نفع یک جامعه، جامعه دیگر را استثمار نمی‌کند و برای سیادت یک گروه، گروه‌های دیگر را برده و بیچاره نمی‌پسندد و برای خاطر نژادی، نژاد دیگر را از حقوق انسانی محروم نمی‌سازد. برای اینکه یک طبقه مرفه باشد، طبقات دیگر را غارت نمی‌نماید و برای اینکه مردم یک کشور، تنعّم بیشتر و تجمّل زیادتر و عیاشی و شهوت رانی بیشتر نمایند، مردم کشورهای دیگر را عقب مانده نمی‌خواهد و از ترقی علم و صنعت و برخورداری آنها از مواهب و نعمت‌های خدا جلوگیری نمی‌کند.

چنان‌که می‌بینید: امروز ابرقدرتها با دیگران چنین معامله می‌نمایند و ملّت‌ها و حکومت‌های ابرقدرت- بلکه ملل و حکومت‌های ضعیف هم اگر بتوانند- همه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۷

خود را می‌بینند و می‌خواهند دیگران را ببلعند.

چنان‌که یهود، خود و نژادش را "حزب برگزیده خدا "می‌شمارد و تمام افراد دیگر را که نژادشان اسرائیلی نباشد، بنده و برده و خادم یهود می‌داند.

چنان‌که نژادپرستان بی‌رحم بی‌شرف، سیاه‌پوستان را در شکنجه قرار می‌دهند، از هواپیما به زمین می‌اندازند و ابرقدرت‌هایی هم که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند، از این جنایت‌ها پشتیبانی می‌نمایند.

از نظر معتقدین به ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بدترین جامعه‌ها و حکومت‌ها، جامعه‌های استعمارگر و استضعاف طلب است که باید با آنها مبارزه کرد و فکر و هدف و سازمان و رفتارشان را کوبید. این جامعه‌ها درست در قطب مخالف جامعه مورد انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند و از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند. اینها جهان را برای همه می‌خواهند و آنها جهان و همه را برای خود. اینها برای همه خوشبختی و سعادت می‌خواهند و آنها برای دیگران بدبختی و فقر و جهل. اینها بیداری و رشد فکری بشر را دوست دارند و آنها از بیداری و رشد فکری بشر بیمناک‌اند و تا بتوانند از آن جلوگیری می‌نمایند.

ولی هرطور هست، سرانجام ستمگران نابود می‌شوند و پیروزی با اهل حقّ است و دیوارها و فاصله‌های جغرافیایی، فرهنگی و فکری، یکی پس از دیگری از میان برداشته می‌شود و شرک به مظاهر گوناگونش که در اجتماعات متعدد و مختلف به صورت

وطن‌پرستی،[۱۴۶] نژادپرستی، فردپرستی جلوه دارد، به توحید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۸

تبدیل می‌شود و سرانجام آن موحّد حقیقی، آن یگانه وارث ابراهیم بت شکن و فرزند عزیز و گرامی پیامبر اکرم، حضرت ولی اعصر- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- را استقرار می‌دهد.

مردمی که منتظر مهدی و تشکیل جامعه واحد جهانی هستند، باید فکرشان نسبت به سازمان جهان روشن باشد و ملتفت باشند که این عقیده، آنها را به سوی چه هدفی می‌برد. این پراکندگی‌هایی که در جهان کنونی اسلام است، مخالف روح اسلام و دعوت قرآن است و نمی‌توان آنها را شرعی و اسلامی شمرد؛ چون برنامه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۹

اسلام، یکی شدن جامعه و جهانی شدن آن است و اکنون اگرچه اسلام، گسترش نیافته است، باید جامعه اسلامی موجود، نمونه آن جامعه جهانی باشد.

سراسر جهان اسلام کنونی هم باید یک شکل حکومت، یک شعار و یک روز عید، یک تاریخ و یک قانون داشته باشند. و این سرزمین‌های پهناور حجاز، نجد، تهامه، یمن، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی، تونس، الجزایر، سودان، عمان، کویت، بحرین، ایران، افغان، قفقاز، ترکستان، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و نقاط دیگر، همه باید ید واحد باشند که هیچ یک آنها از دیگری جدا نبوده و این اختلافات در بین آنها نباشد.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاملًا با این وحدت جامعه ارتباط دارد و آیات و روایات، این نوید را داده‌اند و اوضاع جهان نیز، آماده شدن جهان را از هر جهت برای آن حکومت جهانی نوید می‌دهد. حکومتی که شاید عملی شدن آن در چهارده قرن پیش، یک محال عادی بود؛ زیرا با نقص وسایل ارتباط در آن زمان، اداره جهان در زیر یک پرچم و یک حکومت غیر ممکن به نظر می‌رسید.

در عصر صدر اسلام، حکومت‌های به ظاهر اسلامی آن زمان که بر ممالک گسترده، تحت لوای اسلام و به نام اسلام حکومت یافتند، امکان با الهام از تعالیم اسلام این وحدت را ثابت کردند، در حالی که وسایل ارتباط جمعی که هم اکنون توسط آنها، تمام عالم به منزله یک مملکت و بلکه یک شهر شده است، امکان آن حکومت موعود را بیشتر کرده است و تا بدانجا که بسیاری از مردان مشهور دنیا هم از آن سخن می‌گویند و آن را به عنوان یک طرح مهم و ممکن و علاج نابسامانی‌ها پذیرفته‌اند.

آینده هرچه بشود، هرچه اتفاق افتد؛ جنگ یا صلح، به سوی این هدف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهد شد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۰

در حدیث آمده است:

«إِذا قامَ الْقآئِمُ الْمَهْدِیُّ، لا یَبْقی أَرْضٌ إِلّا نُودِیَ فِیها شَهادَةَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»؛[۱۴۷]

«وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آن ندا می‌شود به شهادت لا اله الّا اللّه و محمّداً رسول‌اللّه».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۱

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با مساوات اسلامی

اسلام دین مساوات، دین برابری، دین حقوق بشر، و منشور آزادی و کرامت و فضیلت و شرف و احترام انسان است.

اسلام آزادی و مساوات واقعی را اعلام کرد. قدر و ارزش انسان از نظر اسلام عزیز است، او موجودی است که مورد تکریم خدا قرار گرفته و در نیکوترین تقویم و کامل‌ترین آفرینش، آفریده شده است.

انسان بزرگ‌ترین حجّت‌های خدا و خلاصه تمام عوالم و دارای عالی‌ترین لیاقت و استعداد است.

از نظر اسلام، انسان‌ها در هر کجا که زندگی کنند و در هر قاره‌ای که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند، هر نژاد و جنس و رنگی که داشته باشند، عضو یک خانواده و از یک اصل و یک پدر و مادر می‌باشند و در کرامت انسانی برابرند.

تکلیف الهی و مسؤولیت، متوجّه انسان است و در خطاب‌هایی مثل "یا أیّها الناس "و "یا بنی آدم "که در قرآن مجید آمده است، انسان‌ها به طور مساوی مخاطب گردیده‌اند.

قرآن مجید افتخار و امتیاز نژادی، فامیلی، قبیله‌ای و این‌گونه مشخّصات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۲

ظاهری مثل رنگ و زبان را صریحاً رد فرموده، از جمله در این آیه می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِن ذَکَرٍ وَأُنثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبآئِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقیکُمْ»؛[۱۴۸]

«ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بشناسید. به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که در حجّة الوداع فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ أَلا- إِنَّ رَبَّکُمْ واحِدٌ وَأَنَّ أَباکُمْ واحِدٌ. أَلا- لا فَضْلَ لِعَرَبِیّ عَلی عَجَمِیّ وَلا لِعَجَمِیّ عَلی عَرَبِیّ، وَلا لِأَحْمَرِ عَلی أَسْوَدِ، وَلا لِأَسْوَدِ عَلی أَحْمَرِ إِلّا بِالتَّقْوی ؛

«ای مردم! آگاه باشید همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است و آگاه باشید از برای عربی بر غیر عرب فضلی نیست و از برای غیر عرب بر عرب برتری نیست و سرخ‌پوست را بر سیاه‌پوست و سیاه‌پوست را بر سرخ‌پوست فضل و برتری جز به تقوا نیست».

در احکام اسلام، از عبادات و معاملات و دیات و قصاص و حدود و قضا و غیره، این مساوات اجتماعی ملاحظه شده است و فرقی بین سفید و سیاه، فقیر و غنی، شاه و رعیت و جاهل و عالم نیست.

اگر کسی علیه رئیس مملکت و خلیفه وقت شکایتی داشته باشد، شکایت او در دادگاه شرعی عادی که به محاکمات همه رسیدگی می‌نمایند طرح می‌شود و آن رئیس مانند یک فرد عادی به محاکمه احضار می‌گردد و در مجلس محاکمه در کنار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۳

خصم خود می‌نشیند. و اگر مدعی هم رئیس مملکت یا بزرگ‌ترین مقامات ارتشی یا هر شخصیت دیگر باشد، باید به وسیله طرح دعوی در محکمه ادّعا کند و نمی‌تواند با زور شخصی، حقّ خود را از کسی بگیرد. یا اگر بین ورثه یک نفر، پادشاهی باشد، مثل سایر ورثه ارث می‌برد. یا اگر پادشاهی، قاتل باشد و مقتول فردی از افراد مسلمانان باشد، ورثه مقتول می‌توانند او را قصاص نمایند. یکی از جریان‌های سوئی که عوامل سیاسی موجب آن شد، این بود که خالد بن ولید را با اینکه مرتکب قتل مالك بن نویره گردید و با زوجه او به زور در عدّه هم‌بستر گشت، از قصاص و حدّ شرعی معاف نمودند و به حقّ ورثه او ترتیب اثر ندادند.

و همچنین از مطاعن مهم یکی این بود که عثمان نیز "عبیداللَّه بن عمر ("قاتل هرمزان) را به ملاحظه اینکه پسر «عمر بن الخطاب» است، از قصاص معاف کرد و نه ابوبکر و نه عثمان، به اعتراض صحابه در این قانون شکنی اعتنا ننمودند.

این اعمال و این‌گونه سوء استفاده‌ها از مقام، مخالف روح مساوات اسلام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود، هنگامی که از "ابن ملجم "ضربت خورده بود، به بنی عبد المطلب سفارش فرمود:

«یا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لا أَلْفِیَنَّکَمْ تَخُوضُونَ دِمآءَ الْمُسْلِمِینَ خَوْضاً تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ. أَلا لا تَقْتُلُنَّ بِی إِلّا قاتِلِی»؛[۱۴۹]

«ای فرزندان عبد المطلب، نیابم شما را (که به اسم خون‌خواهی از من) خون مسلمانان را بریزید و بگویید امیرالمؤمنین کشته شده است (و او یک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۴

فرد عادی نیست) آگاه باشید البته برای قتل من، غیر از قاتل مرا نکشید».

می گویند: یک روز عمر از صحابه پرسید: چه می گویید اگر امیرالمؤمنین (مقصودش خودش بود) مردی را ببیند که زنا می کند؟ علی علیه السلام فرمود: باید چهار نفر شاهد بیاورد و الّا مانند سایر مسلمانان حدّ قذف بر او جاری می‌شود.[۱۵۰] اسلام، حقّ غایب و سفیه و مجنون و بلکه جنین را برابر یک فرد کامل، حفظ فرموده است.

در نماز جماعت که در شبانه روز، پنج مرتبه تشکیل می‌شود، این مساوات در ضمن پرستش خدا جلوه می کند. صف اوّل به افراد یا طبقاتی اختصاص ندارد، هر کس زودتر حضور یابد، در صف مقدم قرار می گیرد. گاهی سرباز یا سیاه پوست، در صف اوّل و فرمانده لشکر و یا سفید پوست در صف آخر، پشت سر هم می‌ایستد.

در مسجد نیز نابرابری نیست و مکان و اطاق درجه یک و دو وجود ندارد، و هر کس در هر مکانی از مسجد نشست، احدی نمی‌تواند او را از آن مکان بردارد.

در حج که یکی از بزرگ‌ترین فرایض و شعائر اسلام است، جلوه این مساوات، بسیار چشم گیر و حساس است. آنجا دیگر تمام امتیازات از بین می‌رود و مکتب بی‌امتیازی و برابری و مساوات باز می‌شود.

در طواف و سعی و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی هیچ اثر و خبری از امتیازات و تشریفات پوچ و مقامات و مشاغل نیست. هر فرد است و خودش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۵

و گوشت و پوست و استخوانش و ارزش واقعی انسانی‌اش که خدا از آن آگاه است، هیچ رابطه‌ای غیر از رابطه اخوت اسلامی و پرستش خدا نیست، همه به هم کمک می‌دهند و به هم تواضع می‌نمایند و در سلام به یکدیگر پیشی می گیرند.

این اجتماعی است که محبوب خدا است و الگوی یک اجتماع فاضل و انسانی است. کسانی که در این اجتماع شرکت می کنند، باید پس از بازگشت، آن برنامه را در اجتماع شهر و کشور و منطقه خود ادامه دهند و اجتماع خود را بر این اساس و مشابه آن اجتماع روحانی بسازند.

در آغاز اسلام که هنوز مردم به مساوات اسلام آشنایی نداشته و شکستن طلسم آن عادات ناروا و نشستن با فقرا و زیردستان بر ایشان کاری دشوار بود، گروهی مانند "عیینهٔ بن حصین "و "اقرع بن حابس "از کسانی که در ردیف سران آنان شمرده می‌شدند، به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که به آن حضرت، در صدر مجلس بنشیند (آن کاری که پیغمبر تا زنده بود از آن دوری می‌نمود) و سلمان، ابوذر، صهیب، عمار، خبّاب و هم‌قطارانش از فقرای مؤمنین را که لباس‌های پشمی پوشیده بودند، از خود دور کند تا ما با تو بنشینیم و از تو فرا بگیریم. مانعی بین ما غیر از این افراد نیست!

وقتی این پیشنهاد را که مخالف روح دعوت اسلام بود، عرضه داشتند، خدای متعال این آیه را نازل فرمود:

«وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداوَةِ وَالْعَشِیّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»؛[۱۵۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۶

«و شکیبا بدار خود را با آنان که پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند، و چشمانت را از آنها برمدار در حالی که زینت زندگی دنیا را بخواهی و از کسی پیروی مکن که دلش را از یاد خودمان غافل کردیم و پیروی هوای خود را کرد و کارش تباه گردید».

وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم برخاست و به طلب یاران پشمینه پوش خود آمد، آنان را در آخر مسجد یافت که به یاد خدا مشغول بودند، پیغمبر فرمود:

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی لَمْ یُمِتْنِی حَتّی أَمَرَنِی أنْ أَصْبِرَ نَفْسِی مَعَ رِجالٍ مِنْ أُمَّتِی مَعَکُمُ الْمَحْیا وَمَعَکُمُ الْمَماتُ»؛[۱۵۲]

«حمد خدای راست که مرا از این دنیا نبرد تا امر فرمود که با مردانی از امّتم خود را شکیبا بدارم با شما زندگی و با شما مرگ است».

در "سفینهٔ البحار "ذیل لغت "فقر "روایت کرده است: مردی توانگر که جامه‌ای پاکیزه دربر داشت، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و نزد آن حضرت نشست، مرد فقیری که جامه‌ای چرکین داشت، آمد و در کنار توانگر نشست. توانگر لباس خود را بر گرفت. پیامبر عزیز اسلام به او فرمود: بیم کردی از فقر او چیزی به تو برسد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس ترسیدی که لباس تو را چرکین سازد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس چه چیز تو را بر آن داشت که این‌گونه رفتار کردی؟

عرض کرد: ای پیغمبر خدا! مرا قرینی (شیطانی) است که هر کار زشتی را برای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۷

من زینت می‌دهد و هر کار نیک را ناستوده و قبیح جلوه می‌دهد، من نصف مال خود را برای این شخص قرار دادم.

رسول خدا به فقیر فرمود: آیا می‌پذیری؟

عرض کرد: نه.

توانگر پرسید: چرا؟

فقیر گفت: می‌ترسم بر من نیز داخل شود آنچه بر تو داخل گردیده است.

یکی از نشانه‌های این‌گونه مساوات و تساوی همگان در برابر قانون، قانون امر به معروف و نهی از منکر است. به موجب این قانون، هر فردی نه فقط حقّ دارد دیگری را- هر کس و صاحب هر مقام و رتبه‌ای که باشد- با شرایط مقرر، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ بلکه این کار بر او واجب است.

قرآن مجید می‌فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیآءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ»؛[۱۵۳]

«مردان مؤمن و بانوان مؤمنه همه یار و دوستدار یکدیگرند. امر به معروف می‌نمایند و نهی از منکر می‌کنند».

و به قدری این حقّ نظارت همگان بر اجرای قوانین و امر به معروف و نهی از منکر، اهمّیت و فضیلت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَما أَعْمالُ الْبِرّ کُلُّهَا وَالْجِهادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنْ الْمُنْکَرِ إلّا کَنَفْثَةٍ فِی بَحْرٍ لُجّیٍّ»؛[۱۵۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۸

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر مانند قطره‌ای از آب دهن در برابر دریایی مواج می‌باشد».

مختصر سخن این است: اسلام یگانه دینی است که مساوات صحیح را در جهان برقرار کرد و افرادی مؤمن به این مساوات را در تمام اعصار و ادوار در مکتب تربیتی خود پرورش داد و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین کسی بود که بیش از همگان، اصول مساوات را در غزوات و مناسبات دیگر رعایت می‌فرمود.

یکی از علل مهم پیشرفت و پیروزی مسلمانان در صدر اسلام که ملل بزرگی مثل ایران و روم را فتح کردند، همین مساوات اسلامی بود که کشورها و ملّت‌های آن زمان، هرگز تصور آن را هم نمی‌کردند.

این مساوات، ملّت‌هایی را که گرفتار آن نابرابری‌ها بودند و از کرامت انسانی در آنها خبری نبود، چنان شیفته اسلام کرده بود که به هر کجا سپاه اسلام روی می‌آورد، پیش از فتح نظامی، دل‌های مردم فتح شده بود و مردم، نوید انقلاب آزادی بخش اسلام را انتظار می‌کشیدند و در جنگ با سپاه مسلمانان مقاومت نمی‌کردند.

ایرانی، این جنگ را با قیصر و سپاه بیگانه نمی‌دید، جنگ با آزادی خودش و با اعلان ارزش انسانی خود می‌دید.

اگر اسلام فاتح نمی‌شد، همان رسوم و همان نابرابری‌ها و همان بی‌احترامی‌ها به حقوق انسانی ادامه می‌یافت. تمام آن تبعیضات و آن کاخ تیسفون و آن تجمّلات که چشم بشر را خیره می‌کرد، روزافزون می‌شد. هر ملّت هوشیاری آنگاه که صدای الغای این برنامه‌ها را به گوش دل بشنود، از اعلام مساوات در بین ملّت استقبال خواهد کرد. اگر او را به زور، به میدان جنگ ببرند، نمی‌تواند آن‌گونه بجنگد که طرف مقابل را شکست بدهد؛ چون شکست طرف مقابل، شکست واقعی خود او است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۹

البته علل دیگری نیز در بین بود؛ ولی به نظر ما، علّت عمده پیروزی مسلمانان در صدر اسلام، قوّت تعالیم توحیدی اسلام و تأثیر تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نفوذ قرآن در قلوب و توجّه گروه‌های بسیاری از کشورهای فتح شده به اصول عالی و هدف‌های مقدّس اسلام بود که در اینجا نمی‌خواهم این موضوع را به تفصیل مطرح کنم.

اجمالًا مسأله مساوات اسلام، فوق‌العاده جالب و جاذب بوده و بر تجلّی جمال اسلام نیز افزوده است. ریشه این مساوات از توحید اسلام آب می‌خورد و این مساوات یکی از میوه‌های لذیذ و شیرین درخت توحید است.

نظام امامت که یگانه نظام و رژیم الهی است، این مساوات را اجرا می‌نماید و از تقدّم و تأخّرهای بی‌جا و تبعیضات ظالمانه جلوگیری می‌کند و همه را به یک چشم می‌نگرد.

چنان‌که برنامه آن در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا عرضه شد و حدود و کیفرها به طور مساوی اجرا می‌گردید و در قضایای متعدد، مثل قضیه "فاطمه مخزومیه "همه دانستند که تبعیض در اجرای حدود امکان پذیر نیست، و حدود شرعی و قوانین علیه هر کس و هر مقام که باشد، بدون هیچ‌گونه استثنایی اجرا می‌شود.

چنان‌که در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام، در موارد متعدد مانند شرب خمر "نجاشی شاعر "در ماه مبارک رمضان نیز این برنامه معلوم گردید که حدود و تعزیرات اجرا می‌شود، اگرچه در حقّ یک نفر شاعر مذهبی باشد که شعر و زبانش برای تحریک و تهییج مردم به جهاد و مبارزه با دشمن، کار هزارها سرباز را بنماید، نه شفاعتی پذیرفته می‌شود و نه جاه و اعتبار ظاهری افراد اثری دارد.

نظام امامت و مساوات اسلامی در زمان ظهور حضرت ولی امر، صاحب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۰

الزمان- ارواحنا فداه- توسط آن حضرت در روی کره زمین و بین تمام ملل و اقوام و نژادها و مرد و زن و کوچک و بزرگ استقرار می‌یابد و ظهور آن حضرت، که ظهور مطلق و تمام عیار اسلام است، ظهور مساوات جهانی اسلام نیز خواهد بود.

عقیده به حکومت مهدی علیه السلام؛ یعنی عقیده به مساوات و برابری انسانی و اسلامی که معتقد به مساوات باید آن را در ایام غیبت ایشان، در هر سطحی که ممکن است اجرا کند؛ در خانواده، کوی و محله، شهر و مملکت، مطب دکتر، دکان نانوایی و گوشت فروشی، مسجد و اداره، خرید و فروش،[۱۵۵] محل کار و پیشه، همه جا و همه جا حتی در سلام و تواضع، مساوات اسلامی و ترک تبعیض را باید اجرا نماید.

معتقد به ظهور مساوات اسلام و ظهور مجری واقعی آن (حضرت مهدی علیه السلام) از نابرابری‌ها رنج می‌برد و از تبعیضات متنفّر است و با واگذاردن کارها به نااهلان که یک تبعیض بسیار خطرناک است، تا می‌تواند مبارزه می‌نماید.[۱۵۶] پس طبع این عقیده اقتضا دارد که معتقدین به ظهور امام علیه السلام مراعات مساوات اسلامی را در بین خود و دیگران بنمایند و معتقد به این ظهور، مساوات خواه باشد.

اگر ما ببینیم بین مللی که به اسلام معتقد نیستند و دینی هم که دارند آنها را به مساوات نمی‌خواند، در بعضی زمینه‌ها و برخی موارد، رعایت مساوات می‌شود (هرچند در موارد مهم، مساوات و حقوق، فقط از جانب آنها مورد حمله و تجاوز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۱

است) و ما فاقد آن هستیم، باید علّت آن را جستجو کنیم و ببینیم چرا عمل ما عقیده ما را تأیید نمی‌کند و چرا به لوازم نظام امامت که هم اکنون برقرار است، ملتزم نمی‌باشیم؟

شیعه که معتقد به این نظام و آن ظهور کلی است، باید اجتماعش نمونه و معرّف مساوات اسلامی باشد و نظامی که رهبری آن با حضرت بقیهٔ اللَّه- ارواحنا فداه- است، به مساواتش، به عدالتش، به فضیلتش به دنیا نشان دهد؛ زیرا دین یک وظیفه، یک تعهد و یک مسؤولیت بزرگ است و اعتقاد به ظهور مساوات اسلامی و ظهور صاحب الزمان علیه السلام بدون انجام عملی آن و بدون مساوات خواهی عملی، وفای به این تعهد و عمل به این وظیفه و توجّه به این مسؤولیت نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۲

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدالت اجتماعی و زمامداری

اشاره

عدالت از تعالیم و اصول مهم و اهداف عمده دعوت اسلام است که آیات قرآن مجید و احادیث شریفه با کمال تأکید و صراحت، همه را به آن مأمور و متعهد اجرای آن ساخته است.

از جمله در سوره مائده می‌فرماید:

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ؛[۱۵۷]

«عدالت ورزید که عدل به تقوا نزدیک‌تر است».

و در سوره انعام می‌فرماید:

«وَإِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»؛[۱۵۸]

«وقتی سخن گفتید، به عدالت سخن بگویید».

و در سوره نحل می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ»؛[۱۵۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۳

«خداوند متعال امر می‌فرماید به عدل و احسان».

در نهج البلاغه حکمت ۳۷۴، پس از آنکه امر به معروف و نهی از منکر را (چنان‌که در فصل رابطه عقیده به ظهور، یا مساوات اسلامی با آن تأکید بیان نقل کردیم) بیان نموده، می‌فرماید:

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمامٍ جآئِرٍ»؛

«برتر از امام به معروف و نهی از منکر، سخن عدل است که در حضور پیشوا و زمامدار ستمکار گفته شود».

و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خلافت ظاهری- چنان‌که در نهج البلاغه است- روش صریح خود را در اجرای عدالت چنین اعلام می‌نماید:

آگاه باشید هر زمینی که عثمان (از اموال متعلق به حکومت اسلامی که عواید آن باید صرف مصالح مسلمین و رفع حوایج نیازمندان گردد) به کسی بخشیده باشد و هر مالی را از مال خدا اعطا کرده باشد، به بیت المال برگردانده می‌شود، برای اینکه حقّ قدیم است (یعنی با اساس و با ریشه و سابقه است) و چیزی حقّ را باطل نمی‌کند.

اگر بیابم آن اموال عمومی را (که عثمان بخشیده است) در حالی که مهر زنان کرده باشند، یا کنیزان را با آن خریده باشند، آن را به بیت المال برمی‌گردانم که در عدل، وسعت و گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، ظلم بر او تنگ‌تر خواهد بود».

از آن حضرت روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۴

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیّ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ»؛[۱۶۰]

«هرگز پاک و مقدّس نشود امّت و مردمی که در آنها حقّ ضعیف از قوی بدون ترس گرفته نشود».

برای درک و فهم ابعاد این عدالت اجتماعی، مطالعه سیره و روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام را باید راهنما قرار داد.

از این مطالعه دانسته می‌شود که روابط افراد با حکومت و روابط حکومت با افراد باید چگونه باشد.

روابط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحابش، با ضعفای مردم، با همه افراد عادی بود.

نقل کرده‌اند: شخصی در خدمت آن حضرت سخن می‌گفت، مهابت محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرا گرفت. پیامبر عزیز اسلام فرمود: آسان باد بر تو! (بر خود آسان بگیر) که من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می‌خورد».

در خبر است که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یُمَثِّلَ لَهُ الرِّجالُ قِیاماً، فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ»؛

«هر کس شاد می‌گردد از اینکه مردان برایش به پا خیزند و بایستند در حالی که او نشسته باشد، جایگاه خود را از آتش بگیرد».

در آن هنگامی که در روم و ایران، حاکم و سلطان، مالک الرقاب مطلق رعیت بود و هیچ قانون و قاعده‌ای رابطه حاکم را با رعیت کنترل نمی‌کرد و رعیت مکلّف به خدمت حاکم بود و منطق این قدرت و تسلط، منطق فرعونی «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی بود. خدا به پیغمبرش امر فرمود که خود را به مردم بشناساند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۵

«إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ»؛[۱۶۱]

«همانا من بشری مانند شما هستم و به من وحی می‌شود».

علی علیه السلام کسی است که از او نقل می‌شود که فرمود: هرکس می‌خواهد نگاه کند به یک نفر از اهل آتش، نگاه کند به مردی که نشسته است و در حضور او جمعی (به حال احترام) ایستاده‌اند.

وقتی حضرت به جهاد اهل شام می‌رفتند، دهقانان "انبار "آن حضرت را دیدند، از مراکب خود پیاده شدند و جلو امیرالمؤمنین به شتاب می‌رفتند. حضرت فرمود:

«ما هذَا الَّذِی صَنَعْتُمُوهُ»؛[۱۶۲]

«این چه کاری است که انجام می‌دهید؟»

گفتند: عادتی است که به آن امیران خود را تعظیم می‌کنیم.

فرمود: به خدا سوگند! امیران شما از این سود نمی‌برند و شما در دنیا خود را در زحمت و در آخرت در شقاوت قرار می‌دهید.

وقتی "حرب بن شرحبیل شبامی "پیاده در رکاب حضرت می‌رفت و او را مشایعت می‌کرد، امام علیه السلام فرمود: بازگرد که پیاده بودن مثل تو با مثل من، برای والی فتنه و برای مؤمن موجب ذلّت است.

یکی از اسناد مهم و یگانه دستور العمل زمامداری و برنامه عدالت اجتماعی، عهدنامه حضرت مولا است که برای مالک اشتر- علیه الرحمهٔ- نوشت. منشوری عالی‌تر و دقیق‌تر از این عهدنامه و موادی که امام علیه السلام در آن بیان فرموده، نیست.[۱۶۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۶

حقوق همه طبقات و انسان‌ها در این عهدنامه مطرح شده و تعیین گردیده است.

اگر وزارت خانه‌های تعلیم و تربیت ممالک اسلام، واقعاً بخواهند رشد فکری و اجتماعی مردم و شخصیت افراد را در برابر حکومت و مأموران آن تضمین کنند و این فاصله‌ای را که بین حکومت و مردم است، از میان بردارند، تا به جای آنکه حکومت خادم ملّت باشد، مخدوم و ارباب ملّت نباشد، باید این عهدنامه را جزء برنامه‌های مدارس قرار دهند و از کلمه نخست تا پایان آن، جمله به جمله، آن را در کتاب‌های درسی بنویسند و آن را شرح بدهند و به معلمان هم دستور بدهند که کاملًا مقاصد آن را به شاگردان بیاموزند. خدا می‌داند که در یک دوره، چنان وضع عوض می‌شود و سطح افکار بالا می‌رود و دهقان، کارگر، زحمتکش، کارفرما، کدخدا، حاکم، محکوم، رئیس و مرؤوس به وظایف و حقوق و اختیارات خود آشنا می‌شوند که زمینه‌ای برای رشد هیچ‌گونه استثمار و دیکتاتوری و استبداد در جامعه باقی نخواهد ماند و بی‌عدالتی‌ها و فرعونیت‌ها و تملّق‌ها و تعظیم‌ها همه از بین خواهد رفت. از جمله مواد عهدنامه این است:

«وَلْیَکُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَیْکَ أَوْسَطُها فِی الْحَقِّ وَأَعَمُّها فِی الْعَدْلِ وَأَجْمَعُها لِرِضَی الرَّعِیَّهِٔ؛ فَإِنَّ سُخْطَ الْعامَّهِٔ یُجْحِفُ بِرِضَی الْخاصَّهِٔ. وَإِنَّ سُخْطَ الْخاصَّهِٔ یُغْتَفَرُ مَعَ رِضَی الْعامَّهِٔ»؛[۱۶۴]

«باید محبوب‌ترین کارها به سوی تو، کاری باشد که در راه حقّ (و پرهیز از افراط و تفریط) میانه‌تر و در عدل همگانی‌تر، و برای خوشنودی رعیت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۷

جامع‌تر باشد؛ زیرا خشم همگان، خوشنودی خاصه و اختصاص دارندگان را از میان می‌برد و خشم خاصه با رعایت خوشنودی عموم تدارک می‌گردد. (یعنی آنچه لازم است رعایت شود، رضایت عامه مردم است و با رضایت عامه، به خشم خاصه نباید توجّه کرد)».

و باز در فراز دیگری از این عهدنامه می‌فرماید:

«وَإِنَّما عِمادُ الدّینِ وَجِماعُ الْمُسْلِمِینَ وَالْعُدَّهُٔ لِلْأَعْداَءِ الْعامَّهُٔ مِنَ الْأُمَّهِٔ فَلْیَکُنْ صِغْوُکَ لَهُمْ وَمَیْلُکَ مَعَهُمْ»؛

«همانا ستون دین و جماعت مسلمانان و وسیله پیروزی بر دشمنان، جمعیت و عامه است (که باید روی آنها حساب کارها را کرد)

پس باید توجّه تو به ایشان و میل تو به ایشان باشد».

مواد این عهدنامه بسیار است و هر یک از دیگری ارزنده‌تر و در جای خود حساس‌تر است که باید شخص، با توجّه به شرح‌هایی که بر این عهدنامه نوشته شده است، به دقت آن را مطالعه نماید تا بفهمد در حدود چهارده قرن پیش، امام علیه السلام چه اصول عالی و بلندپایه‌ای را به بشریّت عرضه داشته و چه حقوقی را برای مردم در برابر مسؤولان امور قائل بوده است که در دموکراسی‌ترین کشورهای جهان در عصر ما، هنوز هم برقرار نشده است؟ در یکی از نامه‌ها که حضرت مولی علیه السلام به یکی از والیان امور مرقوم فرموده است، دستور می‌دهد:

«وَاخْفِضْ لِلرَّعِیَّةِ جَناحَکَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ وَأَلِنْ لَهُمْ جانِبَکَ وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ وَالْإِشارَةِ وَالتَّحِیَّةِ حَتّی لا یَطْمَعَ الْعُظَمآءُ فِی حَیْفِکَ وَلا یَیْأَسَ الضُّعَفآءُ مِنْ عَدْلِکَ»؛[۱۶۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۸

«برای رعیت، بال تواضع و فروتنی را فرو آر و رویت را بر ایشان گشاده ساز، نرمی به آنها اظهار کن و در نگاه و اشاره و درود، بین آنها به مساوات رفتار کن، تا بزرگان به ظلم تو طمع نکنند و ضعیفان از عدل تو مأیوس نگردند».

در نهج البلاغه، به خصوص روی اصل عدالت اجتماعی و حسن رابطه حاکم و مسؤولان امور با مردم، تأکیدات بلیغ شده و تعلیمات حضرت علی علیه السلام هدف‌های اسلام را در نظام حکومت و اجتماع اعلام می‌دارد که از جمله مراجعه شود به خطبه ۲۱۴: «أَمّا بَعْدُ: فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحانَهُ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِوِلایَةِ أَمْرِکُمْ» و به خطبه ۲۲۲: «وَاللَّهِ لَأَنْ أَبِیتَ عَلی حَسَکِ السَّعْدانِ مُسَهَّداً» و به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف و خطبه‌ها و نامه‌های دیگر.

این عدالت، هدف اسلام، هدف قرآن، هدف مکتب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و هدف ظهور خاتم الاوصیا حضرت مهدی علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام عدالت را در فرصتی کوتاه و در یک بعد زمانی و مکانی محدود، به مردم نشان دادند و چهره مطلق و جامع و کاملش، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام آشکار می‌گردد و از بارزترین و روشن‌ترین صفات و علایم، مهدی موعود است که در بیش از صد حدیث، آن رهبر دادگستر به این صفت (عدالت گستری) توصیف و معرفی شده است.

در نظام امامت، حاکم در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان و افراط و تفریطی که در امور واقع شود، مسؤول است.

علی علیه السلام این مسؤولیت را در خطبه «شقشقیه» چنین اعلام می‌دارد:

«أَما وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلا حُضُورُ الْحاضِرِ وَقِیامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَما أَخَذَ اللَّهُ عَلَی الْعُلَمآءِ أَلّا یُقآرُّوا عَلی کِظَّةِ ظالِمٍ وَلَا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۹

سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها»؛

«سوگند به آن کس که دانه را شکافت و بشر را آفرید، اگر حضور مردمی که حاضر گردیدند، نبود و حجت به وجود ناصر قائم نمی‌گشت، و عهدی که خدا بر علما گرفته، نبود که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم موافقت نکنند یا قرار و آرام نگیرند، هر آینه ریسمان حکومت را بر گردنش می‌انداختم».

نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

برنامه زمامداری حضرت مهدی علیه السلام و روابط کارمندان و متصدّیان امور بر اساس حقّ و عدالت اجتماعی و بدون هیچ‌گونه

استکبار جریان خواهد یافت و به مردم چنان‌که در نهج البلاغه است:

«فَیُرِیکُمْ کَیْفَ عَدْلُ السّیرَهِٔ وَیُحْیِی مَیّتَ الْکِتابِ وَالسُّنَّهِٔ»؛[۱۶۶]

«سیره و روش دادگرانه را نشان خواهد داد و آنچه را از کتاب و سنّت مرده باشد، زنده خواهد کرد».

در حدیث است:

«عَلامَهُٔ الْمَهْدِیّ أَنْ یَکُونَ شَدِیداً عَلَی الْعُمّالِ»؛

«علامت مهدی علیه السلام این است که بر عمال و کارمندان حکومتی سخت‌گیر است».

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام، چگونگی بیعت گرفتن حضرت مهدی علیه السلام و مواردی که بر آن بیعت خواهد گرفت، بیان شده است. از جمله این است که:

دزدی نکنند، مرتکب زنا نگردند، به مسلمانی فحش و دشنام ندهند، هتک حرمت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۰

کسی را ننمایند، به خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را به غیر حقّ نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنند، مسجدی را خراب ننمایند، شراب ننوشند، خز و حریر نپوشند، کمربند طلا نبندند، راهزنی ننمایند، راهی را ناامن نسازند، مواد غذایی را احتکار نکنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

بر خود نیز شرط می‌نماید که: مانند آنها سلوك کند، از لباسی که آنها می‌پوشند بپوشد، بر مرکبی مثل مرکب آنها سوار شود چنان‌که آنان می‌خواهند باشد، به اندك راضی گردد، زمین را به یاری خدا از داد پر کند چنان‌که از ستم پر شده باشد، خدا را چنان‌که حقّ پرستش او است عبادت کند و حاجب و دربان برای خود قرار ندهد.[۱۶۷] عقیده به این ظهور و این برنامه‌ها و این گونه رابطه‌ها، بین رعیت و حاکم که باید در تمام جهان مستقر گردد، میزان و معیار اسلامی بودن حکومت‌ها و زمامداری‌ها را مشخص می‌سازد و جهت و هدف تأسیس حکومت را تعیین می‌کند، و معتقد به این ظهور، برقراری این عدالت و این روابط را خواستار می‌شود، روابط استکباری و استضعافی و استعبادی را به هر شکل و صورت که باشد، رد کرده و با آن مبارزه می‌نماید.

معتقد به این ظهور و عدالت اجتماعی اسلامی، اگر مسؤول و متصدی کاری باشد، خود را خدمتگزار مردم و برای مردم می‌داند و اگر از افراد عادی است، با مسؤولان امور، سلوك خود را عادی و منزه از تملّق و فروتنی‌های بی‌مورد می‌سازد و از آنان توقع تبعیض و مسامحه در انجام وظیفه نمی‌کند؛ بلکه در برقراری عدالت اجتماعی با آنان همکاری می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۱

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدل و قسط

اشاره

در احادیث و اخبار بسیاری که شیعه و سنی در کتاب‌های مورد اعتماد و معتبر حدیث، راجع به اوصاف و علایم و مشخصات حضرت صاحب الامر، مهدی منتظر علیه السلام روایت کرده‌اند، این نشانه و علامت، مشهور و معروف و متواتر است که زمین را پر از قسط و عدل می‌فرماید، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله "احمد بن حنبل "در "مسند "و "ابوداود "در "سنن "این علامت را که از اوصاف فعلی و برنامه حکومتی آن حضرت است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این لفظ روایت کرده‌اند.

«يَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۱۶۸]

«زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

و در حدیث دیگر است که فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ! يُبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلافٍ مِنَ النّاسِ وَزَلازِلَ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً، يَرْضى عَنْهُ ساكِنُ السَّمآءِ وَساكِنُ الْأَرْضِ يُقَسِّمُ الْمالِ صِحاحاً. فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: ما صِحاحاً؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۲

قالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النّاسِ قالَ: وَيَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله غِنيً وَيَسَعُهُمْ عَدْلُهُ ...»؛[۱۶۹]

«مژده می‌دهم شما را به مهدی که او در امّت من، به هنگام اختلاف و سختی‌ها برانگیخته می‌شود. پس زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان‌طوری که از جور و ظلم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی می‌گردند، مال را در بین مردم به طور مساوی و برابر تقسیم می‌نماید و خدا دل‌های امّت محمّد صلی الله علیه و آله را از بی‌نیازی پر می‌کند و ایشان را عدل او فرا می‌گیرد».

و در حدیث دیگر است:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا، كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً».[۱۷۰]

و در روایت دیگر است:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُواطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَخُلْقُهُ خُلْقِي فَيَمْلَأُها عَدْلًا وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۱۷۱]

«بیرون می‌آید مردی از اهل بیت من که اسمش، اسم من و خُلقش خلق من است، پس زمین را از عدل و قسط پر می‌کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

و در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا إِلّا يَوْمٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِكَ الْيَوْمَ حَتّى يَخْرُجَ رَجُلٌ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۳

مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأُها عَدْلًا وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً»؛[۱۷۲]

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را طولانی و دراز گرداند، تا بیرون آید مردی از فرزندان من، پس پر کند دنیا را از عدل و قسط، مثل آنکه از جور و ظلم پر شده باشد».

معنای احادیث فوق

شاید بسیاری معنای این احادیث را واضح بدانند و بین "قسط "و "عدل "و همچنین بین "ظلم "و "جور "مانند دو کلمه مترادف فرقی نگذارند و قسط و عدل را به داد، و ظلم و جور را به ستم ترجمه نمایند. بنابراین عطف قسط را به عدل، و ظلم را به جور، یک نوع تأکید بگیرند.

ولی به نظر می‌رسد: در این احادیث، تمام مطلب در تأکید خلاصه نمی‌شود و لفظ قسط و عدل مترادف نمی‌باشند؛ چنان‌که دو کلمه مقابل آنها (جور و ظلم) نیز مترادف نیستند.

توضیح این مطلب حساس و مهم، موقوف بر بیان دو مقدمه است:

مقدّمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است

نظام امامت در آن معانی و ابعادش که با نظامات اسلامی یا نظام تمام اسلامی ارتباط دارد، حسن اجرای این نظامات را به عدل و حق عهده‌دار است.

این نظامات عبارت‌اند از: نظام فکری و اعتقادی معقول و منطقی، نظام تعادل اخلاقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی، نظام عدل اجتماعی، نظام صحیح سیاست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۴

و اداره و حکومت، نظام معتدل ارضا و اشباع غرایز، نظام صحیح آموزش و پرورش و نظامات دیگر.

و به عبارت دیگر: نظام امامت، نظام اجرای تمام این نظامات است و شخص امام علیه السلام نمونه اعلا و نمایش عملی و تجسّم ظهور تمام برنامه‌ها و نظارات اسلامی است. و اگر این عبارت کوتاه نباشد؛ همانند آینه در برابر آفتاب که حاکی از آفتاب است، وجود امام نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام است.

امامت یگانه نظامی است که استثمار و استکبار و استعمار، و استفاده‌های نامشروع را که موجب فاصله‌ها و تقسیم‌بندی‌ها و توزیع‌های غیر عادلانه است، از بین می‌برد و قسط و عدل را برقرار می‌سازد و از افراط و تفریط جلوگیری می‌نماید.

در این نظام، هم قوانینی که اساس عمل است، به عدل و حق و برقراری توازن و تعادل نظر دارد و هم حاکم و نظام حکومت و قوه مجریه‌ای که اجرای این قوانین را به عهده دارد، از طریق عدل منحرف نمی‌گردد.

این یکی از مشخصات و معرّف این نظام است که استقرار آن، عدل مطلق و خیر و احسان برقرار می‌کند و اموال و مواد مورد نیاز، و مشاغل و مناصب را به قسط و عدل توزیع و تقسیم می‌نماید و غرایز فطری و جسمی انسان را اشباع و طغیان و سرکشی آنها را مهار می‌نماید چنان‌که بعضی آیات و احادیث به همین معانی نظر دارد؛ مثل آیه:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ»؛[۱۷۳]

«آنان که وقتی ایشان را در زمین قدرت و تمکّن دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

و مانند این حدیث معروف که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۵

و علمای بزرگ در شرح و تفسیر آن، تحقیقات و توضیحات مهمی بیان داشته‌اند:

«اعْرَفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ»؛[۱۷۴]

«خدا را به خدا و پیغمبر را به پیامبری و اولیای امر (امامان) را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید».

و مانند این جمله در ضمن احادیث اوصاف حضرت مهدی علیه السلام:

«يُقَسِّمُ الْمالَ صِحاحاً، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: ما صِحاحاً؟ قالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النّاسِ»؛[۱۷۵]

«حضرت مهدی علیه السلام مال را به طور صحیح قسمت می‌نماید، مردی از معنای آن پرسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به طور مساوی در بین مردم تقسیم می‌نماید».

نظام امامت، استضعاف را به هر صورت و شکلی که باشد؛ خواه به صورت استثمار صنعتی، یا استثمار سرمایه داری، یا استثمار فردی و جمعی، و خواه به آن استعباد یا استکبار و یا استعمار بگویند، از میان بر می‌دارد و با هر نظام استضعاف گر اعلان جنگ می‌دهد؛ چنان‌که علی علیه السلام می‌فرماید:

«الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»؛[۱۷۶]

«ذلیل نزد من عزیز است تا حقّ او را بگیرم، و قوی در نزد من ضعیف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۶

است تا حقّ ضعیف را از او بگیرم».

"عدی بن حاتم "در ضمن آن سخنرانی بسیار مشهور و معروفی که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، پیرامون شخصیت حضرت علی علیه السلام ایراد کرد (که برای هر جمله و فرازش، آن هم در چنان موقعیت حساسی، نمی‌توان قیمت قائل شد) و معاویه را تحت تأثیر قرار داد، می‌گوید:

«لا یَخافُ الْقَوِیُّ ظُلْمَهُ، وَلا یَیْأَسُ الضَّعِیفُ مِنْ عَدْلِهِ».[۱۷۷]

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند، قوی از عدل علی علیه السلام نمی‌ترسید؛ چون می‌دانست هر گاه بخواهد او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی‌نماید و به هوای نفس و کینه شخصی کیفر نمی‌دهد، ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی‌گردید؛ چون می‌دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در صف دیگر، علی علیه السلام در کنار ضعیف می‌ایستد و از او حمایت می‌کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حقّ ضعیف را وا نمی‌گذارد و از احقاق حقّ او صرف نظر نمی‌کند.

مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف

علما و محققان علم لغت و ادب می‌گویند: اختلاف عبارات و اسما، دلالت بر اختلاف معانی دارد و عطف کلمه‌ای بر کلمه دیگر، در صورتی صحیح است که از کلمه دوم، معنایی غیر از معنای اوّل اراده شود؛ مثلًا اگر زید لقبش عالم یا فیلسوف باشد، نمی‌گویند: زید و فیلسوف آمد.

بنابراین آنچه در قرآن مجید و احادیث شریفه و کلام عرب و عجم آمده است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۷

به هنگام عطف دو لفظ متقارب المعنی به یکدیگر از لفظ معطوف، معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده است؛ بلکه می‌گویند: محال است در لغت واحد، لفظ مختلف و معنا واحد باشد، چنان‌که بسیاری از نحویین و لغویین گمان کرده‌اند.

حتی اینکه محققان می‌گویند: موردی نداریم که حرکت دو کلمه مختلف باشد: ولی معنا واحد باشد؛ مثلًا الفاظی که بر وزن "مفعال "،"مفعل "،"فعول "و "فعال "باشند، هر کدام معنایی را افاده می‌نمایند که دیگری آن معنی را افاده نمی‌کند و فردی که محقق نباشد، گمان می‌کند تمام این صیغه‌ها، فقط مفید مبالغه می‌باشند.

وقتی اختلاف حرکات موجب اختلاف معانی باشد، به طریق اولی اختلاف کلمات باید بر اساس اختلاف معنا باشد.[۱۷۸] بنابراین در این احادیث، سطور مسلّم از "قسط "معنای "عدل "و از "عدل "معنای "قسط، "همچنین از "جور "معنای "ظلم "و از "ظلم "معنای "جور "اراده نشده است و از هر لفظ و کلمه، معنایی غیر از کلمه دیگر اراده شده است.

لذا برای فهم دقیق مقصود و معنای این احادیث و معنای این چهار کلمه، وقتی منفرداً یا با عطف به یکدیگر، در کلامی آمده باشند، مراجعه به کتاب‌های معتبر لغت و کلمات لغویین که به طور اختصار و به مقداری که بحث زیاد طولانی نشود لازم است.

"تاج العروس "یکی از کتب معتبر لغت است؛ در مورد کلمه "جور "می‌گوید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۸

«الْجَوْرُ نَقِیضُ الْعَدْلِ؛ جارَ عَلَیْهِ یَجُورُ جَوْراً فِی الْحُکْمِ؛ أَیْ ظَلَمَ، (وَ) الْجَوْرُ ضِدُّ الْقَصْدِ أوِ الْمَیْلِ عَنْهُ»؛

«جور نقیض عدل و به معنای ستم در حکم کردن است و به معنای ضد میانه روی و انحراف از آن نیز آمده است».

"لسان العرب نیز که یکی از کتاب‌های مورد اعتماد لغت است "،جور "را مانند "تاج العروس "معنا کرده است.

ابوهلال عسکری در "الفروق اللغویه می گوید: جور خلاف استقامت در حکم است؛ لذا خیانت جزئی را ظلم می گویند، نه جور؛ امّا گرفتن مالی را از صاحبش به زور و جبر، هرچند یک درهم باشد، جور می گویند».

معنی ظلم:

"تاج العروس گفته است: ظلم، تصرف در ملک غیر و از حدّ گذشتن است.
و "لسان العرب می گوید: ظلم، چیزی را در غیر جا و غیر موضع خود گذاردن است.
و راغب نیز در "مفردات ظلم را مثل "لسان العرب معنا نموده است.

معنی عدل:

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ این پرسش که کدام یک از عدل و جور افضل است، فرمود:
«العدل یضع الامور مواضعها»؛[۱۷۹]
«عدل کارها را بر جای خود می‌نهد».
چنان‌که در "تاج العروس و "لسان العرب آمده است، عدل ضدّ جور است
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۹
و آن چیزی است که در نفوس، مستقیم شمرده شد و میانه روی باشد و ترک افراط و تفریط و حکم به حقّ است. و عادل آن کسی است که هوای نفس، او را از حقّ منحرف نمی کند که حکم به جور بدهد.
راغب می گوید: عدل، تقسیم و تقسیط کردن به مساوات است؛ بنابراین روایت شده است:
«بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّمواتِ وَالْأَرْضُ»؛[۱۸۰]
«آسمان‌ها و زمین، بر عدل و تقسیم مساوی و برابر برپا است که اگر در اجزا و اعضا و اشیای آن کم و زیادی بود و هر چیز و هر رکنی از آن، از آنچه باید داشته باشد، چیزی کم می‌داشت یا چیزی زیادتر بر آن بود، برپایی آسمان و زمین به هم می‌خورد».
از این عبارت معلوم می‌شود که عدل و توزیع و تقسیم برابر و متساوی به این نیست که تمام اشیا از هرچه باید داشته باشند، مانند هم داشته باشند؛ بلکه غرض این است که همه آنچه را و به هر مقدار که باید داشته باشند و آنچه را که داشتن آن، در بقای این نظام مؤثر است و آسمان و زمین و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و کوه و دریا و آب و انسان و حیوان و کلیه جانداران و جماد و نبات و معادن به آن برقرار است، باید داشته باشند.

معنی قسط:

راغب در «مفردات» می گوید:
«الْقِسْطُ هُوَ النَّصِیبُ بِالْعَدْلِ»؛
«قسط، نصیب به عدالت است».
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۰
در لسان العرب و تاج العروس آمده است: قسط، عدل و حصه و نصیب است.
و گفته شده است: اقساط (به کسر همزه) فقط عدل در قسمت است.
در حدیث آمده است:

«إذا حَکَمُوا عَدِلُوا، وَإذا قَسَّمُوا اقْسِطُوا»؛

«وقتی حکم برانند عدالت کنند، و زمانی که قسمت کنند به عدالت قسمت نمایند و به عدل نصیب و حصه بدهند».

ابوهلال عسکری در "الفروق می‌گوید: فرق بین نصیب و قسط این است که نصیب بر آنچه کمتر و زیادتر از استحقاق باشد، اطلاق می‌شود؛ ولی قسط حصه‌ای است که به عدل و استحقاق معین شده است. و گفته می‌شود:

«قَسَطَ الْقَوْمُ الشَّیْءَ بَیْنَهُمْ، إذا قَسَّمُوهُ عَلَی الْقِسْطِ»؛

«وقتی چیزی را به قسط و عدل تقسیم کنند، می‌گویند: آن را بین خود تقسیط کردند».

و جایز است که گفته شود: قسط اسم است از برای عدل در قسمت و گفته شده است: قسط آن نصیبی است که شخص استحقاق آن را دارد و به آن نیازمند است.

قسط در قرآن مجید

در قرآن مجید، ماده «ق س ط» مکرر آمده است؛ از جمله در آیه:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَأَنزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ».[۱۸۱]

مفاد آیه این است: فرستادن پیامبران با نشانی‌ها و نازل کردن کتاب و میزان، برای برپایی و قیام مردم به قسط و عدل است. اگرچه ظاهر این است که از قسط،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۱

معنای عام و عدل کلی و مطلق اراده شده است؛ ولی در آوردن کلمه قسط به جای عدل، شاید این عنایت باشد که خواننده و شنونده به نصیب به عدل و حق و نظم اقتصادی، و اهمّیت مداخله آن در قیام اجتماع به عدل متوجّه گردد.

ضمناً به این نکته هم باید توجّه داشت که مکتب انبیا در اعصاری که تعادل مالی و اقتصادی در برقراری جامعه به عدل مؤثر شناخته نمی‌شد، آن را پیشنهاد کرده و هدف فرستادن پیامبران و وحی و تعالیم و برنامه و کتاب بر آنان، نظم مالی و اقتصادی را نیز متضمن می‌باشد.

چون عدل مطلق، بدون تعادل مالی و نظم اقتصادی محکم و برنامه صحیح و تولید توزیع حاصل نخواهد شد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

«قُلْ أَمَرَ رَبّی بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۲]

«بگو پروردگار من فرمان به قسط داده است».

که از این آیه نیز یا معنای عدل عام و مطلق مراد است، یا خصوص تقسیم و توزیع به نصیب و حق و عدل. و از جمله این آیه است:

«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لآإِلهَ إِلّا هُوَ وَالْمَلآئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قآئِماً بِالْقِسْطِ».[۱۸۳]

در این آیه نیز ظاهر این است که از قیام خدا به قسط، همین اراده شده است که همه چیز را طبق حکمت، به نصیب معین و به مقداری که لازم باشد، آفریده است:

نموده خلق، هر چیزی که بایدجهان آراسته، آن‌سان که شاید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۲

چنان داده نگارش این جهان راکه به، هرگز نیابد زان، گمان را

از او عالم شده آن‌سان منظم‌که نه در آن زیاد و نه در آن کم ۱۸۴]

و در آیاتی دیگر مانند:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی ...»؛[۱۸۵]

«اگر نترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید ...».

و آیه:

«وَأَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۶]

«و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید».

محتمل است که عدل در امور مادی و مالی و قابل توزیع و تقسیم، اراده شده باشد، چنان‌که در مثل آیه:

«کُونُوا قَوّامِینَ للَّهِ شُهَدآءَ بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۷]

«در راه خدا پایدار و استوار بوده و گواه عدالت و درستی باشید».

و آیه:

«ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ»؛[۱۸۸]

«اینها درست‌تر و محکم‌تر است نزد خدا».

و آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۳

«وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُم بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۹]

«و اگر حکم کردی بین آنها به عدالت حکم کن».

ظاهر این است که عدل در حکم اراده شده است.

قسط در نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز قسط به همین معنای تقسیم به عدل و استحقاق طبق نظام آمده است.

مانند اینکه در وصف آفرینش طاووس در خطبه ۱۶۳ می‌فرماید:

«وَقَلَّ صِبْغٌ إِلّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ»؛

«و کم‌رنگی است مگر آنکه از آن به قسط و نصیب لازم گرفت».

و در خطبه ۱۸۳ در وصف حضرت باری تعالی می‌فرماید:

«وَقامَ بِالْقِسْطِ فِی خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَیْهِمْ فِی حُکْمِهِ»؛

«خدا به قسط در خلق خود ایستاد (هر چیز را به نصیب عدل و مقدار لازم و حصّه متعادل و موافق با نظام آفرید) و در حکم خود بر ایشان به عدل حکم فرمود».

ابعاد متعدد عدل

اشاره

بایـد توجّه داشت: بسیاری از مردم در تعریف عـدل و اطلاق لفظ عادل مسامحه می‌نمایند و نظامی را که رهبر سیاسـی و کسـی که

اداره امور را در آن نظام در اختیار دارد، به اغراض شخصی و منافع خود و کسان خود حکومت نکند و قانونی را که هست و به دست دارد در حقّ همگان یکسان اجرا نماید، عادل می گویند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۴

خواه مردم آن قانون را به حقّ و علم و فهم قبول کرده باشند، یا از راه جهل و اشتباه یا تحمیل پذیرفته باشند.

مثلًا انوشیروان را دادگر و نظام او را عادل می گویند، با اینکه نظامی که انوشیروان بر اساس آن حکومت داشت، نظام استضعاف و استعباد و استبداد و کثیف‌ترین نظام طبقاتی بود.

و این انوشیروان بود که حکومت را حقّ خود می‌دانست و آن را مثل اموالی که از قباد- پدرش- ارث برده بود، حقّ خود می‌دانست و خاندان و افراد دیگر را از آن محروم می‌شمرد.

و این حاکم و حکومت بود که آن نظام ناهنجار غیر عادلانه را حفظ می کرد و تبعیضاتی را که بود، اجرا می‌نمود.[۱۹۰] داستان تهی شدن خزانه و نیاز انوشیروان به پول برای جنگ با روم و پیشنهاد مرد کفش فروش به پرداخت پول مورد نیاز در برابر رفع تبعیض و لغو محرومیت فرزندش از تحصیل علم، که فردوسی نیز آن را در شاهنامه آورده است، یکی از ادله فساد آن نظام است.

وقتی پیشنهاد کفش فروش را به شاه رساندند، قبول نکرد. و چنان‌که در شاهنامه است، گفت:

برو همچنان باز گردان شترمبادا کزو سیم خواهیم و دُر

چو بازارگان بچه، گردد دبیرهنرمند و با دانش و یادگیر

چون فرزند ما بر نشیند به تخت‌دبیری ببایدش پیروز بخت

هنر ناید از مرد موزه فروش‌سپارد بر او، چشم بینا و گوش

بدیهی است عامه و عوام، اگر چنین حاکمی را عادل و دادگر بدانند، عُقلا و روشنفکران این نظام و کسی را که حافظ این نظام غیر انسانی و تبعیض گر است، دادگر نمی‌خوانند و مجری قانون انحصار علم به طبقه خاص و شاهزادگان و لشکریان را ظالم و ستمکار می گویند.

چنان‌که "یان اسمیت- "رهبر رژیم نژادپرست آفریقایی- که مجری قوانین حکومت "رودزیا "است، ظالم است. و حکومت‌هایی که طرفدار و حامی او هستند، ستمکارند. همچنین حاکم نظام کمونیستی و رژیم سرمایه‌داری، چون هر دو رژیم از جهانی با کرامت و آزادی و شرافت انسان و حقیقت و واقعیت و فطرت مخالف است، ستمگرند.

چنان‌که حاکمی که با زور و قدرت شخصی حکومت را به دست گرفت و خود را بر مردم تحمیل کرد، اگرچه در رتق و فتق و حلّ و فصل امور بر اساس عدل و قسط حکومت کند، ظالم است.

بنابراین، این‌گونه عدل‌های عامیانه و عوام پسند را نباید عدل شمرد، هرچند به گونه‌ای و به نسبت ظلم مطلق آن را عدل گویند و هرچند یکی از ابعاد عدل را واجد باشد.

آنچه را می‌توان عدل مطلق دانست که از هیچ جهتی ظلم نباشد و به هرگونه‌اش که بنگری، عدل باشد. و تمام ابعاد عدل را که به چند بُعد مهم آن ذیلًا اشاره می‌شود، واجد باشد:

الف) عدل حاکم

عدل حاکم، که حکومت او مشروع باشد و بر اساس زور و استعباد و به منظور فرمان رانی و تسلط بر مردم و تحمیل بر خلق اللّه و ملاحظه هوی و هوس و غرض

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۶

و منافع شخصی خود و اشخاص معین و طبقه و حزب و گروه و جمعیت خاص و تبعیض نباشد و حاکم بر مبانی نادرستی برگزیده نشده باشد و فقط تقوا میزان انتخاب باشد، که اگر فرضاً حاکم یا قاضی، دیگری را از خود لایق‌تر و شایسته‌تر بشناسد، بدون تعلل و مسامحه، کرسی حکومت را به او واگذار نماید و قوانین بر پایه مساوات اجرا گردد و ستمی وجود نداشته باشد که این قسم، بُعد سیاسی عدل و قسط است.

ب) بُعد قانونی قسط و عدل

از این بُعد، به عدل قانون تعبیر می‌کنیم و مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندی‌های افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرایز بشر منظور شده باشد و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمت‌ها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیا و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسان‌ها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلًا از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد، بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزا و اغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، به طور مساوی بهره می‌برند؛ یعنی هیچ یک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می‌برند؛ بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد، می‌برند؛ مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می‌رسد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۷

نظیر این نقشه در زندگی انسان‌ها و معاش و تولید و توزیع نعمت‌ها وقتی پیاده شود، عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد.

ناموس عدل و قسط، چنان‌که در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرایز، در دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط سهم کافی مقرر باشد.

ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل

این بُعد که آن را عدل اقتصادی می‌گوییم، عبارت از این است که بر اساس قانونی بودن حقّ مالکیت اختصاصی ۱۹۱] قوانین اقتصادی و مالی، کار و نظامات مشاغل به قسط، نصیب به عدل، تنظیم سهام و جلوگیری از تورم، تراکم بی‌رویه و غیر متعارف سرمایه‌ها، منع احتکار و ترتیب تولید، مطابق کردن عرضه با تقاضا، توزیع عادلانه و صحیح محصولات، متعادل ساختن قیمت‌ها و دستمزدها به طوری که هر کس بتواند با دادن آنچه دارد، از کار یا مزد کار، نیازمندی‌های متعارف خود را بگیرد، نظر داشته باشد.

حکومت نیز بر اساس معیارهای دقیق و صحیح، صلاحیت و اختیار قانونی داشته باشد که عدالت اقتصادی را بدون اینکه به حقّ کسی تجاوز نماید برقرار کند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۸

مسؤول و متعهد باشد که با تمام قوا، عدل اقتصادی، مبارزه با فقر و محرومیت از معاش متوسط و متناسب را در رأس برنامه‌های حکومتی خود قرار دهد و جامعه و افراد را از فقر و ورشکستگی و افلاس نجات دهد و با تدابیری مثل ایجاد کار و عرضه مواد مورد

حاجت، و عمران و احیای اراضی موات و بایر، احداث قنوات و چاه‌های عمیق و برپا ساختن کارخانجات، و تدابیر مشروع دیگر از تصاعد سطح مخارج، فقر و بیکاری، گرانی و فاصله‌های نامتعارف جلوگیری نماید.

د) بُعد اجتماعی قسط و عدل

به موجب این بُعد که همان عدل اجتماعی است:

اوّلًا: قوانین صحیح، روابط افراد را با یکدیگر و روابط آنها را با حکومت، بر اساس عدل و حق و منزه از استکبار و استضعاف مقرر می‌دارد و به تمام افراد، حقّ نظارت بر اجرای قوانین داده می‌شود که طبق:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ»؛[۱۹۲]

«مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند، مردم را به کار نیکو وادار و از کار زشت منع می‌کنند».

امر به معروف و نهی از منکر نمایند؛ بلکه مسؤول و متعهد باشند که این نظارت را انجام دهند.

علاوه، با یکدیگر در روی کار آمدن و روی کار بودن نظام صالح همکاری داشته باشند.

ثانیاً: افراد، به پیروی از قانون و ندای ایمان و وجدان مکلف هستند که تمام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۹

مقررات عدل و قسط را در رشته‌های مختلف، نسبت به خود و دیگران رعایت نمایند که جامعه و افراد، از جانب هر فردی امنیت داشته باشند و حسن ظن و حمل بر صحّت در هر مورد، خیال هر کس را راحت سازد، و خیانت و غش و تقلب در جامعه مطرود و معدوم یا بسیار نادر و کم زمینه گردد.

ثالثاً: حکومت هم باید در این امور مشارکت کند و برنامه‌هایی اجرا نماید و وضع سلوک و استقبالش را از مردم متواضعانه و به نحوی قرار دهد که مردم، در نظارت بر امور تشویق و تقدیر شوند. چنان‌که باید تعلیم و تربیت و ارشاد نیز در اینجا با نقش مهم و سازنده، افراد را رشید و زنده و آگاه بسازد که خود را مسؤول و متعهد حسن جریان امور بشناسند و از جنایت و تجاوز به حقّ و سهم دیگری پرهیز نمایند.

علاوه بر این ابعاد، ابعاد دیگر نیز هست، مثل: عدل در تعلیم و تربیت که علم و دانش و آموزش و پرورش برای همگان باشد، نه فقط قانون، انحصاری بودن آن را لغو کرده باشد؛ بلکه عملًا نیز به نحوی باشد که افراد مستعدّ بتوانند ترقّی علمی داشته و تا آنجا که امکان دارد، برابر امثال و اقران خود جلو بروند.

باید از استعدادها که مواهب خدا به همه خلق است، استفاده شود و تعلیم و تعلّم، کار و شغل، مقدّس و عبادت خدا تلقی شود و تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها برای کسب و جلب منافع مادی نباشد.

بالاخره تمام ابعاد مختلفی که عدل دارد، باید تأمین شود تا عدل مطلق مستقر و برقرار شود.

و از همه مهم‌تر عدل فکری و اعتقادی که به منزله زیربنا است، باید تأمین شود تا عدل مطلق، مستقر و برقرار شود.

و تنها با اصلاح دادگستری، عدل مستقر نمی‌شود؛ بلکه برای عدل در داوری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۰

و دادگستری، هم دادگستری باید اصلاح شود؛ یعنی قوانین آن و برنامه‌های داوری و شرایط قاضی و شهود عادلانه باشد. و هم قوانینی که قاضی بر آنها استناد می‌کند و قوانین اقتصادی و مربوط به حقوق مالی و سهام، به منظور احقاق حقّ و رسیدن هر کس به حقّ واقعی تشریع شده باشد که بدون یکی از این دو، عدل مفهوم واقعی نخواهد داشت و دستگاه قضا و داوری، دستگاه عدل و قسط نخواهد بود.

هم برای توزیع صحیح و اینکه هر کس در امور مالی به حقّ خود و سهم خود و نیاز واقعی خود برسد و توازن اقتصادی موجود شود، نظام اقتصادی عادلانه لازم است و هم برای عدل در حکم و داوری.

و اگر بگوییم: عدل، مفهومی روبنایی دارد و از شکل روابط بین فرد و دیگران و روابط هیأت حاکمه با مردم سخن می گوید، و قسط مفهومی زیربنایی دارد و آن را به سهمی که یک فرد یا گروه، از مواهب مادّی و معنوی و امکانات اجتماعی، در قبال نقشی که در جامعه دارد، تفسیر کنیم، مفهوم لغوی و عرفی این دو واژه عوض نمی‌شود و در قبال هم قرار نمی گیرند، یا آنجا که عدل خوشنود و راضی است، قسط خشمگین باشد و آن کس که در جامعه به واسطه ناتوانی، نقشی به عهده ندارد، بی‌سهم باشد.

مفهوم عدلِ مطلق، میانه روی و اعتدال در تمام امور است؛ خواه در اعتقادات باشد و خواه در روابط مخلوق با خالق یا با مخلوقات دیگر، از انسان و حیوان و نبات و جماد و غیره؛ خواه در اخلاق و معنویات یا در امور مادی و مالی و اقتصادیات باشد؛ خواه در افعال و وظایف فردی یا در وظایف سیاسی و اجتماعی، بالاخره همه عدل است و در همه باید رعایت عدل شود.

این، هم مفهوم عدل است و هم مفهوم قسط، با این تفاوت که قسط، در امور مالی و مادی و حقوقی و قابل تقسیط و مرافعات و محاکمات و تقسیمات سهام،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۱

صراحتش بیشتر و ظاهرتر است. به این نحو که استثنای این موارد از کلمه قسط، بسا مستهجن و ناستوده باشد؛ ولی عدل در شکل روابط بین فرد و دیگران، روابط هیأت حاکمه با مردم و هر قوی با ضعیف ظاهرتر می‌باشد. به هر حال، عدل در تمام این موارد، هر کجا با توزیع سهام ربط داشته باشد، باید بر اساس حقّ و واقع باشد و عدل بر آن صادق خواهد بود و هر کجا عدل صادق بود، قسط به معنای اعم نیز بر آن صادق است.

بنابراین دو صورت نابرابری سهام و نرسیدن «محکوم له» به سهم حقیقی و حق واقعی خود، حکم به آن، حکم به عدل نخواهد بود، هرچند طبق قانون پذیرفته شده باشد.

بالاخره عدل مطلق و قسط مطلق، وقتی حاکم می‌شود که آنچه جنبه زیربنایی و روبنایی دارد، همه عادلانه باشد؛ زیرا هر کدام از این دو عادلانه نباشد، عدل برقرار نیست. و همیشه هم چنان نیست که آنچه در نظر بعضی از مردم، یا بعضی از مکتب‌ها جنبه زیربنایی دارد، به تبع آن روبنا نیز اصلاح گردد. به عبارت دیگر:

درستیِ زیربنا علّت درستیِ روبنا نیست؛ بلکه نظیر مقتضی است که با عدم شرایط یا وجود موانع مؤثر واقع نمی‌شود.

و چنان نیست که مثلًا اگر نظام مالکیت دگرگون شود، به گفته آنان که دگرگونی آن را لازم و زیربنا می‌دانند، آنچه روبنا است، خود به خود اصلاح گردد، و خلاف عدل انجام نگیرد، که بگویند: قسط که آمد، عدل هست؛ امّا عدل که آمد، ممکن است قسط نباشد. نه این‌طور نیست.

هم اکنون در جوامعی که نظام مالکیت در آنها دگرگون شده است، هزاران گونه نابسامانی‌ها و عیب و علّت‌ها وجود دارد که با اجرای قوانین صحیح، هم نمی‌توان روبنای آن را اصلاح و برطرف نمود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۲

این مکتب‌ها هم در تعیین و تشخیص زیربنا، در افراط و مبالغه و انحراف و انحصار افتاده‌اند و هم در روبنا؛ زیرا زیربنایی که تعیین کرده‌اند، اصلاح و تنظیم عادلانه نیافته است.

تقسیم سهام بر اساس واقع

راجع به عدل و قسط به معنای تعیین و تقسیم سهام، بر اساس واقعی هرکس توضیح داده می‌شود که هرکس از مواهب مادّی و

معنوی به میزان احتیاج و نیازمندی خود سهم دارد؛ مثل خوراک، پوشاک، همسر، خانه، پزشک، دارو، وسیله سواری، تفریحات سالم، مدرسه و تعلیم و تربیت صحیح و چیزهایی از این قبیل، این مواهب و مواد بایـد در اختیار همه باشد و امکاناتی باشد که هر فردی اگر می‌تواند شخصاً با شغل و عمل و نقشی که در جامعه دارد، آن را تهیه نماید، و الّا هم دیگران و هم حکومت وظیفه دارند که این امور را در اختیار اشخاصی که شغل و عوایدشان وافی نیست، قرار دهند.

در اسلام تأميناتی هست که از طرق مختلف و برنامه‌های متنوع، این موضوع عملی می‌شود و این برنامه‌ها از وجدان و ضمیر و عقاید شروع می‌شود، تا به عالَم عمل و تا سرحد ایثار پیش می‌رود.

بالاخره حتی برداشتن خاری و سنگی از راه مسلمانان، جزء ایمان شمرده می‌شود. و آسان‌ترین حقّ برادر مؤمن بر برادرش این است که دوست بدارد برای او آنچه را که خود دوست می‌دارد، و ناخوش داشته باشد برای او آنچه را که برای خود ناخوش می‌دارد.

امّا ارزش واقعی کار و ارزش اجناس و اشیا و اعمال، در صورتی که صاحب عمل یا جنس، خریدار و فروشنده، و گیرنده و دهنده، هر یک با رضا و رغبت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۳

و طیب نفس اقدام نمایند، خلاف عدل و قسط نیست و از یکدیگر سهم و چیز بیشتری طلبکار نمی‌باشند، هر چند ناچار به معامله شده باشند.

مثلًا در تابستان، اگر یک نفر در نقطه‌ای دور از آبادی، یخ داشته باشد و دیگری از راه ناچاری واقعی یا عرفی، آن را بیشتر از قیمت آن در شهر از او خریداری کند. یا اگر کسی برای معالجه خود یا فرزندش، جنسش یا مالش را کمتر از قیمت متعارف بفروشد، از سهم او چیزی کم نشده است؛ یعنی واقعاً از خریدار، چیزی بیشتر طلبکار نیست.

بله در نظام صحیح و کامل، هر کس سهمی دارد که بایـد جامعه آن را بدهد، یا حکومت که وکیل و نماینده جامعه است، آن را تأمین نماید؛ ولی به عنوان حقّ فردی از افراد دیگر چیزی طلبکار نیست و حکم طبق قوانین مالی و معاملاتی، بر اساس:

«إِلّآ أن تَكُونَ تِجارَةً عَن تَراضٍ»؛[۱۹۳]

«مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده باشید».

حکم خلاف قسط نیست. و این مانند این است که باید نظام بهداشتی، بهداشت را تأمین نماید که از بسیاری امراض مصونیت باشد، حال اگر آن نظام بهداشتی، وظیفه خود را به نحو کامل انجام نداد، یا نتوانست انجام دهد و فردی بیمار شد و نیازمند به دارو گشت و دارو خرید، از داروساز و دارو فروش چیزی طلبکار نیست و خرید دارو و فروش آن برخلاف قسط نیست. خلاف قسط و عدل در برنامه‌های بهداشتی، یا وضع اجرای آن و یا عمل خود شخص است.

لذا بر حکومت لازم می‌شود که برای جلوگیری از این ناچاری‌ها، عرضه را در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۴

هر مکان و زمان طوری قرار دهد که وضع غیر عادی پیش نیاید. مثلًا در راه‌ها و مسیر مسافران، همه جا وسایل مورد نیاز در اختیار مردم باشد و برای متعادل ماندن قیمت‌ها تدابیری اتّخاذ کند که هم قانونی باشد و هم احترام مالکیت و آزادی افراد برقرار باشد.

مثلًا برای کنترل قیمت کرایه وسایط نقلیه، اگر خارج از حدّ متعارف و موجب عسر و حرج باشد، وسایط دولتی را نیز در کنار آنها بگذارد که به قیمت متعادل، حمل و نقل را عهده دار باشند، یا بیمارستان و دارو و پزشک در اختیار مردم بگذارد که کسی از راه ناچاری، مال یا عمل خود را به کمتر از قیمت متعارف نفروشد.

همچنین با اجرای قانون منع احتکار، شرایط غیر عادی را از بین ببرد، یا از افرادی که بازار سیاه می‌سازند و با خرید اجناس و اتلاف آنها و انحصار آن به خودشان قیمت را بالا می‌برند، جلوگیری نماید و مانع از اسراف و تبذیر گردد.

همه اینها در قوانین اسلام پیش‌بینی شده است. در قوانین مقدّس اسلام، مواد و اصول و فروعی که برای رفع تمام مشکلات کافی باشد، وجود دارد. مع ذلک اگر در مواردی استثنایی مخصوصاً نسبت به اشیای غیر لازم اتفاق افتاد، نمی‌توان گفت: خریدار یا فروشنده اگر با هم تراضی کردند، آنچه داده‌اند و گرفته‌اند، سهم واقعی آنها نبوده و یکی از آنها بیشتر طلبکار است؛ زیرا به قیمت واقعی معامله نکرده‌اند؛ بلکه اصولًا سهم واقعی در اینجا همان است که به آن تراضی کرده‌اند.

و اگر کسی بگوید: دگرگون کردن نظام مالکیت، و الغای مالکیت اختصاصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه و زمین و آب، موجب می‌شود که هر کارگر، سهم و نتیجه رنج و زحمت خود را ببرد و به نسبت عملش و اثرش، در انتاج و تولید سهم بگیرد و سهم واقعی همین است و کسی که اثری در انتاج و تولید ندارد، چه سهمی دارد، و برای مالک شدن و سهیم بودن، چه زحمتی غیر از زمین داری یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۵

کارخانه داری کشیده است، این استثمار است و باید از بین برود.

پاسخ داده می‌شود: اوّلًا: پیرامون دگرگون ساختن نظام مالکیت و مفهوم آن و اینکه باید به طور مطلق صورت بگیرد یا نه، بعداً آن را توضیح خواهیم داد.

ثانیاً: اگر این دگرگونی به صورت مطلق باشد، به این صورت که مالکیت در اشیا استهلاکی باشد و در غیر آن، مالکیت نباشد، آیا تصور می‌نمایید صرف نظر از معایبی که الغای نظام مالکیت دارد و دشواری‌های عمده‌ای که جلو می‌آورد، هر کس به سهم حقیقی خود می‌رسد و استثماری پیدا نمی‌شود؟ و آیا می‌توان سهم حقیقی هر کس را مشخص کرد؟ و چون این مسأله به این هم بستگی دارد که تولید تمام واحدهای صنعتی و کشاورزی و توزیع آنها به نسبت متعادل باشد؛ یعنی ارزش آنها بر یک معیار واقعی باشد که کارگر این کارخانه آنچه را که از تولید خود می‌دهد، عین یا بهای آن را و برای جنس دیگر، مثلًا برای هر کیلو از کالایی، چهار ساعت از تولید جنس مورد نیاز او را به او بدهند. مثلًا بگویند: برای تولید شش کیلو قند، چهار ساعت به طور متعارف وقت لازم است. یا برای تولید ده خروار کشمش، یک سال و برای پنج خروار گندم، یک سال کشاورزی لازم است. بنابراین بگوییم: در مقابل یک کیلو جنس این کارخانه، به تولید کننده آن، شش کیلو از جنس کارخانه دیگر بدهند. یا به کشاورزی که یک من گندم یا بهای آن را در اختیار دارد، دو من کشمش بدهند. به این ترتیب؛ آیا می‌توان اختیار زمین و آسمان و عوامل طبیعی را در دست گرفت؟ و آیا با این برنامه هر کس به سهم خود خواهد رسید؟ و آیا نسبت به کسانی که تولید مادّی ندارند مانند پزشک یا مدیر- که تفاوت استعدادات و تصرفات آنها موجب تفاوت‌های بسیار است- و صاحبان مشاغلی مانند پاسبان و سرباز و ... چگونه باید سهم داد، با اینکه بسا فرق بین آنها از زمین تا آسمان است؟ و آیا این نابرابری چگونه باید برابر شود که یک نفر در چهار ساعت، مساوی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۶

با چهار نفر در همین مدت کار می‌کند و در نتیجه اختلاف و فاصله پیدا می‌شود؟ آیا به او هم باید مثل دیگران سهم داده شود، یا مطابق کارش، و یا بیشتر از کار یک نفر به او واگذار نشود؟ هر کدام را برنامه قرار دهند، معایب زیادی خواهد داشت.

انقلاب در نظام مالکیت

اگر انقلاب در نظام مالکیت، الغای نظام غربی مالکیت و سرمایه داری بر اساس رباخواری و معاملات نامشروع و بانک داری و استثمار است که نظامات شرقی بر آن صحّه گذارده و از آن دفاع می‌نمایند و به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده و مسلمانان هم به فساد و پلیدی آن آلوده شده‌اند، البته باید دگرگون گردد.

این نظام که در آن، هر کس و هر سرمایه‌داری به هر نحو و به هر طریق که بخواهد ثروت بیندوزد و بر ثروت و سرمایه‌اش بیفزاید، آزاد مطلق است و هیچ قید و شرط و تحدید و ممنوعیتی مانع او نمی‌شود و در صرف اموال نیز مختار مطلق می‌باشد،[۱۹۴] که به هر مصرفی بخواهد، آن را برساند، آزاد است. حتی اگر بخواهد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۸

ورثه خود را محروم کند و میلیون‌ها دلار، اموال خود را به سگ و گربه خود ببخشد یا در پای یک زن روسپی و رقاصه و خنیاگر بریزد، یا در راه تجملات غیر متعارف صرف کند، یا به قمار بزند، اگر منظور این نظام است، شک و شبهه‌ای نیست که این نظام باید از بین برود.

این نظام حتی اگر در کشورهای مسلمان نشین هم باشد و این سرمایه دار اگر خود را مسلمان نیز بشمارد، با اسلام ارتباط ندارد و فاصله آن با نظام اسلام، فاصله جهل از علم، ظلمت از نور و شب از روز است.[۱۹۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۳

نظام اسلامی تدابیر و برنامه‌هایی در رشته‌های مختلف پیشنهاد کرده است که این‌گونه سرمایه داری و استثمار و تفریط مال و اندوخته‌های کلان از بین برود و زمینه برای پیدایش آن فراهم نگردد، چه در به دست آوردن مال باشد و چه در خرج کردن آن. اسلام دست افراد را آن‌گونه باز نگذارده و مختار نساخته است که بتوانند این همه سرمایه را گرد آورند و راه‌هایی جلوی پای بشر در خرج و مصرف گذارده و تشویق‌ها و ثواب‌هایی وعده داده، جرایم و کفارات و سیاست‌هایی مقرر کرده است که خود به خود، تعادل ممکن برقرار می‌گردد.

در جامعه اسلامی، مال و سرمایه هرگز نمی‌تواند عاملی برای روی کار آمدن حکومت‌ها و انتخاب این و آن باشد. نقش توانگر و بینوا در حکومت و اجتماع اسلامی برابر است.

اسلام در عین حال که به مال و بی‌نیازی و کار و تلاش اهمّیت داده است و ضایع کردن اموال و نیروها و ضایع گذاردن آن را ممنوع نموده است، همه را به سعی و عمل برای برداشت هرچه بیشتر از نعمت‌ها و مواهب طبیعی امر فرموده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۴

و عمران اراضی و احداث قنوات را ستوده است، از اشخاص نیکوکار و فعال و تولید کننده و آباد کنندگان زمین‌ها- نه به عنوان یک ثروت‌اندوز و سودجو؛ بلکه برای نقشی که در رفاه و آسایش و فراوانی و رفع نیازمندی‌های جامعه دارند- تشویق و تقدیر می‌نماید. در واقع ارزش این افراد را از هدف آنها مشخص می‌سازد و هدف آنها را از برداشتی که از عواید خود می‌نمایند و از چگونگی به کار انداختن اتفاقات و مخارج آنها می‌شناسد. هرگز نباید مال، بیهوده و اسراف‌گرانه در راه‌های باطل صرف شود و نباید مال داشتن، کسی را در اجتماع مقام و منصبی بدهد و بر دیگران تحمیل نماید.

اصلًا مال اندوزی و جمع مال به عنوان یک هدف و لحاظ استقلالی برای بشر عیب و عار است؛ امّا کسب مال نه به عنوان یک هدف؛ بلکه به قصد استفاده‌های مشروع و مستحب و واجب مثل انفاق فی سبیل اللّه کمال افتخار می‌باشد. تولید ثروت، به معنای تولید مواد مورد احتیاج جامعه، ممدوح و مورد تقدیر است.

چنانچه انفاق، آن هم در راه امور اجتماعی و عام المنفعه و سعادت جامعه ممدوح است؛ امّا نگهداری ثروت جز گرفتاری و مناقشه در حساب و سنگین شدن بار و عوارض سوء و معایب دیگر اثری ندارد و هر کس از فرد توانگری برای توانگری او تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین خود را از دست داده است:

«مَنْ تَواضَعَ لِغَنِیّ لِغِناهُ ذُهِبَ ثُلُثا دِینِهِ»؛

«هر کس به ثروتمندی به خاطر ثروتمندی‌اش تواضع کند، دو سوم دینش از بین رفته است».

این حدیث بسیار حساس و پرمعنا است و نقش اسلام را در رفع اختلاف طبقاتی و اهمّیتی که به آن داده است و درجه‌ای که برای آن قایل شده است، را نشان می‌دهد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۵

در قرآن مجید، ذیل داستان قارون- یهودی سرمایه‌دار- می‌فرماید:

«تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛[۱۹۶]

«این خانه آخرت را برای آن کسانی که اراده علو و برتری در زمین ندارند قرار داده‌ایم و عاقبت (و پایان نیک) برای پرهیزکاران است».

این است تعریف اجتماع اسلام، اجتماعی که احدی نباید در آن گردن کشی و بلندی جویی داشته باشد که حتی بر حسب بعضی تفاسیر از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبَهُ شِراكَ نَعْلِهِ فَيَدْخُلَ فِي هذِهِ الْآيَةِ: تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ ...».[۱۹۷]

مضمون روایت این است که: اگر کسی از بند کفش خودش به خود ببالد، گردن‌کشی کرده و علو و برتری جسته است.

این آیه همه را می‌شناساند و اجتماع متواضع اسلام را معرفی می‌نماید. انصافاً باید گفت: اجتماعات کمونیستی و سرمایه‌داری کجا و این اجتماع سراسر فضیلت و برابری کجا؟ رهبران متکبر، مغرور، پر نخوت و فرعون منش و پر باد آن اجتماعات کجا و رهبر بی‌مدّعا، بی‌تشریفات و بی‌فاصله از مردم و اجتماع واقعی اسلام کجا؟

از بامداد تا شامگاه هرچه می‌بینیم، گردن‌کشی، تظاهر، کبر و نخوت، استبداد، فرعونیت، تعظیم و خم شدن، نیایش و مدح و چاپلوسی گردن‌کشان است. هرکس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۶

کمترین قوه مالی یا مقامی یا بلکه علمی داشته باشد، نسبت به کسی که فاقد آن است، بی‌اعتنا و بی‌احترام می‌شود. در ادارات، مؤسسات و برنامه‌های مختلف، عدول از هدف این آیه نمایان است.

اسلام دینی است که زمامدار متواضع و فروتنش، یک نفر استاندار عالی قدر و صحابه را با سوابق درخشانی که دارد، برای شرکت در یک مجلس میهمانی توانگرانه، و نشستن بر سر سفره کسی که توانگران را بر آن خوانده و بینوایان را واگذاشته، به شدت مورد بازخواست قرار می‌دهد و نامه‌ای توبیخ آمیز برایش می‌فرستد.

دینی است که بانوی اوّل آن، حضرت زهرا علیها السلام خودش شخصاً آن‌قدر جو دستاس می‌کند و آب می‌کشد که آثار آن در دست و بدنش ظاهر می‌شود. وقتی در خانه شوهرش- یگانه قهرمان فاتح و بزرگ مرد اسلام- بود، فرششان یک پوست گوسفند بود!

پیغمبر و رهبر عالی‌قدر اسلام دعا می‌کرد که:

«اللَّهُمَّ احْيِنِي مِسْكِيناً، أَمِتْنِي مِسْكِيناً وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَساكِينَ»؛[۱۹۸]

«خدایا مرا بینوا و مسکین زنده بدار، مسکین بمیران و با مساکین محشورم کن».

این دعا معنایش این نیست که به من نعمت نده، و کار و عمل مرا بی‌نتیجه کن و من می‌خواهم نقشی در جامعه نداشته باشم؛ بلکه این دعا معنایش، اظهار تنفر از ثروت اندوزی و سودجویی، جمع مال، حرص و بخل و نگه داشتن مال و ترک انفاق فی سبیل اللَّه است؛ زیرا آن کس که مسکین بودن را دوست می‌دارد و آن را از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۷

خدا می‌خواهد، از وبال مال و عواقب سوء اخلاقی و عملی آن بیم دارد.

چنان است که معاویه در تعریف حضرت علی علیه السلام گفت: اگر دو انبار، یکی از کاه و دیگری از طلا داشته باشد، اوّل طلا را در راه خدا انفاق می‌نماید.

آری پیغمبر رهبری بود که بسا یک ماه می‌گذشت و در خانه‌اش غذایی پختنی- با آنکه در اختیارش بود- فراهم نمی‌شد و آن را به نیازمندان می‌داد.

سوید بن غفله گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهراً خلافت و زمامداری جهان اسلام را در اختیار داشت، بر آن حضرت وارد شدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در خانه غیر از آن حصیر، چیز دیگری نیست.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال (خزانه اموال حکومتی جهان اسلام) در دست توست و در خانه چیزی از لوازم خانه نمی‌بینم.

فرمود: ای پسر غفله! خردمند برای خانه‌ای که از آن باید انتقال کند، اثاث و لوازم فراهم نمی‌نماید. ما را خانه دیگری است که بهترین متاع و اثاث را به آنجا نقل کرده‌ایم (جهان دیگر) و خود نیز پس از مدت زمان کوتاهی به آنجا خواهیم رفت».

ابن عباس گفت: در ذی‌قار به محضر حضرت علی علیه السلام مشرف شدم، آن حضرت کفش خود را وصله می‌زد.

به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

عرض کردم: قیمتی ندارد.

فرمود: به خدا سوگند! این کفش نزد من از امیر بودن بر شما محبوب‌تر است، مگر آنکه حقی را به پا دارم، یا طلبی را دفع کنم.

وقتی شخصی از آن حضرت، از جامه وصله داری که پوشیده بود پرسش کرد (که مثلًا این چه جامه‌ای است، یا چرا باید امیرمؤمنان این جامه را بپوشد؟) فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۸

قلب به آن خاشع می‌گردد و نفس رام می‌شود و مؤمنین به آن اقتدا می‌نمایند (و رقابت و هم چشمی در پوشیدن لباس‌های گران قیمت و تجملی از بین می‌رود).

این دین، این تعلیمات، این تربیت و ایمان و وجدان اسلامی، سرمایه داری و مال اندوزی و فسادگری را می‌کوبد، وجدان مسلمان را از آن متنفر می‌سازد و آن را عسل مسموم جلوه می‌دهد.

مال، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است، هر کس در دنیا مال بیشتری داشته باشد، در قیامت سهم و حظش کمتر است، مگر آنکه آن را در راه خیر و صلاح اجتماع انفاق کند.

یک نفر که مال اندوزی نکرده، به فکر جمع سرمایه و ثروت نبوده است، از اینکه روی زمین پر از سرمایه دار و توانگر باشد، بهتر است.

غرض این است که نظام اخلاقی و نظام تربیتی و وجدان اسلامی، بزرگ‌ترین عامل اعتدال و حفظ توازن اقتصادی است. و اگرچه مالکیت محدود و مشروط اختصاصی اسلام، هیچ یک از معایب سرمایه‌داری را ندارد؛ امّا اگر سایر نظامات اسلام هم با آن ضمیمه شود و نظام تمام عیار اسلام در هر رشته و قسمت اجرا گردد، احتمال بروز آن معایب هم داده نخواهد شد.

بیشتر افرادی که در مقام انتقاد از نظام مالکیت هستند، مقابل چشمشان، نظام مالکیت لعنتی غرب را که حرام زاده‌هایش، سرمایه دارانی چون راکفلر و اوناسیس و یا فؤدال‌هایی چون ژاکلین کندی و ... می‌باشند، قرار داده‌اند، و همه عیب‌ها را به حساب نظام مالکیت می‌نویسند. از سوی دیگر، از برنامه‌های جامع الاطراف و سازنده اسلام چشم می‌پوشند و فقط به همان نظام مالکیت خشک و خالی آن، منهای ایمان به خدا، و بدون تأسی و پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و تربیت اخلاقی و تعالیم حساس اسلام و با حذف ناله‌های علی علیه السلام و دعاها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۹

و بالاخره منهای فرهنگ اسلام می‌تازند و حمله می‌کنند. با اینکه نظام مالکیت و مالی و اقتصادی خشک و خالی اسلام هم بر نظامات دیگر برتری دارد.

این اسلام است که مسلمانش وقتی می‌خواهد از دنیا برود، ناراحت است، نگران است و گریه می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما عهد فرموده است که اثاث یک نفر شما از دنیا، باید به مقدار زاد و توشه یک نفر مسافر باشد، و در کنار من این همه اثاث است، در حالی که چیزی نبود جز یک آفتابه و یک کاسه و یک ظرف لباس شویی!

این اسلام که مسلمانش، استاندار مداین- پایتخت شاهنشاهان ساسانی و کاخ تیسفون که مردم، آن همه جلال و جبروت و تجملات بی‌نظیر خیره کننده را در آنجا دیده بودند- خانه‌اش، یک حجره‌ای بود که از قامت یک انسان، ارتفاع و طولش بیشتر نبود و با آن همه تواضع و فروتنی در بین مردم، به عمل مهم استانداری می‌پرداخت.

این سلمان بود که حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: مردی از ما اهل بیت است و علم و دانش او را می‌ستود[۱۹۹] و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است.

و فرمود: بهشت به سه نفر مشتاق است: علی و عمار و سلمان».

این سلمان، از شیعیان علی و شاگردان مکتب او است که عطایش از بیت المال پنج هزار بود و همین که دریافت می‌کرد، آن را در راه خدا انفاق می‌نمود و از دسترنجِ خود، مخارج منحصر خود را فراهم می‌کرد.[۲۰۰] ابوذرِ اسلام، با وضعی که در عصر عثمان جلو آمد و سرمایه دارهایی مثل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۰

طلحه و زبیر و مروان و دیگران، مخصوصاً از بنی امیه در صحنه اجتماع مسلمانان ظاهر شدند، و با ولخرجی‌های عثمان و کاخ سازی‌ها و اسراف معاویه به مبارزه برخاست و آن نظام ضد اسلامی را محکوم کرد.

این مسلمانان بودند که گاه اتفاق می‌افتاد غذایی برای مسلمانی هدیه می‌شد.

آن هدیه تا ده خانه می‌گشت و به خانه شخص اوّل می‌رسید و خدا ایثار مسلمانان صدر اسلام را در قرآن مجید مدح فرموده است.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فاطمه عزیزش را مخیر می‌نماید که مال به او بدهد یا دعا به او بیاموزد. او با کمال نیازی که برحسب ظاهر به مال داشت، دعا را اختیار می‌کند و به حضرت علی علیه السلام می‌گوید:

«ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِكَ لِلدُّنْيا، وَجِئْتُكَ بِالْآخِرَةِ»؛[۲۰۱]

«از نزد تو برای دنیا رفتم و برایت آخرت آوردم».

و حضرت علی علیه السلام به او می‌گوید:

«خَيْرُ أَيّامِكَ خَيْرُ أَيّامِكَ خَيْرُ أَيّامِكَ»؛[۲۰۲]

«بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است».

نظام مالکیتی که این مکتب عرضه کرده است، نباید دگرگون شود و نه منطق فقه قابل دگرگون شدن است.

تجارت و بازرگانی، مزارعه و مضاربه و مساقات و اجاره در این نظام موضع محکم و غیر قابل نفوذ هستند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۱

نظام مالکیت اسلام، نظامی است که نظامات مالکیت جاهلیت را که هم اکنون در دنیاهای غرب، به وضع بسیار بی‌رحمانه و بی‌شرمانه‌ای اجرا می‌شود و متأسفانه در مجتمع به اصطلاح اسلامی نیز آن نظامات جاهلی وارد شده است، دگرگون کرد.

آنان که به نظام اسلام حمله می‌کنند، اشتباهشان از اینجا ناشی می‌شود که نه نظام اسلام را می‌بینند و نه از آن اطّلاع دارند.

گروه‌هایی سرمایه‌دار را می‌بینند که در کشورهای اسلامی، مانند غرب، خون مردم را می‌مکند و چه تزئینات و چه تجملات، چه اسراف‌ها و چه خرج‌های بیهوده و عیاشی‌ها که می‌نمایند.[۲۰۳] گمان می‌کنند نظام اسلامی یعنی این. دیگر نمی‌پرسند: پس نظام مالکیتش کو؟ نظام هزینه و مصرفش کو؟ نظام اخلاق و زهدش کجا رفته؟ نظام برادری، مساوات و ایثارش کجا است؟ نظام تعلیم و تربیتش را چرا ندارد؟ نظام حکومت و سیاستش چرا در بین نیست؟

بله، نظام اشتراکی در مقایسه با نظام سرمایه‌داری غربی ممکن است در مذاق بسیاری شیرین‌تر و به رسیدن هر کس به سهم خود نزدیک‌تر و از اجحافات و ستم‌کاری‌های سرمایه‌داران خالص‌تر باشد و معایب خاص سرمایه‌داری را نداشته باشد. امّا نمی‌توان به طور مطلق هم آن را از نظام اشتراکی منهای خدا و دین و وجدان و اخلاق که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌داند، بدتر شمرد. و بالاخره معلوم نیست که شوروی و چین و آلمان شرقی از ژاپن و آلمان غربی ایده آل‌تر بوده و مردم آنجا خوشبخت‌تر باشند و معلوم نیست که کارگر آمریکایی با تمام عیوبی که نظام آنجا دارد و همچنین کارگر آلمان غربی حاضر باشد محل شغل خود را با کارگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۲

روسی یا آلمان شرقی عوض کند.[۲۰۴] از نظر نظام اسلامی، این دو نظام هر دو باطل است. نظام سرمایه‌داری به اسم آزادی فردی، دایره مالکیت و اختیارات مالی فرد را بی‌قید و شرط و نامحدود توسعه می‌دهد که بتواند هر جور خواست، از فرد دیگر بهره‌کشی کند و او و رأی و فکرش را مالک شود و یک جام شراب را برای هوس و اسم و آوازه، به صد هزار تومان خریداری کند و مبالغ گزافی صرف نگهداری یک سگ یا گربه بنماید.

و مانند "هاریمان "چهارهزار دختر کارگر را وسیله عیاشی و شهوت‌رانی خود قرار دهد.

و نظام اشتراکی، فرد را به کلی پایمال می‌نماید، مانند یک محجور؛ بلکه به یک ابزار و آلت کار تبدیل و آزادی او را از بین می‌برد. مالکیت خصوصی که فطرت بشر آن را به وجود آورده است و اگر نباشد، معایب بزرگ پیدا می‌شود را الغا می‌کند و دیکتاتوری حزبی بدتر از دیکتاتوری فردی، مثل دیکتاتوری استالین و اختناق افکار تشکیل می‌دهد و انسان و فکر و فطرت انسانی، آزادی ضمیر و قلم و زبان او را در نظام اشتراکی زندانی می‌کند.

باری اگر مقصود از نظامی که باید دگرگون شود، نظام سرمایه داری غربی است، حقّ همین است که باید دگرگون شود و اسلام آن را با تمام لوازم و محتویاتش دگرگون کرد. این نظام باطل است، چنان‌که نظام کمونیسم نیز باطل است.

و اگر مقصود از انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت این است که مالکیت خصوصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه، زمین، باغ، قنات، خانه اجاره‌ای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۳

و دکان، باید ملغی شود تا فسادها برطرف گردد و برابری و قسط برقرار شود.

جواب این است که:

اوّلًا: نظام مالکیت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجّه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلایی لازم است و فواید بزرگ دارد و باید از آن مانند سایر فطریات و خواسته‌های فطری و غرایز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرایز دیگر است.

چنان‌که غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است. و در حقیقت از قوه تولید حمایت می‌کند و پشتیبان آن است و آن را هرچه بیشتر به کار می‌اندازد و تنبلی و تن‌پروری را از شخص دور می‌سازد و به خصوص اگر خدای نخواسته، بشر وجدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه چیز و همه کارش،

اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بداند و تحولات را ناشـی از آن بشمارد. اگر این غریزه اختصاص و مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بهتر کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد.

لـذا اصل مالکیت را با همان قیود و حدود و شـرایطی که اسـلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت.

ثانیـاً: آن چیزی که موجب به وجود آمـدن نظام طبقاتی و فاصـله‌های زیاد است، آزادی نامحـدودی است که در کشورهای سـرمایه داری بـه سـرمایه داران داده شـده اسـت کـه امکانـات ثروت را در آنهـا بـه طـور نامحـدود فراهم کرده و قـانون و حکـومت و مردم هیچ‌گونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه‌داران بر همه اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط هستند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۴

و این سـرمایه داران و کارتل‌هـا و کارخـانه دارهـا هسـتند که سـیاست کشورهـای سـرمایه داری و کشورهـای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته‌انـد و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست که نمونه آن، تسـلط سـرمایه داران یهودی بر ایالات متحده و جانب‌داری و حمایت بی‌دریغ نامحدود آن کشور از اسرائیل و آن جنایت‌های وحشتناک است.

امّا در نظام اسلامی به علل زیر، اوضاع اقتصادی، مالی و امکانات مردم در تحصیل مال و ثروت متعادل می‌شود:

۱- بانکـداری و رباخواری به شدت ممنوع و اعلان جنگ به خدا و درهمی ربا در نظر اسـلام، از زنای با مادر بدتر است، که از این تأکید، کمال توجّه اسلام به نظام اقتصادی صحیح معلوم می‌شود.

۲- مالیات‌های اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات نقدین (طلا و نقره) که همه ساله باید ادا شود، تا از نصاب بیفتد.

۳- مسأله ثلث مال، اگرچه اسـتفاده از آن اجباری نیست؛ امّا در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یک واجب اعتبار می‌شود و هر ثروتمند و هر کس هرچه داشـته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه خارج می‌نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می‌گیرد، اختصاص می‌دهد.

۴- مشاغل و کسب‌هایی که موجب جمع ثروت می‌شود، یا برای ثروتمندان، مصرف‌های بیهوده و غیر مفید به حال اجتماع می‌سازد، مانند: قمار، شـراب‌سازی، شراب‌فروشی، مجسمه‌سازی، خوانندگی، نوازندگی، دایر کردن مراکز فساد و کاباره‌ها و امثال آن ممنوع است.

۵- به طور کلی اسـراف و تبذیر اموال که سرمایه داران و زن و بچه‌هایشان به آن گرفتار می‌شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۵

می‌نمایند، جایز نیست و اکیداً ممنوع است.

۶- از اسـباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علیرغم قوانین جاهلیت که ثروت را در دست فرد واحـد نگهـداری می‌کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت، به او اجازه داده می‌شد که دیگری را فرزند خوانده خود بنماید تا از او ارث ببرد، و علیرغم قوانین کشورهای سـرمایه داری که به سـرمایه دار، اجازه می‌دهـد ثروتش را برای گربه یا سـگش قرار دهد، در حالی که میلیون‌ها مردم گرسنه باشند. اسلام اجازه چنین اموری را نمی‌دهد.

۷- تشویقـات اکیـد به انفاقـات و خیرات، و مطلـق صـدقات و مـبرات و صـرف اموال در خیر و ترقی، رفـاه عموم، تأسـیس مـدارس، بیمارسـتان‌ها، دارالایتام، دارالعجزه، خـدمات اجتماعی، پل سازی، راه‌سازی و مددکاری نیز یکی از وسایل مهم جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است.

۸- قوانین مربوط به اراضی موات و جنگل‌ها و اراضی مفتوح عنوه.

۹- وقف، که یکی از راه‌های صرف سرمایه در مصالح مشترک مردم است.

۱۰- دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به مقدار کفایت و ترک غشّ و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل کننده و تعادل‌بخش است.

۱۱- همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم می‌شود و معاش و خرج به اقتصاد و میانه روی.

۱۲- نکوهش از سرمایه و اندوخته بیش از حدّ کفاف و به طور کلی مذمت از اندوخته کردن و پس انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف توحید در توکّل و خلاف اعتماد به خدا است.

۱۳- مذمّت و نکوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که در روایات آمده: بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزدیک است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۶

۱۴- تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آراستن مرد به آنها که علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است.

بالاخره مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلوگیری از مفاسد سرمایه داری نقش بزرگ و حساسی را ایفا می‌کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفاسد تورم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

اینکه در عصر عثمان، آن همه صحابه روشن و آگاه، از سوء اوضاع انتقاد می‌کردند، به همین جهت بود که سرمایه‌دارهایی مانند طلحه و زبیر و مروان و دیگران، عدول حکومت را از نظام اسلامی، مخصوصاً نظام مالی نشان می‌دادند و عاقبت این روش ناپسند، موجب انقلاب و منجر به خاتمه دادن به حکومت عثمان گردید.

ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و با یک نظام صحیح، از همه جانب کنترل گردد. شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصایص و استعدادات و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد. این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

در قرآن مجید، به همین قانون خلقت که در تمام موجوداتی که ما می‌شناسیم و در انسان ساری و جاری است، اشاره شده و چنین می‌فرماید:

«وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً وَرَحْمَتُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۷

رَبّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ»؛[۲۰۵]

«برخی از ایشان را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعض دیگر را استخدام نمایند و از یکدیگر و عمل دیگری انتفاع ببرند و با کمک هم، نظام معیشت را برقرار نمایند (نه اینکه استعلا و امتیاز برقرار سازند) و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع می‌کنند».

یعنی از اموال و دارایی‌هایی که اندوخته می‌نمایند، رحمت خدا بهتر است؛ بنابراین شرط عقل و ایمان به خدا، این نیست که شخص، بهتر را رها کند و کمتر را بگیرد.

نظام اقتصاد و معاش و تمدن بشر، بر این تفاضل و تفاوت صحه گذارده است و افرادی هستند که بازده اقتصادی آنها از دیگران بیشتر است و کارشان بیشتر از افراد متوسط است، یا بیشتر ارزش دارد. مثلًا کاری را که دیگران در هشت ساعت انجام می‌دهند، در چهار ساعت تمام می‌کنند. آیا می‌شود به این افراد گفت که شما کار نکنید و جامعه نباید از خود شما و نیرویتان استفاده کند؟ یا

کار کنید و به قدر دیگران مزد بگیرید؟ یا مزد کارتان باید اسکناس و دلار و پوند بماند و نمی‌توانید آن را به کسی ببخشید یا به فرزندتان بدهید، یا تبدیل به اموالی که استهلاک ندارد نمایید؟ یا نباید با آن زمین بایری را احیا کنید و باغی احداث نمایید و قناتی بکنید و مزرعه و خانه‌ای بسازید یا آن را به دیگران قرض بدهید و سود نگیرید، یا نباید به مضاربه بدهید که دیگری با شرط شرکت شما در خسارت به آن عمل کند و از بهره آن چیزی به شما بدهد؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۸

یقیناً مصلحت اجتماع و اقتصاد، ترقی، رفاه و جلو رفتن جامعه در این نیست که این اختیار اندك از آنها سلب شود و از این مختصر دلگرمی در حقّ آنان دریغ شود؛ ولی می‌توان به آنها گفت: شما باید به آنان که از شما ضعیف‌ترند و یا بازده اقتصادی آنان کمتر است، کمک کنید و معاش و رفاه آنها نیز باید تأمین شود.

شما در محضر عدل الهی و در برابر وجدان خودتان مسؤولید. باید رسماً مبلغی از سود خود را که زاید بر حاجت دارید، یا وقتی مال شما به نصابی معین رسید، به عنوان خمس و زکات به بیت المال بدهید، و علاوه برای کسب ثواب و نیل به ارزش‌های واقعی انسانی نیز بیشتر از اینها را در مصالح عموم صرف کنید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۲ ؛ ص۲۱۸

باید خدا و رسول و جهاد در راه او را (جهاد به مال و بدن) از همه چیز و هر کس که دارید، بیشتر دوست بدارید و الّا منتظر عذاب خدا باشید. تا حدّ ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، اگر جلو بروید عالی‌ترین مدال‌های افتخار نصیب شما شده است و به مقام برّ و نیکی نمی‌رسید، مگر آنچه را دوست می‌دارید، در راه مصلحت عموم بدهید.

از یک سو، تدابیر و نظامات اقتصادی و مالی، از تراکم ثروت جلوگیری می‌کند.

و از سوی دیگر، نظامات اخلاقی شوق آنان را به خیر و انفاق بر می‌انگیزد.

این نظام اسلامی هیچ‌گونه عیبی ندارد و به خصوص در دنیای کنونی که وسایل اجرای این نظام، به مراتب فراهم‌تر از چهارده قرن پیش است، اجرای آن آسان‌تر است. چنان‌که انسان می‌بیند، اسلام با هر روز و عصری موافق‌تر و مطابق‌تر از روز و عصر گذشته است و همه سال و همه وقت، نوتر و تازه‌تر جلوه می‌نماید.

این مقاله اگرچه برای بیان این مطالب نبوده؛ امّا اجمالًا اشاره‌ای شد تا معلوم شود تمام ابعاد عدل، فقط در قوانین کامل اسلام و نظام اسلامی فراهم می‌شود.

این جامعه اسلام است که این امتیازات را دارا است و از تبعیضات ناروا و نابجا مبرّا است. چنان‌که شما می‌بینید درهای مدارس اسلامی به روی همه باز است و تا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۹

این اواخر که دانشگاه‌ها و مؤسسات تعلیمی به سبک تقلید از غرب افتتاح نشده بود، طلاب علوم در دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، علاوه بر اینکه شهریه نمی‌دادند، شهریه می‌گرفتند و بزرگ‌ترین دانشمندان در علوم مختلف از طبقات پایین اجتماع بر می‌خاستند.

عدل اسلام اجازه نداد که محاکم اختصاصی تشکیل شود؛ مثلًا کارمند یا ارتشی را در محکمه‌ای که دیگران را محاکمه می‌نمایند، محاکمه کنند.

روی هم رفته اگر نظامات اسلام، در تمام جوانب زندگی بشر اجرا شود و جهانی گردد، در این جهان مادی که قانون تفاضل و تفاوت نیز از نوامیس ثابت آن است- و نمی‌توان آن را فلسفی دانست؛ چون نظام به آن وابسته است- آخرین حدّ برابری و اعتدال و قسط برقرار خواهد شد و مکتب متعالی اسلام و نظام الهی آن، نظامی است که تمام محاسن و امتیازات را دارا و از معایب و نواقص

سایر مکتب‌ها پاک و پیراسته است.

نتیجه:

اگرچه سخن طولانی شد، به هر حال از مجموع مطالب گذشته و سخنان علما و لغت شناسان و تحقیقاتی که در معنی عدل و قسط و ابعاد متعدد آن شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود:

اوّلًا: بر حسب لغت، اگرچه عـدل و قسط مترادف نیستند، هر کجا یکی از این دو واژه به تنهایی در گفتاری باشـد، به مطلق عـدل و عدل مطلق و ابعاد متعدد آن دلالت دارد.

اگرچه به نصّ علمای ادب، استعمال هر یک از این دو کلمه به جای یکدیگر، خصوصاً کاربرد لفظ قسط به جای کلمه عدل، مجاز بوده و حقیقت نمی‌باشد؛ امّا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۰

دلالت این دو لفظ بر مطلق عـدل و قسط، وقتی به تنهـایی در کلامی باشـند، قابـل انکار نیست. مگر اینکه قرینه‌ای بر اراده معنای خاصی وجود داشته باشد که در این صورت به قرینه، آن معنا اخذ می‌شود (نظیر استعمال لفظ عام در معنای خاص).

و همچنین ظلم و جور نیز اگر منفرداً در کلامی بیایند و قرینه‌ای نباشد، هر کدام بر مطلق وضع شیء در غیر موضع دلالت می‌نمایند که: تصرف در ملک غیر بدون رضایت او، تجاوز از حدّ، ظلم حاکم، ظلم به نفس و عدم استقامت از مصادیق آن می‌باشند. هرچند ظلم در مطلق وضع شیء در غیر موضع خود و تمام آنکه از جمله ظلم حاکم است، ظاهر است.

و امّا "جور "در خصوص معنای جور حاکم، شایـد ظاهرتر باشـد و بدون قرینه‌ای که دلالت بر اراده مطلق ظلم کند، نمی‌توان آن را به کج‌روی و انحراف از حقّ و معانی دیگر تفسیر کرد.

امّا اگر عدل با قسط، ظلم با جور در کلام آمده باشـند، قرینه است بر اینکه از هر کدام معنایی دیگر اراده شده است و احتمال تأکید در عطف قسط به عدل یا عدل به قسط و همچنین عطف یکی از دو کلمه ظلم و جور به یکدیگر صحیح نیست.

ثانیاً: یگانه مکتبی که به تمام ابعاد عدل و کیفیاتش نظر دارد و می‌تواند عدل مطلق و همه جانبه برقرار سازد، مکتب اسلام است.

ثالثاً: یکی از مواد مهم برنامه نظام امامت که نظام تمام عیار اسلام و مجری اهداف و عدالت اسلام است، استقرار قسط و عدل مطلق است که این نظام عهده دار آن می‌باشد و بایستی در راه تحقق عدالت، به معانی وسیعی که دارد، هرچه ممکن است و قدرت دارد، کوشش و تلاش نماید و این ماده چنان مهم است که بیشتر مواد برنامه نظام امامت را تحت الشعاع قرار داده است.

بیشتر انتقاداتی که از نظامات دیگر شده و می‌شود، بر اساس همین ماده است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۱

و بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن نظامات و اینکه اولیای آنها غاصب و متجاوزند، فقدان همین ماده است.

این هـدف اگرچه به طور کامـل و مطلق در زمـانی که حضـرت پیغمبر و حضـرت علی- علیهمـا صـلوات اللَّه- رسـماً هم عهـده دار حکومت اسـلامی بودند، به واسـطه عدم اجتماع شـرایط محقق نشد و در اعصار سایر ائمه معصومین علیهم السلام هم امکاناتی نبود؛ امّا همان مـدت کوتاه زمامـداری رسـمی حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله در مـدینه- بعد از هجرت- که آغاز تشـکیل حکومت رسـمی اسلام بود، و همچنین زمامداری حضرت علی علیه السلام و قیام تاریخی سیدالشهدا علیه السلام و سیره تمام ائمه طاهرین که مسؤولیتی را در حکومت زمامـداری غاصب غیر عادل قبول نکردنـد و مبارزه منفی را ادامه دادند، جهت نظام امامت را معین کرد و به مردم فهماند که آن نظاماتی که غاصبان به وجود آورده‌اند، در جهت عدالت و مساوات و برادری و برابری اسلامی قرار ندارد.

علاوه بر اینکه روش ائمه علیهم السـلام برنـامه امـامت و جهت آن را تعیین کرد، هر مسـلمان را مکلف کرد تـا به هر نظـامی که در

خلاف این جهت باشد، معترض باشد و الغای آن را خواستار گردد. در احادیث متواتری که حکومت حقّ و عدل را به زمامداری حضرت مهدی- صلوات اللّه علیه- اهل بیت علیهم السلام نوید داده‌اند، با تکیه به این امتیاز که «زمین را پر از عدل و قسط می‌نماید»، به طور صریح دخالت عدالت در نظام امامت و مأموریت بزرگ و جهانی حضرت مهدی- عجل اللّه فرجه- را برای استقرار عدل جهانی اعلام فرموده‌اند.

و از نظر روانی، این اعلام و این منطق و این آینده‌نگری در انسان، یک حالت شدید تنفر از ظلم و ستم و دوستی و خواهش عدل و قسط به وجود می‌آورد که هیچ چیز جز عدالت و قسط او را قانع نمی‌سازد.

بر اساس این بررسی‌ها و توضیحات به اصل مطلب مورد نظر؛ یعنی شرح

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۲

و تفسیر احادیث «یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً» می‌پردازیم و نتیجه می‌گیریم که عطف قسط به عدل و ظلم به جور، به ملاحظه این است که تمام ابعاد عدل را در یک آینده درخشان و فرصت مناسب که نظام امامت استقرار کلی و تمام پیدا می‌کند و حکومت جهانی اسلام، در هر قاره و منطقه، سراسر گیتی را فرا می‌گیرد، نوید دهند.

اگرچه «یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً» هم این معنی را افاده می‌نماید؛ امّا در جمله «یَمْلَأُ الْأَرْضَ عِدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً» که عدل در برابر جور و قسط در مقابل ظلم قرار گرفته است و قسط به عدل، و ظلم به جور عطف شده است، با توجّه به اینکه در عطف باید از کلمه معطوف معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده باشد، استفاده می‌شود که در این دو جمله، مراد از عدل، عدل حاکم و عدل نظام و رژیم است و مراد از جور، جور نظام و حاکم است. و مراد از قسط، تقسیم با عدل و توزیع امور مالی و قابل تقسیم بر اساس عدل بوده، و مراد از ظلم، نابرابری در قسمت‌ها و نصیب‌ها است (به معانی دقیق و صحیح که قبلًا توضیح داده شد).

بنابراین نباید کسی تصور کند عدل انبیا و عدل اسلام و عدلی که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به وسیله آن حضرت مستقر می‌شود، فقط عدل روبنایی، ناقص و یک بعدی است. یا اینکه مختص به یک اقلیم و منطقه و مملکت است که از مرز یک کشور و یک جامعه تجاوز نکند.

چنان‌که تذکّر داده شد، در بسیاری از این احادیث، چون قسط در برابر ظلم، و عدل در برابر جور قرار گرفته است، استفاده می‌شود که تمام ابعاد عدل در نظر است، هم عدل حاکم، هم عدل فکری و عقیدتی که زیربنای ابعاد نظام عدل است، هم عدل اقتصادی و مالی و تقسیم به عدل، و هم ابعاد دیگر که اگر همه آنها برقرار شود، نقاط ضعف اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی، فکری و موجبات واقعی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۳

نارضایتی و نگرانی و کینه و دشمنی مرتفع شده و جهانیان در صلح و آشتی و بی‌نیازی و حسن تفاهم با هم زندگی خواهند کرد.

این است زندگی ایده‌آل و شرافت‌مندانه و در خور شأن انسان، و این است آن مجتمعی که انسان‌ها همیشه باید کوشش کنند تا خود را به آن نزدیک نموده و رسیدن به آن را نصب العین خود قرار دهند و آنی و لحظه‌ای از عشق به آن نظام و آرزوی آن غافل نباشند و تا می‌توانند فاصله‌های اجتماعی، فکری، مالی و سیاسی را با آن نظام الهی و مجتمع مقدّس انسانی کم کنند و آن نظام عزیز و نهایی را معیار ارزش نظامات دیگر قرار دهند.

همه باید به سوی آن نظام بروند و آن را درک کنند و آن را بخواهند و منتظر آن باشند. روزی که آن نظام جهانگیر گردد و جهان با دست پاک پاکی‌ترین بندگان خدا اداره شود و نابرابری‌ها و تبعیضات برطرف گردد و نعمت‌های الهی به عدل و براساس معیارهای الهی و اسلامی توزیع و تقسیم گردد. همه چیز و همه مواد و مواهب مادی و معنوی، مطابق و برابر تقاضا عرضه شود و در

حکومت به هوی و هوس و استکبار و استضعاف و استثمار، خط بطلان و پایان کشیده شود و دست حکام و فرمانروایان خیانتکار و عیاش، از بیت المال و اموال عمومی و سرمایه‌هایی که همگان در آنها حقّ دارند، کوتاه شود.

ترس، بیم، تملق و ستایش، نیایش و مدح و تعظیم، خم شدن و به رکوع رفتن در برابر حاکم لغو گردد و از امتیازات مادی، تجملات، تکبر، جلال و جبروت حکام اثری باقی نماند. جمع زر و سیم، گنج نهادن، سرمایه داری و انباشتن پول در بانک‌ها عیب و عار شود و پرستش خدا و اطاعت از نظامات الهی، بی‌هوایی و بی‌امتیازی، برادری، برابری، تواضع، فروتنی و کار و عمل افتخار گردد.

به امید آن روز و به انتظار آن روزگار جلو می‌رویم، کوشش می‌کنیم و اجتماع را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۴

هرچه اسلامی‌تر بر اساس عدل و نصیب به قسط می‌سازیم ان شاء اللَّه تعالی.

وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعادِلِ الْقآئِم بِالْقِسْطِ، الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

وَآخَرُ دَعْوانا أنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبّ الْعالَمِينَ

ششم جمادی الثانیه ۱۳۹۸

مطابق با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۵

اصالت مهدویت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۷

بسم اللَّه الرحمن الرحيم

نحمدک اللّهمّ یا من مننت علی عبادک برسلک وأنبيائک وأكرمتهم بخلفائک وأوليائک، ونصلّي ونسلّم علی أمين وحيک وخاتم من بعثته إلی خلقک سيّدنا أبي القاسم محمّد وآله الطاهرين. لا سيّما الامام المنتظر والوليّ الثاني عشر والعدل المشتهر، مولانا الحجّة بن الحسن المهديّ أرواحنا فداه. اللّهمّ صلّ عليه واملأ به الأرض عدلًا وقسطاً، واجعلنا من أنصاره ومقوية سلطانه.

قال رسول اللَّه صلی الله عليه و آله:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا إلّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْيَوْمَ حَتّى يَأْتِيَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتي اسْمُهُ اسْمِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۲۰۶]

رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود:

«اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هرآینه خدا آن روز را طولانی فرماید تا بیاید مردی از عترت من که اسم او اسم من است، پر می‌کند زمین را از قسط و عدل [۲۰۷] چنان‌که پر شده باشد از ظلم و جور».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۹

نور امید

اشاره

نور امیـد همواره درون جـان بشـر را روشن داشـته و او را در برابر حوادث نـاگوار پایـدار می‌سازد و از گردنه‌ها و فراز و نشـیب‌های گوناگون گذرانده، گام به گام در مراحل ترقّی و تکامل سیر می‌دهد.

اگر امیـد نبود، بشـر هیـچ قدمی را برنمی‌داشت و هیچ رنج و زحمتی را متحمّل نمی‌گشت و به حل این همه مشـکلات، و باز کردن این همه گره‌ها و کشف خواص مادّه موفّق نمی‌شـد. هرچه هست از کشاورزی، تولید، صـنعت، هنر، علم و مظاهر گوناگون و نتایج روزافزون فعالیت و تلاش بشـر، از برکت نور امید است که خواست خدا و سنّت الهی این نور را همیشه در باطن وجود انسان روشن داشـته و جز عـده معـدودی همگـان شـکست‌ها و ناکامی‌هـا را بـا آن قابل جبران می‌داننـد و با آن ناراحتی و سـستی را از خود دور می‌سازند.

این نور در مواقعی که تاریکی‌هـا وجود فرد یـا جـامعه را فرا می‌گیرد و امواج ابتلاـ آنها را احاطه می‌نمایـد و موانع موفّقیت‌ها؛ مانند کوه‌ها بر سـر راه خودنمایی می‌کنند، ناگهان با یک درخشـش پرتوافکن شده، او را از شکست روحی نجات می‌بخشد و همت‌ها را بیدار، عزم‌ها را استوار، مشت‌ها را محکم و تصمیم‌ها را قاطع می‌سازد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۰

عقیـده به مهـدویت و انتظار ظهور موعود آخرالزمان، علاوه بر آنکه عقیـده به یک واقعیت و عقیـده به وعـده حتمی و تخلّف‌ناپـذیر الهی است، همین نور امیـد و آینـده‌نگری را مؤکّد می‌سازد و از برکاتش این است که منتظران را در راه یاری حقّ و دین خدا و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و زور و تسـلیم نشـدن در برابر باطل قوّت می‌بخشـد و جبهه اسـلام را در مقابل کفر، چنان می‌سازد که نومیدی از فتح و پیروزی در آن مفهومی نداشـته باشد. غرب زدگی یا شرق زدگی وقتی چیره می‌شوند که ما از خود و مکتبمان مأیوس شده باشیم و اصالت‌ها و سرمایه‌هایی را که داریم، کارساز ندانیم.

آنان که علیه عقیده مهدویت، تبلیغات سوء و سم پاشـی می‌نمایند، می‌خواهند این موضع و سـنگر را از مسلمانان بگیرند تا به آسانی مقلّد بیگانگان و پذیرای عادات و تلقینات سوء آنان شوند.

تـا زمـانی که جـامعه‌ای اعتمـاد به نفس خود را از دست ندهـد و از خود و مکتبش ناامیـد نشود، وابسـتگی فکری به بیگانگـان پیـدا نخواهد کرد، و اگر هم تحت سـلطه سیاسی و نظامی آنها واقع شد، می‌کوشد تا زنجیرهای سلطه بیگانه را پاره کند. امّا اگر احساس حقارت کرد، اگر اندیشه و ایمانش شـکست خورد، و اگر مکتب و راه دیگران را قوی‌تر و سازنده‌تر از راه و مکتب خود شـناخت و آنهـا را به عنوان الگو انتخـاب کرد و ترقی را در تقلیـد از آنهـا گمـان نمود، خود و ایـدئولوژی‌های مکتبی خود را فراموش خواهد کرد.

عقیـده انتظـار در معنـای عـامش کـه فراگیر تمـام مسـلمین اسـت و در معنـای خاصـش کـه شیعه به آن معتقـد است، این حالاـت و خودباختگی‌ها را نفی می‌کند و مسـلمانان را به بازگشت به اسلام و تمسّک به وحدت اسلامی و ریشه کن کردن نفوذ بیگانه و تنفر از کفر و الحاد دعوت می‌نماید. مسلمان اگرچه به ظاهر خلع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۱

سلاح شـده و قوای مادّی خود را نسبت به دشـمن ضـعیف‌تر ببیند، هرگز احساس حقارت نمی‌نماید و میدان جهاد و تلاش را ترک نمی‌کند و خود را برتر از کفّار می‌داند که:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛[۲۰۸]

«عزّت مخصوص خداوند و رسول او و اهل ایمان است».

به سرمایه‌های ایمانی و اسلامی خود و به وعده‌های الهی اتّکا دارد و مرعوب و سست نمی‌شود، که:

«وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ»؛[۲۰۹]

«سستی نکنید و اندوه‌ناک نشوید؛ زیرا شما بلندمرتبه هستید اگر در ایمان ثابت قدم باشید».

آن غرب زدگانی که حاضر نبودند در کارسازی اسلام بیندیشند و تسلّط غرب را بر سرزمین‌های اسلامی، امری غیر قابل انکار می‌دانستند و آن چپ‌گرایانی که نیم قرن است با عرضه احزاب و برنامه‌هایی که از مکتب مارکس و لنین تغذیه می‌نمایند، می‌خواستند در زیر پوشش مبارزه با امپریالیزم، راه تسلط نفوذ شوروی را صاف و هموار نمایند.

اکنون که می‌بینند اسلام، چنین انقلابی را که معجزه بزرگ قرن به شمار رفت، به وجود آورد، اگر انصاف داشته و خود را به بیگانه نفروخته باشند، می‌فهمند که اسلام پس از چهارده قرن چه قدرت عظیم و بی‌مانندی است. پس از اینکه بتواند با یاری و پشتیبانی از چپ گرایان و وابستگان خود، شاه خائن را ساقط سازد، مأیوس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۲

گردیده و از در تملّق و سازش با او وارد شده بود تا بلکه از آنچه آمریکا و دیگر دُول غربی از ایران به غارت می‌برند، سهمی هم به آنها بدهد.

این اسلام بود که این رژیم نیرومند را ساقط و استعمار را- به نوعی که در حسابِ حساب‌گرهای ماهر سیاست نمی‌آمد- طرد و رسوا سازد. اعتقاد به مکتب امامت و مهدویت و نیابت عامّه فقها از حضرت مهدی علیه السلام یگانه الهام‌بخش امّت مسلمان ایران بود که این مشت محکم را بر دهان یاوه‌گویان و دشمنان اسلام و مبلّغان مکتب‌های الحاد و مارکس‌پرستان و مزدوران و سرمایه‌داران صهیونیسم آمریکا زد.

الهام از مکتب مهدویت بود که مسلمانان انقلابی ما را آماده شهادت کرد تا ده‌ها هزار شهید و جانباز، خون خود را در راه نجات اسلام نثار کرده و اسلام را به این فتح بزرگ نایل نمودند. بدیهی است این انقلاب به پاسداری افراد مؤمن و متعهّد نیازمند است و اکنون که صدای دعوت اسلام از این مرز و بوم بلند شده، مسؤولیت همه بیشتر از پیش است. جهانیان همه رفتار و سازماندهی ما را زیر نظر گرفته و می‌خواهند به واسطه نظام جدیدی که در ایران برقرار شده، اسلام را از نو بشناسند. اگر ما نتوانیم این انقلاب را به ثمر برسانیم و ویژگی‌های ممتاز اسلام را به دنیا نشان بدهیم و نعمتی را که به آن سربلند شده‌ایم قدر نشناسیم، و باز هم وابستگی یا خودکامگی نشان بدهیم، به اسلام خیانت کرده و بسیاری را از آن مأیوس خواهیم نمود.

اگر خدای نخواسته در اثر غفلت انقلابی‌های مسلمان، دیگران بخواهند ما را در عین حالی که از استعمار غرب فاصله می‌گیریم و باید هم فاصله بگیریم، به سوی شرق ببرند و به آنجا وابسته نمایند، یا مکتب‌هایی را که در اصل و بنیان از اقتصاد غیر اسلامی مایه می‌گیرند ترویج کنند، همه خیانت به اسلام است و به نظر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۳

من، انحراف از اسلام و برنامه‌های آن، در این موقعیتی که دنیا هم، انقلاب ایران را اسلامی شناخته و منتظر پیاده شدن اسلام در این کشور می‌باشند، از همکاری با ساواک شاه و سیا در دوره گذشته اگر بدتر نباشد، بهتر نیست. مسؤولیت فوق‌العاده زیاد است، خدا، پیغمبر، ائمّه معصومین، ارواح اولیای اسلام، شهدای راه حقّ، مسلمانان جهان و مردم آزاد دنیا، همه از ما انتظار دارند تا چگونه امتحان بدهیم و چگونه در این مقطع زمانی، به تعهداتی که داریم وفادار بمانیم و پرچم اسلام را به اهتزاز درآوریم.

اکنون هم همه امیدها به افراد مؤمن و مخلص است که غیر از عظمت اسلام و اجرای احکام اسلام هدفی ندارند و شهیدانی را نیز در

راه خـدا داده‌انـد و بـا مقـام و منصب و هیـچ اعتبـاری معاوضه نمی‌کننـد. آنها که در برابر زحمات و تلاش‌ها، راه پیمایی‌ها، تعطیلی کسب و کـار و بازار، به زنـدان افتادن‌ها، ناراحتی‌ها و بی‌خوابی‌ها، از کسـی اجر و مزدی نمی‌خواهنـد. به آن کشاورزان و کارگران عزیزی که فقـط شور اسـلام و عشق به پیـاده شـدن احکـام قرآن، آنهـا را به اعتصابـات و تظاهرات و تحمل صـدمات و محرومیت‌ها برانگیخت و بالاـخره به آنهـایی که از صـمیم جـان یـار و وفادار و پشتیبان اسـلام هسـتند و همه چیز را در چهارچوب احکام اسـلام می‌خواهنـد و فریب آنـان را که می‌خواهنـد به نـام دلسـوزی برای کشـاورز و کـارگر، راه امّت مسـلمان را عوض کننـد و خود را به مقامات و مناصبی برساننـد، نمی‌خورنـد. امید ما به آن افراد آگاهی است که می‌خواهند برای به ثمر رساندن این انقلاب، همگان را جـذب و به آن امیـدوار سازند، نه آنان که می‌خواهند با گروه‌بندی‌ها و اختصاص الفاظ مجاهد و مبارز به خود و گروهشان، جامعه و امت اسلام را تجزیه نمایند.

انقلاب اسلامی به این افراد و به اخلاص آنها مدیون است و اکنون هم افرادی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۴

با چنین خلوص نیت می‌تواننـد با الهام از تعالیم اسـلام و پیروی از رهنمودهای روحانیت، این انقلاب را در هویت اسـلامی‌اش حفظ نمایند و نگذارند با نظریه اسـلام منهای روحانیت که خطرناک‌ترین نظریه‌های ضدّ اسـلامی است و نتیجه‌ای جز اسـلام منهای اسلام ندارد، اسلام را بکوبند و زمینه بازگشت استعمار را فراهم سازند.

اصالت مهدویت

در رابطه با مطالب بالا و نقش سازنـده عقیـده به مهـدویت، در پاسـداری از ایدئولوژی‌های اسـلام به وجود آوردن انقلاب اسـلامی ایران در کتاب حاضر، اصالت‌های مهدویت از ده جهت به شرح زیر بررسی می‌شود:

۱- از جهت معقول بودن امکان آن.

۲- از جهت اتّکا بر مبانی معقول و منطقی.

۳- از جهت موافقت با فطرت و نوامیس عالم خلقت.

۴- از جهت مبتنی بودن آن بر بشارت پیامبران و ادیان آسمانی.

۵- از جهت ابتنای آن بر آیات قرآن کریم.

۶- از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر.

۷- از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنّت.

۸- از جهت معجزات و کرامات.

۹- از جهت ابتنای آن بر توحید و یکتا پرستی.

۱۰- از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۵

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آیدکه ز انفاس خوشش، بوی کسی می‌آید

از غم و درد مکن ناله و فریاد، که من‌زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید

ز آتش وادی ایمن، نه منم خرّم و بس‌موسی اینجا به امید قبسی می‌آید

هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست‌هر کس اینجا به امید هوسی می‌آید

دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است گو بیا خوش که هنوزش نفسی می‌آید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۶

۱- اصالت مهدویت از جهت معقول بودن امکان آن

بـدیهی است آنچه در بررسـی و شـناخت یک فکر، اصل و آغاز کار است، معقول بودن و خردپسـند بودن آن است. به این معنا که عقل، امکان آن را بپـذیرد و نتوانـد آن را به طور جزم انکار کند و قبول امکان آن را غیر عقلایی بداند. در تمام مسایل علمی و غیر علمی این قـانون جریـان دارد که اوّل بایـد امکـان آن پـذیرفته شود و احتمال واقعیت داشـتن یا واقعیت یافتن آن در نظر عقل مردود نباشد.

مثلًا اگر بخواهیم وقوع "اجتماع نقیضین "و "اجتماع ضدّین "یا "ارتفاع نقیضین "یا "مقدّم بودن وجود چیزی را بر خودش "بررسی کنیم، باید نخست امکان این مسایل را بپذیریم و الّا اگر امکان آن را معقول نشناسیم، سخن از وقوع یا عدم آن به میان آوردن غلط و سـفاهت است و بالاـخره بر این اسـاس است که فرضـیه‌های علمی مختلف در چگونگی پیـدایش جهـان، پیـدایش زمین، پیـدایش حیـات، پایـان جهـان، تحولاـت کیهـانی و صـدها مسأله دیگر قابـل بحث و بررسـی معقول می‌شود. و پس از اینکه این اصل در هر مسـأله‌ای جـاری شـد و عقـل امکـان آن را قبول کرد و احتمـال آن را رد ننمود، اثبـات آن اگرچه وقوعش از راه وحی و اخبـار انبیا محسوس نباشد؛ بلکه خبر اشخاص موثّق و افرادی که داعی به دروغ گفتن ندارند، عقلایی و صحیح می‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۷

لذا به نقل دیگران، به وجود بسیاری از موجودات کوچک و بزرگ و حوادث جوّی و گذشته و آینده اکتفا می‌شود. و به اخبار انبیا از وجود ملاـئکه و عـالم غیب و بهشت و جهنم و امور دیگر اعتمـاد و اطمینـان و یقین حاصـل می‌گردد و این روش کاملًا عقلایی و منطقی است و تخلّف از آن، خلاف عقل است.

اصالت عقیـده به مهدویت از این جهت محتاج به هیچ بیانی نیست؛ زیرا هر عاقلی امکان آن را تصدیق می‌کند و هیچ خردمندی آن را رد نمی‌نماید و اظهار شک و تردید را در آن جایز نمی‌داند. هرچه بیندیشیم و هر اندیشمندی آنچه بیندیشد، نمی‌تواند در اصالت مهدویت از این جهت ایرادی بگیرد یا حرفی بزند.

همیشه این اصالت برای مسأله مهدویت و ظهور مصلح آخرالزمان، در بین ملل و امم و مسلمین و حتی آنان که به آن معتقد نیستند، مسلّم و ثابت بوده است و حتی در بسـیاری از عقایـد دینی دیگر، امکان آن اگر به ذهن نزدیک‌تر نباشد، دورتر نیست و لذا از قرن دوم به بعد که بعضی مجادلات و بحث‌ها در بین مسلمانان رواج گرفت و پیرامون بسیاری از مسایل اسلامی سخن گفته و رد و قبول داشـتند، این موضوع اصـلًا مورد شبهه و ایرادی قرار نگرفت؛ چون به هیچ وجه شبهه یا آنچه شبیه شبهه باشد، در آن راه ندارد. پس اصالت مهدویت از این جهت صد در صد معتبر و عُقلایی و منطقی است و بیش از این نیاز به توضیح ندارد.

به حسن خُلق و وفا، کس به یار ما نرسدتو را در این سخن، انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اندکسی به حسن و ملاحت، به یار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی‌به دل پذیری نقش نگار ما نرسد

۲- اصالت مهدویت از جهت اتّکا بر مبانی معقول و منطقی

پس از اینکه امکـان یـک موضوع بررسـی و پـذیرفته گردیـد، مسأله واقعیت داشـتن یا واقعیت یافتن آن مطرح می‌شود؛ زیرا ممکن است یک موضوع، امکان واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن داشته باشد و عقل هم امکان آن را رد نکند؛ امّا واقعیت نیافته باشد.

مثلًا ممکن است فلان حادثه بزرگ در دنیا اتفاق افتاده باشـد، یا فلان کشتی بزرگ در فلان اقیانوس غرق شده باشد، یا یک انفجار عظیم در خورشید روی داده باشد، امّا صورت واقعیت به خود نگرفته باشد؛ زیرا واقعیت یافتن و واقعیت داشتن این حوادث را باید یا مستقیماً ببینیم یا بینندگان و دانشمندان به ما خبر بدهند.

حال پس از بحثی که گذشت، واقعیت داشـتن وجود حضرت مهدی- سلام اللَّه علیه- و غیبت آن حضرت و واقعیت یافتن ظهور آن حضـرت و تشکیل حکومت جهانی اسلام و سعادت عمومی و برقرار شدن نظام عدل و سایر اموری که پیآمد ظهور و آثار آن است، بررسی می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۹

مطـالعه صـدها کتـاب و بلکه بیشتر و رساله‌هایی که از یازده قرن پیش تاکنون در موضوع مهـدویت نوشـته شـده و همچنین بررسـی کتاب‌ها و اصولی که از قرن اوّل هجرت تا حال در رشـته‌های مختلف علوم اسلامی تألیف شده، ابتنای این عقیده را بر مبانی صحیح و معقول و مصادر اصـیل اسـلامی روشن می‌سازد و چنان این مبانی و مآخذ، مصونیت این عقیده را از هرگونه تشـکیک، تضـمین و اسـتوار کرده است که حتی در مقـام پاسـخ گویی و ردّ دعوای کسـانی که به دروغ ادعای مهـدویت کردنـد، کسـی نتوانست اصـل عقیده مهدویت را ردّ کند؛ بلکه مدعیان دروغ و متمهدیان را به واجد نبودن علایم و شـرایط و صفاتی که برای حضرت مهدی علیه السـلام معلوم شـده است، ردّ می‌کردنـد؛ چون انکار اصل مهـدویت را مساوی با انکار مبانی و مآخـذ محکم اصول و فروع اسـلامی می‌دیدند.

در ضـمن مباحث آینـده، به تفصـیل اتکای این عقیـده بر معیارهای باوربخش عقلی و مصادر و وثائق اسـلامی معلوم خواهد شد، ان شاء اللَّه تعالی.

آفتاب رخ دلدار عیان خواهد شدصفحه ارض همه امن و امان خواهد شد

آب در جوی جهان باز روان خواهد شدنفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد

می‌رسد روز خوش و دل شود از غم آزادمی‌کند عدل خدا ریشه جور و بیداد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۰

این خرابی که تو بینی همه گردد آبادارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد[۲۱۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۱

۳- اصالت مهدویت از جهت موافقت با فطرت و سنن عالم خلقت

خلاصه و حقیقت مهدویت، منتهی شدن سیر جوامع جهان به سوی جامعه واحد و سعادت عمومی، امنیت و رفاه، تعاون و همکاری، همبستگی همگانی، حکومت حقّ و عدل جهانی، غلبه حقّ بر باطل، غلبه جنود "اللَّه "بر جنود "شیطان، "نجات مستضعفان و نابودی مستکبران، و خلافت مؤمنـان و شایسـتگان به رهبری یـک رجل و ابرمرد الهی است که موعود انبیا و ادیان، و دوازدهمین اوصـیا و

خلفای پیغمبر آخر الزمان است.

این محتوا و این هدف و این پایان و عاقبت، مطلوب هر فطرت و خواسته وجدان هر انسان است.

حکومت عدل و نظام الهی، قانون واحد و لغو تبعیضات، برداشته شدن مرزها و آزادی انسان‌ها، برچیده شدن این رژیم‌ها و نظام‌های طاغوت‌پرور، مطلوب بشر است.

کدام انسان است که با این همه مظالم و ستمگری‌ها موافق باشد؟ و کدام انسان است که با صرف این بودجه‌های تسلیحاتی سنگین و کمرشکن که برای حفظ رژیم‌ها و مرزهایی است که در اثر تقسیم دنیا به مناطق سلطه و نفوذ طاغوت‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۲

و حزب‌ها و گروه‌های طاغوتی برقرار شده است، موافق باشد؟ و کدام انسان است که تقسیم ملل دنیا را به غالب و مغلوب و سلطه گر و زیر سلطه، و استضعاف گر و استضعاف شده و پیشرفته و عقب مانده، وجداناً قبول داشته باشد؟

چرا دسترنج مردم ضعیف و کارگر و کشاورز باید به مصرف تجمّلات و نگهداری کاخ‌هایی مثل کاخ الیزه، کاخ سفید، کاخ بوکینگهام، کاخ کرملین و هزارها کاخ دیگر برسد؛ در حالی که صدها میلیون بشر از حداقل زندگی و خوراك و پوشاك و مسکن عادی محروم باشند؟

این کشورگشایی‌ها و این توسعه‌طلبی‌ها که نمونه آن توسعه‌طلبی‌های بی‌حدّ و حصر آمریکا و شوروی است، تا کی باید ادامه پیدا کند؟ این انسان‌های محروم که در جمهوری‌های روسیه مخصوصاً جمهوری‌های آسیایی آن، حقّ نفس کشیدن ندارند و صدا و نظرشان در هیچ کجای دنیا منعکس نمی‌شود. در حزب کمونیسم شوروی هضم شده و از حقّ اندیشیدن ساده محروم هستند، مگر انسان نیستند؟

این آوارگان فلسطین و این مسلمانان که در فلسطین و غزه و سواحل رود اردن و جنوب لبنان زندگی می‌کنند، طبق چه قانون فطرت‌پسند باید مورد این همه جنایات وحشیانه حکومت دست‌نشانده و تحمیلی اسرائیل قرار بگیرند؟ و این پشتیبانی بی‌دریغ آمریکا از این همه ظلم و شرارت و قتل عام کوچك و بزرگ و زن و مرد، چه توجیهی غیر از ماهیت صهیونیستی حکومت آمریکا دارد؟

این مردم مسلمان و محروم عربستان و حرمین شریفین با این ثروت سرشار و خدادادی آنها که می‌تواند پرجمعیت‌ترین و وسیع‌ترین کشورهای دنیا را آباد و مترقّی و بی‌نیاز سازد، چرا باید در فقر و عقب ماندگی باقی بمانند و شاهزادگان سعودی و رژیم کثیف وهابی، اموال ملّی آنها را به یغما برده و در بانك‌های خارجی و در اختیار بیگانگان و استعمار آمریکا بگذارند، و آنچه را هم به صورت ظاهر به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۳

مصارف حکومت و نگهداری نظام وهابی سعودی می‌رسانند؛ در حقیقت در شکل معامله اسلحه و غیر آن به آمریکا برگردانند؟ و بدتر از همه اینکه این روش‌های ضد اسلامی، خود را پایه اسلام قلمداد کرده و حکومت خود را که برخلاف مبانی حکومت اسلامی است، شرعی و اسلامی معرفی می‌نمایند؟

چرا کارگر و کشاورز در رژیم سرمایه داری و سوسیالیستی محکوم به استضعاف است؟ در آن رژیم، در استضعاف راکفلرها و هاریمن‌ها و اناسیس‌ها، و در این رژیم، در استضعاف سازمان‌های کارگری و کشاورزی و حزب؟

فطرت بشر همه اینها را محکوم می‌کند و ندا و نهضتی را که بخواهد به این نظام‌ها پایان دهد و پیامبرگونه و علی وار زمام امور را به دست بگیرد، تأیید می‌نماید.

اگر حکومت واحد جهانی خواست بشر نبود، و اگر این رژیم‌ها و موضع گیری‌هایشان در برابر یکدیگر بر وجدان مردم تحمیل

نشده بود، سازمان ملل و اندیشه حکومت جهانی و ارتش واحد و قانون واحد به بشر عرضه نمی‌شد، تا کی سربازان یک حکومت، برای دفاع از یک رژیم در برابر حمله رژیم دیگر، خونشان ریخته شود؟ مثلًا هویت نظام اردن و حکومت‌های بزرگ و کوچکی نظیر آن و ارتش و قوایشان جز حفظ فرمانروایی شخصی مثل ملک حسین یا دیگران چیست؟ آن خونی که در راه حفظ سلطه ملک حسین یا صدام حسین یا امیر کویت و بحرین و سایر شیوخ ریخته شود، در راه چیزی و کسی که ریخته نمی‌شود، راه اسلام و خدا است.

فطرت بشر، آن جان‌بازی و آن خونریزی و آن جنگ و دفاعی را تأیید می‌کند که برای اعتلای کلمه اللّه و سعادت انسان و پاسداری از حقوق انسان و فی سبیل اللّه باشد؛ همان که دین فطری اسلام و کتاب اسلام آن را چنین تفسیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۴

و معرفی می‌نماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطّاغُوتِ»؛[۲۱۱]

«اهل ایمان در راه خدا، و کافران در راه شیطان جهاد می‌کنند».

پس در راه طاغوت، در راه استقرار دیکتاتوری پهلوی‌ها و آتاتورک‌ها و هیتلرها و کارترها و استالین‌ها جنگ کردن، جنگ با فطرت انسانیت است و اصولًا نه فقط فطرت بشر با این مظاهر نفرت‌انگیز موافق نیست، طبع جهان نیز مطابقت ندارد و عکس العمل‌های آن یا به اصطلاح آثار وضعی این اعمال و نابرابری‌ها، سلب برکات و خیرات است.

پایان یافتن سلطه بر بشر و برقرار شدن حکومت عدل و نظام الهی و لغو این تبعیضات و برداشتن این مرزها، همه مطلوب بشر است و این سازمان ملل مصنوعی و آلت دست ابرقدرت‌ها هم مَجاز آن حقیقت است. اگر عدل نباشد و اگر میل فطری بشر به عدل و امنیت و قانون و سازمان‌های احقاق حقوق نباشد، زورمندان و تجاوزگران و سلطه جویان ناچار نمی‌شدند که مقاصد سوء خود را زیر پوشش عدل و صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن همجواری و حفظ امنیّت و غیر آن به مردم عرضه کنند و نیازی به اینکه به ظلم و باطل، لباس عدل و حق بپوشانند، نداشتند؛ ولی چون فطرت بشر حقّ و عدل را می‌خواهد و از باطل و ظلم نفرت دارد، اینان با اسم‌های بی‌مسمّی مردم را فریب می‌دهند و حاصل آنکه به قول شاعر:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۵

«این دروغ از راست می‌گیرد فروغ».

بنابراین اجماع ملل و امم بر اینکه پایان جهان، سعادت عمومی است و به دنبال این تاریکی‌ها، روشنایی است و مقاومت در برابر حقّ، سرانجامش شکست و نابودی است، اصل فطری است که با سنّت جهان و حرکت عالم و یا بنیاد جهان که بر حقّ استوار است، موافق می‌باشند. خدا می‌فرماید که:

«ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما إِلّا بِالْحَقّ»؛[۲۱۲]

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنها است را جز به حقّ نیافریدیم».

باید حقّ بیاید و سراسر جهان را بگیرد و باطل از بین برود و معنی:

«وَقُلْ جآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً»؛[۲۱۳]

«بگو حقّ آمد و باطل نابود شد، که همانا باطل نابود شدنی است».

در همه جا و همه رشته‌ها آشکار شود.

در قرآن مجید، در آیات متعدد به این قانون خلل‌ناپذیر تصریح شده است و آخرین سخنی که در اینجا متذکّر می‌شویم، این است که جهان و جوامع بشری در تحولات مختلف، مراحلی را پشت سر می‌گذارد و از تخلیص‌ها و تصفیه‌های گوناگون عبور می‌کند تا

به تصفیه نهایی که به وسیله مهدیِ آل محمّد علیهم السلام انجام می‌شود، برسد. در این تصفیه‌ها و تخلیص‌ها به تدریج آنچه باید ساقط شود، شناخته می‌شود و نظام‌هایی که باید منحل گردد و روش‌هایی که باید ترک شود، همه شناسایی می‌شوند، آنچه مضر است، همه مانند کف‌ها و علف‌های خشک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۶

و هرزه‌ای که روی آب‌های سیل آسا که در اثر باریدن باران جاری می‌شود، ظاهر می گردند، از میان می‌روند و سودبخش نمی‌شود.

جوامع بشری همه برای پذیرفتن یک تصفیه دامنه دار آماده می‌گردد و همین که منادی عدل و مبشّر ظهور حضرت مهدی علیه السلام را شروع آن تحول بزرگ اعلام می‌کند، جز معاندین و آنان که در این تحوّل باید تصفیه شوند، همه خود را برای انجام آن آماده می‌سازند و از آن استقبال می‌نمایند.

«ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ ما یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ»؛[۲۱۴]

«همانا خداوند حقّ مطلق است و هرچه جز او را بخوانند باطل است و بزرگی شأن، مخصوص ذات پاک خدا است».

حجت قائم که آفتاب جهان استشمع یقین، رهنمای پیر و جوان است

مهدی آل نبی همان که ز فیضش کسوت هستی به جسم عالمیان است

رحمت بی‌منتهای خالق یکتاآنکه درش چون حرم، حریم امان است

قائم بالحق، ظهور غیب الهی‌آنکه غیابش نظام غیب و عیان است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۷

طوطی طبعم چو خورده شکّر عشقششعر بدیعم مثال آب روان است

بر کرم وجود او است راجی و واثق‌صافی از آن دم که بر درش چو حسانست ۲۱۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۸

۴- اصالت مهدویت از جهت قبول امم و ابتنای آن بر بشارات پیامبران و ادیان آسمانی

اشاره

تمام ادیان آسمانی به پیروان خود، عصر درخشان و سعادت عمومی و آینده مشعشع و صلح جهانی و دوران پر خیر و برکتی را نوید داده‌اند که در آن، نگرانی‌ها و دلهره‌ها و هراس‌ها مرتفع شود و به یُمن ظهور شخص بزرگ و مردی خدایی که به تأییدات الهی مؤیّد است، در روی زمین، منطقه و شهر و دهستان و دهی باقی نماند؛ مگر آنکه در آن بانگ دل نواز توحید بلند شود و روشنایی یکتاپرستی، تاریکی شرک را زایل سازد و علم و عدل و راستی و امانت چهره جهان آرای خود را بنمایانند و همه جا را منوّر سازند.

این موعود عزیز برحسب استوارترین و صحیح‌ترین مصادر اسلامی، خلیفه دوازدهم حضرت خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازدهمین رهبر و امام بعد از آن حضرت و همنام و هم‌کنیه آن حضرت است و القاب مشهورش در بین مسلمین "،

مهدی "،"قائم "،"منتظر "،"صاحب الامر "،"صاحب الزمان "و "بقیّة اللّه "است.

و در زبان‌های دیگر به "گرزاسیه "،"وشینو "،"آرتور "،"مهمید "و نام‌ها و القاب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۹

دیگر خوانده شده است.[۲۱۶] در کتاب "زند "و کتاب "جاماسب "و کتاب "شاگمونی "و کتاب "جوک "و کتاب "دید "و کتاب "باسک "و کتاب "پاتیکل "و کتاب "دادنگ "و کتاب "صفنیای نبی "و کتاب "اشعیا "و کتاب "وحی کودک "و کتاب "حکی نبی "و کتاب "مکاشفات یوحنای لاهوتی "و کتاب "دانیال "و "انجیل متی و "انجیل لوقا "و "انجیل مرقس["۲۱۷] و کتاب‌ها و الواح دیگر، این بشارت‌ها به عبارات و مضامینی که همه اصالت عقیده مهدویت را تأیید و آن را یک اصل عام مورد قبول همه ملل و امم و انبیا و ادیان معرفی می‌نمایند، آمده است و به بعض صفات و علایمی که در احادیث و بشارات اسلامی برای این ظهور و صاحب آن؛ حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری علیه السلام بیان شده، اشاره یا صراحت دارند. چون شرح این بشارات، سخن را بسیار طولانی می‌سازد، فقط در اینجا به عنوان تفسیری از آیه ۱۰۵ سوره انبیا به نمونه‌ای از این بشارت‌ها اشاره می‌نماییم.

آیه شریفه این است:

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»؛[۲۱۸]

که مفاد ظاهر آن این است که:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۰

«و هر آینه ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که البته بندگان صالح من وارث زمین می گردند».

این آیه از بشارت حتمی الهی خبر می‌دهد که شایستگان و صالحان، وارث زمین و صاحب آن می‌شوند. چون در آیات قبل از این آیه، از زمین خاصی سخنی به میان نیامده است؛ لذا الف و لام "الارض، "الف و لام عهد نخواهد بود، و ظاهر این است که مراد تمام زمین است.

بنابراین آیه خبر از روزگاری می‌دهد که زمین و اداره آن در همه قاره‌ها و همه مناطق و معادن آن، در اختیار بندگان شایسته خدا درآید، چنان‌که در آیات دیگر نیز همین وعده را فرموده است. مانند آیه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ ...»؛[۲۱۹]

«و خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند وعده داده که در زمین خلافت دهد ...».

و نیز آیه:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»؛[۲۲۰]

«و اراده کرده‌ایم بر کسانی که در زمین ضعیف و ذلیل نگه داشته شده‌اند منّت گذارده و آنان را پیشوایان و وارثان زمین گردانیم».

مراد از "زبور "که این بشارت در آن نوشته شده است، کتاب آسمانی است که بر جناب داود پیغمبر- علی نبینا و آله و علیه السلام- نازل شده است و مراد از «ذکر»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۱

چنان‌که مفسرین فرموده‌اند، تورات است. و ممکن است به اعتبار اینکه الف و لام «الذکر» برای جنس باشد، نه برای عهد، مراد از آن مطلق کتاب‌های آسمانی باشد که پیش از زبور نازل شده‌اند.

به هر حال بر حسب این آیه، در تورات و زبور، این وعده ذکر شده است. اکنون باید دید این وعده و بشارت در تورات و زبور به چه صورتی آمده است؟!

باید به این نکته توجّه داشت که: در تورات و به طور کلی کُتب عهد عتیق و جدید، از آنچه بعضی حفظ داشتند، مورد و تجدید استنساخ آن گردید و مخصوصاً در آنچه باقی مانده هم در قسمت‌هایی که مربوط به بشارت از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است، تحریفات و تأویلات و تفسیرهای غیر موجّه بسیار کرده و در ترجمه‌ها غرض‌ورزی زیادی نموده‌اند. و انجیلِ اصل نیز این اناجیل موجود نبوده و اناجیل نیز منحصر در این چهار انجیل نبوده؛ بلکه بیش از اینها بوده است که از جمله انجیل "برنابا "است که در آن بشارت‌های متعدد به ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله موجود است و از حیث استواری مضامین و مطالب، طرف قیاس با این اناجیل معروف (انجیل مرقس، متی، لوقا و یوحنا) نیست.

با این حال، تورات و انجیل فعلی هم که در دست یهود و نصاری است، حاوی بشارات متعدد به ظهور اسلام و حضرت رسول خاتم و ائمه طاهرین علیهم السلام است که علمای بزرگ تورات و انجیل شناس، این موارد را در کتاب‌هایی که به زبان فارسی و عربی و غیره نوشته‌اند، استخراج کرده و در تألیفات خود نوشته‌اند.

و علاوه بر آن، بعضی از بزرگان اهل کتاب؛ مثل "فخر الاسلام "مؤلف کتاب نفیس "انیس الاعلام "و مؤلفات ارزنده دیگر، پس از قبول اسلام پیرامون این موضوع، حقّ مطلب را در تحقیق و بررسی و اظهار و افشای حقّ ادا کرده‌اند.

ما در اینجا فقط در رابطه با تفسیر این آیه به بشارتی از تورات و بشارتی از زبور

اشاره می‌کنیم.

امّا تورات: در پاراش لخلخا (فصل ۱۷ از آیه ۲۰ از سفر تکوین) از قول خداوند جلیل به ابراهیم خلیل علیه السلام این‌گونه آمده است:

«ول یشما علی شمعتیخا هینه بیرختی اوتوو هربتی اوتوا بماد مادشنمعا سارنسیم یولد وان تتیو لغوی کادل».[۲۲۱]

مؤلّف "انیس الاعلام "علاوه بر این متن، متن این کلمات را از سریانی عتیق و از سریانی جدید و ترجمه عربی آن را از ترجمه طبع بیروت (س ۱۸۷۰) و ترجمه فارسی آن را از ترجمه طبع لندن (س ۱۸۹۵) آورده است و سخن را ادامه می‌دهد، تا اینجا که می‌گوید: چون معنی الفاظ را دانستی اکنون گوییم که خداوند جلیل پس از اینکه هفده بشارت به حضرت خلیل علیه السلام داد، چنان‌که در "پاراش "مذکور مسطور گشتند، حضرت ابراهیم بعد از استماع بشارت مذکور، ساجداً للّه‌به خاک درافتاد و تمنّا کرد کاش اسماعیل زنده می‌ماند؛ زیرا زندگانی او نزد من بهتر از هفده بشارت است.

پس خداوند عالم فرمود: دعای تو را در حقّ اسماعیل به اجابت رسانیدم، او را برکت داده و کثیر الاولاد قرار خواهیم داد و قبیله بزرگ که عبارت باشد از قبیله عرب، از صُلب او خواهد بود و او را بزرگ خواهم گردانید، به سبب اینکه محمّد صلی الله علیه و آله و دوازده امام از اوصیای ایشان را از صلب او پدید خواهیم آورد ....

امّا زبور داود- علی نبینا و آله و علیه السلام- در ترجمه فارسی زبور ۳۷ از مزامیر داود که چهل آیه است، چنین آمده است:

۹- زیرا که شریران منقطع می‌شوند؛ امّا متوکّلان به خداوند وارث زمین

خواهند شد.

۱۰- و حال اندک است که شریر نیست می‌شود که هرچند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد بود.

۱۱- امّا متواضعان وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذّذ خواهند شد.

۱۲- شریر به خلاف صادق افکار مذمومه می‌نماید و دندان‌های خویش را بر او می‌فشارد.

۱۳- خداوند به او متبسّم است؛ چون که می‌بیند که روز او می‌آید. ۱۴- شریران شمشیر را کشیدند و کمان را چلّه کردند، تا آنکه

مظلوم و مسکین را بیندازند و راست روان را بکشند.

۱۵- شمشیر ایشان بر دلشان فرو خواهد رفت و کمان‌های ایشان شکسته خواهد شد.

۱۶- کمی صدّیق از فراوانی شریران بسیار بهتر است.

۱۷- چون که بازوهای شریران شکسته می‌شود و خداوند صدّیقان را تکیه‌گاه است.

۱۸- خداوند روزهای صالحان را می‌داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد.

۱۹- زیرا متبرّکان خداوند وارث زمین خواهند شد؛ امّا ملعونان وی منقطع خواهند شد.

۲۳- زیرا خداوند عدالت را دوست می‌دارد و مقدسان خود را وا نمی‌گذارد، ابداً محفوظ می‌شوند در حالتی که ذرّیه شریران منقطع است.

۲۹- صدّیقان وارث زمین شده، ابداً در آن ساکن خواهند بود.

۳۰- دهان صدّیق به حکمت متکلم و زبانش به حکم گویا است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۴

۳۱- شریعت خدا در قلبش بوده، اقدامش نخواهد لغزید.[۲۲۲] چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید این بشارات کاملًا با آیه کریمه: «وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ ...» منطبق است، چنان‌که ظاهر این است که مراد از «صدیق» که در بشارت آیه ۳۱ مذکور شده و در آن آیه و آیه ۳۲ صفت آن بیان شده است، حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

علاوه بر این، در مزمور (۲۱) نیز بشاراتی هست که در انیس الاعلام (ج ۷، ص ۳۸۶ و ۳۸۷) متن اصل آن را با ترجمه فارسی آن طبق ترجمه فارسی طبع لندن (۱۸۹۵) آورده است.

اسرائیلیات

برای اینکه دعوت اسلام از وابستگی و التقاط و تحریف و تغییر مصون بماند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امّت را بر تمسّک به قرآن و عترت وصیت فرمود، امامان و رهبرانی از اهل بیتش که مؤیّد من عند اللّٰه و شناسنده مکتب او و روح دعوت و تفسیر قرآن و وصی او می‌باشند، هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تمام شؤون امتداد دادند و مرور زمان و علومی که از آنها ظاهر شده و ناتوانی دیگران از حلّ مشکلات و معضلات علمی نشان داد که این ارجاع و الزام امّت در رجوع به آنها، بر اساس واقعیت و صلاحیت و شایستگی آنها بود.

اگر امّت را از خطی که برای آنها معیّن شده بود، بیرون نمی‌کردند و مسیر رهبری را تغییر نمی‌دادند، به طور مسلّم هیچ‌گونه گمراهی و ضلالت و اختلافی برای دین پیشامد نمی‌کرد، مخصوصاً دینی مثل اسلام که خاتم ادیان است و قرن‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۵

و شاید هزارها سال و بالاخره تا این زمین و عالم تکلیف باقی است، باید باقی بماند، باید حجتی باشد تا مردم در اموری که در آن اختلاف می‌نمایند یا جاهل هستند و راهنمایی می‌خواهند و به راهنما نیاز دارند، به او رجوع نمایند. مثلًا وقتی در مفاد یک آیه از آیات قرآن مجید، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال عُقلایی باشد، باید در بین امّت یک نفر باشد احتمالی را که با واقع مطابق است و مراد از آیه شریفه است، از میان این همه احتمال معین کند. باید یک نفر باشد تا مثلًا حدّی را که باید بر سارق جاری شود، معین کند از کجای دست او و چه مقدارش باید قطع شود. و همچنین در موارد دیگر، باید کسی باشد که تفسیرش از کتاب خدا و سنّت پیغمبر، حجت و معتبر باشد و بر هر قول و رأی مقدّم شود؛ لذا از ابان بن تغلب نقل شده است که فرمود: شیعه آن کسی است که اگر تمام مردم به راهی رفته و در مسأله قولی داشته باشند و علی علیه السلام به راه دیگر رفته و قول دیگری داشته

باشد، راه علی علیه السلام و قول او را حقّ و صحیح می‌داند.[۲۲۳] متأسفانه پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسیر جریان امور امّت را تغییر دادند.

سیاستمدارانی که بر امور مسلمین تسلّط یافتند و زمام امور را به دست گرفتند، از یک سو خود فاقد صلاحیّت علمی بودند و از اینکه بتوانند پاسخ‌گوی مراجعات مردم در مسایل اسلامی باشند عاجز بودند و حتی در اداره امور سیاسی و سازمان‌بخشی و حل و فصل امور، نمی‌توانستند اعمال خود را با موازین شرعی توجیه نمایند و از سوی دیگر، باز بودن در خانه اهل بیت علیهم السلام و شناخته شدن آنها به عنوان یگانه مرجع علمی و هدایتی و پاسخ گو به مسایل اسلامی و تفسیر قرآن و بیان احکام، خلاف سیاست آنها و معارض با حکومتشان بود، از این جهت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۶

تصمیم گرفتند به عنوان اینکه قرآن مجید تنها مرجع است، از نقل احادیث و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کرده و عملًا قول و عمل آن حضرت و تأسّی به رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اعتبار ساقط کنند.[۲۲۴] با این کار از نقل احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام که در نتیجه منتهی به تزلزل سیاسی و سقوط حکومت آنها می‌شد، جلوگیری می‌کردند. با این وضع در بن بست عجیبی افتاده بودند؛ زیرا از یک سو علم و دانش باب علم پیغمبر، علی علیه السلام را نمی‌توانستند انکار کنند و در بسیاری از موارد به آن اعتراف می‌نمودند و از سوی دیگر، شناخت علی علیه السلام را از اسلام و اصالت تعریفات و توجیهات و ارشادات او را چنان‌که پیغمبر صلی الله علیه و آله حجت قرار داده و همگان را به پیروی از او مکلّف کرده بود، مخفی می‌کردند و تلاششان بر این بود که به تدریج مکتب اهل بیت علیهم السلام و شناخت اصیلی که آنان از اسلام داشتند، منزوی شود و نظام اسلام مخصوصاً در سیاست و اموال عمومی و بیت المال دگرگون گردد.

آنان تلاش می‌کردند سایر صحابه یا حدّ اقل چند تن از مشاهیر آنها را هم‌طراز علی علیه السلام قرار دهند؛ لذا وقتی هم که نقل حدیث آزاد شد و در مقام جمع‌آوری حدیث برآمدند، از احادیثی که علی علیه السلام روایت کرده جز تعداد کمی روایت نکردند، با آن سوابق طولانی و اختصاصی که علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت که از طفولیتش در آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت و از نخستین مرتبه‌ای که وحی بر پیغمبر نازل شد با پیغمبر بود، او همان شخصیتی است که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به او فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۷

«إِنَّکَ تَسْمَعُ ما أَسْمَعُ وَتَرى ما أرى إِلّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَلکِنَّکَ لَوَزِیرٌ»؛[۲۲۵]

«شما می‌شنوی آنچه که من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه که من می‌بینم، جز اینکه شما پیغمبر نیستی، لیکن وزیر هستی».

از آن همه سوابق علمی و ارتباط کامل معنوی و روحی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله که محتوایش می‌توانست تمام نیازمندی‌های این امّت را تا روز قیامت مرتفع سازد، اکثریت امّت مسلمان؛ بلکه دنیای بشریت را محروم ساختند؛ امّا از مثل عایشه که سیاست حکومت‌ها او را به واسطه موضع معارضی که با اهل بیت علیهم السلام و شخص شخیص خلیفه منصوص علی علیه السلام داشت، با اینکه بر سایر زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله برتری نداشت و بلکه با بعضی از آنها مانند امّ سلمه در حکمت و فهم و درک مسایل اسلامی و مانند زینب در التزام به اطاعت از دستورات پیغمبر قابل قیاس نبود و از مثل ابوهریره با آن سوابق سوء که کتاب ابوهریره و کتاب شیخ المضیره در معرفی او کافی است، با اینکه یک فرد عادی بیش نبود و مصاحبت عادی او با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از بیست و یک ماه نمی‌شود، احادیث بسیار روایت کرده‌اند که مورد بحث و سوء ظن محققان اهل سنّت واقع شده است.[۲۲۶] بدیهی است محققان و کسانی از اهل سنّت و شیعه که این مسایل را بررسی کرده و می‌نمایند، می‌فهمند سیاست در ساختن مکتب‌های معارض با مکتب حقّ اهل بیت علیهم السلام که پاسدار اصالت‌ها و ارزش‌های اسلام بوده و هست،

چه نقش بزرگ و خطرناکی را ایفا کرده است که ما در اینجا نمی‌خواهیم پیرامون این موضوع سخن را دنبال کنیم.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۸

شرح این هجران و این خون جگراین زمان بگذار تا وقت دگر
یکی از راه‌هایی که برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی مردم پیرامون مسایلی که در قرآن مجید مطرح است؛ مثل مبدأ خلقت، چگونگی آفرینش، تاریخ انبیا، تفسیر آیات متشابه و مسایل دیگری که انتخاب کردند، مراجعه به افرادی از یهود و نصاری بود که وارد اسلام شده بودند. با اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:
«لَوْ کانَ مُوسی حَیّاً لَما وَسَعَهُ إِلَّا اتّباعِی»؛
«اگر موسی زنده بود، جز پیروی از من راهی نداشت».
و آنان را در موارد متعددی از مراجعه به احبار یهود که اطلاعات مورد اعتمادی در اختیار نداشتند، نهی فرموده بود و با اینکه نقل احادیثی را که مسلمانان شخصاً از پیغمبر شنیده بودند، ممنوع ساخته بودند، به مثل «کعب الاحبار» مراجعه می‌کردند و به نقلیات بی‌مأخذ و بی‌مصدر آنها اعتماد می‌نمودند. از این جهت بازار خرافات و مسموعات و افسانه‌ها که بسا دروغ خلق الساعه هم بود، رواج یافت و در عصر عمر و عثمان و معاویه، کعب الاحبار یهودی یکی از افراد سرشناسی بود که دستگاه به اصطلاح خلافت به او ارج می‌گذارد و همان طور که عرض کردم، سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بلاواسطه نقل می‌شد، کنار گذارده و نقلیات " کعب الاحبار "را از قرن‌ها پیش بدون اینکه واسطه یا مصدر صحیحی در اختیار داشته باشد، قبول می‌کردند. کعب الاحبارها و وهب بن منبه‌ها وارد میدان شدند، و شد آنچه نباید بشود.
در این بین، یگانه نوری که در این تاریکی‌ها از پشت هزاران پرده سیاست و استکبار و استعباد می‌درخشید و اصالت معارف اسلام را تضمین می‌کرد و اسرائیلیّاتی را که وارد معارف اسلام کرده بودند، کنار می‌نهاد، نوری بود که از مکتب اهل بیت و مدرسه خاندان رسالت و ولایت پرتو افکن بوده و هست. این
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۹
مکتب که امتداد مکتب اسلام بود، علی رغم تمام فشارها و تحمّل تمام محرومیت‌ها و مظلومیت‌ها و استقبال از هرگونه خطر، توانست اسلام اصیل را به مردم برساند و از اینکه یهودیت و نصرانیت بتواند معارف اسلام را دگرگون و شناخت حقایق آن را دشوار سازد، جلوگیری نمود. اهل بیت علیهم السلام، این منابع یهودی و بیگانه را غیر معتبر اعلام کرده و در شناخت دین هرگونه مأخذی را که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌پیوندد، باطل شمردند.
اهل انصاف می‌دانند اگر این مکتب و این مدرسه اهل بیت و جهاد و تلاش ائمه علیهم السلام و اصحاب و روات احادیث و علوم آنها نبود، اسلام به عقاید باطل دیگران؛ مخصوصاً خرافات یهود آلوده شده بود و شریعت به گونه‌ای که کعب الاحبارها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و سایر جبابره می‌خواستند، جلوه می‌کرد.

شناسایی اسرائیلیات

با دقت‌ها و موشکافی‌ها و بررسی‌هایی که محدّثین بزرگ و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام در فرهنگ اسلامی به طور کلی و عموم دارند، شناسایی اسرائیلیات و عقایدی که از این رهگذر وارد اندیشه‌ها و کتاب‌های اسلامی به خصوص تفسیر و تاریخ شده است، برای آنان که اهل فن هستند، کار دشواری نیست. و به طور کلی اسرائیلیات را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:
۱- تواریخ و اندیشه‌هایی که با عقل و صریح یا ظاهر کتاب و سنّت مخالف است و معلوم است نسبت دادن آن به انبیای گذشته نیز

غلط و تهمت است؛ مانند عقاید "مجسّمه "و "مجبّره "یا نسبت دادن کفر و معصیت و بلکه کبیره به انبیا.

۲- تواریخ و اندیشه‌هایی که درستی یا نادرستی آنها معلوم نیست و فقط

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۰

مستند آن نقل امثال "کعب الاحبار "می‌باشد و مدرک اسلامی از قرآن و حدیث ندارد.

بدیهی است این گونه نقلیات بی‌اساس و غیر معتبر یا خلاف عقل و معیارهای اسلامی که بر اثر سوء سیاست زمامداران و یا اغراض بیگانگان و دسایس آنها در فرهنگ اسلام وارد شده، به هیچ وجه مورد اعتنا و اعتماد نیست و اسلام از آن منزّه است و بحمداللَّه کاملًا این نقلیات از احادیث و معارفی که اصالت اسلامی دارند، مشخص است.

روشنفکران عوضی و اسرائیلیات

در بین نویسندگان معاصر اهل سنّت، عدّه‌ای که خود را روشنفکر و متنوّر می‌شمارند، در برخی از معارف اسلام که با عالم غیب ارتباط دارد، مانند معجزات مادی، مددهای غیبی، اشراط ساعت، علایم قیامت و مسایلی که اصالت قرآنی دارند، تشکیک و تردید نموده؛ بلکه انکار می‌نمایند و برای اینکه خود را روشنفکر نشان بدهند، سرمایه‌ای غیر از این اظهارات تردیدآمیز ندارند. آنان می‌خواهند هرچه می‌توانند از ارزش غیبی دین بکاهند و مقامات پیامبران و ائمه علیهم السلام را نپذیرند و وحی و نزول ملائکه را در جنگ بدر و حوادث دیگر از این قبیل را به گونه‌ای که مادّی‌پسند شود و منکران خدا و قدرت و توانایی او هم قبول کنند، مطرح نمایند و انبیا را رجال ژنی و نابغه قلمداد کنند و با این مقوله و سخنان، در مسایل دین تصرفات و مداخلات ناروا می‌نمایند.

بدیهی است که این روشنفکری نیست؛ بلکه غربزدگی و مادّی‌گرایی است که متأسفانه بسیاری در اثر تلقینات سوء و ضعف عقیده و قلّت آشنایی با مبانی محکم اسلامی، به آن مبتلا شده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۱

این بیماری به نظر ما برای دعوت اسلام و برای عقاید اسلامی بسیار خطرناک است؛ زیرا در پوشش یک سلسله الفاظ مادّی‌گرایانه، دین را تحریف و مسخ می‌نمایند و مردم را از هسته مرکزی دین که ایمان به عالم غیب است، جدا می‌کنند و در این میان عذر بسیاری از اینها در ردّ یک سلسله حقایق اسرائیلیات است؛ یعنی هرچه را که عقل آنها از فهمش عاجز شود و هرچه را که وقوعش با مبانی مادّی بدیع و بعید دیدند، منکر شده و آن را اسرائیلیات می‌خوانند.

واقعاً جای تعجّب است، دیروز و در صدر اسلام با ترویج اسرائیلیات از نشر حقایق اسلامی جلوگیری می‌کردند، امروز بازماندگان همان‌ها به اسم ردّ اسرائیلیات حقایق مسلّمی را که بر حسب قرآن و حدیث معتبر ثابت است، انکار می‌نمایند و معیار اسرائیلیات بودن یک موضوع را، دور بودن از فهم مادّی‌گرای خود می‌دانند.

از جمله، همین مسأله مهدویت و علایم آن و نزول عیسی در آخرالزمان است که اخیراً مورد حمله این گروه شده و می‌خواهند با تهمت اسرائیلیات بودن، اصالت آن را که از هر جهت مسلّم است، انکار نمایند.

بدیهی است مسایلی مثل مسأله مهدویت هرگز با این‌گونه تهمت‌ها خدشه‌دار نخواهد شد.

به حکم قرآن کریم و وجدان، بشارت به "مصلح "و "منتظر آخرالزمان "در تورات و زبور وجود دارد و مسایل اسلامی دیگر مخصوصاً اموری که پایه و محور دعوت اسلام است، در دعوت انبیای گذشته نیز بوده است و اگر بنا باشد هر چیزی به اسم اینکه مورد قبول اهل کتاب است، ردّ شود، باید این افراد اصل وجود موسی و عیسی را نیز انکار کنند.

سابقه اصل عقیدتی یا حکم فرعی اسلامی در ادیان گذشته و وجود آن در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۲

تورات و انجیل فعلی، گواه حقّانیت آن است و به اسرائیلیات و آنچه مخالفان مکتب اهل بیت علیهم السلام- که مکتب اسلام راستین است- در فرهنگ اسلامی وارد کرده‌اند، ارتباط ندارد. این قرآن است که می‌فرماید:

«شَرَعَ لَکُم مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ»؛ [۲۲۷]

«خدا آیینی که برای مسلمین قرار داد، احکامی است که نوح را به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین خدا را برپا دارید و در دین اختلاف مکنید».

چنان‌که اگر یک امری اصالت اسلامی داشته باشد، نامأنوس بودن آن موجب صحّت انکار آن و اسرائیلیات بودن آن نیست". مهدویت "نیز اصالت اسلامی است و به قرآن و حدیث و اجماع مسلمین استناد دارد و اعتقاد مسلمانان به آن بر اساس این اصالت‌های اسلامی است که مسلمان نمی‌تواند آنها را ردّ کند. این مسأله با اسرائیلیات که فاقد اصالت اسلامی است، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد. این سخنان واهی ناشی از بی‌اطّلاعی و ناآگاهی در مسایل اسلامی است.

لذا علمای بزرگ اهل سنّت مانند "احمد شاکر "از معاصرین ما که تخصّصش در فنّ حدیث و شناخت آفات و علل آن مورد قبول عموم دانشمندان آنها است، در برابر این زمزمه‌های غرب زدگان و مادّی‌گرایان و مقلّدان "ابن خلدون "به پا خاسته، اصالت اسلامی این مسایل را اثبات نموده و نادرستی این گمان‌ها را آشکار ساخته و تردید و انکار در این اندیشه‌های اسلامی را که منتهی به ردّ فرمایش و بشارات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۳

حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و اعتبار احادیث صحیح و متواتر است، جریمه بزرگ شمرده‌اند.

سلیل ختم رسل، لطف ایزد داوردلیل کل سُبل، نور دیده حیدر

قوام عالم امکان، شه زمین و زمان‌محیط کون و مکان، پیشوای دین‌پرور

غیاث اکبر و اصغر، گشود هر مشکل‌پناه مهتر و کِه‌تر، امام نیک سِیَر

هو الصراط، هو الجنّهٔ، هو المیزانهو النعیم، هو الروضهٔ، هو الکوثر

صفای گلشن توحید و روضه تجریدبهای باغ جنان و نهال فیض ثمر

وجود او همه خیر است و فعل او همه فیض‌نمودِ او همه نور است و شخص او همه سر

مراد ز آیه نور و غرض ز نات بخیرکه خیر محض بود در وجود او مضمر

بزرگوار اماما پناه و ملجأ خلق‌تویی غیاث و تویی منجی و تویی یاور

تویی نهال برومند دوحه یس‌تویی خلاصه مقصد ز فاتحات سُور

تویی که از تو شود پر ز عدل و داد جهان‌ستم رود به عدم از تو در همه کشور

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۴

بیا که منتظران را به لب رسید نفس‌بیا و دین خدا را نجات ده ز خطر

شرر به جان زده بیداد دشمن اسلام‌به جان خصم زن آتش ز تیغ برق شرر

چه روزها که شد اندر فراق رویت شام‌چه شام‌ها که به امید وصل گشت سحر

نهم به راه تو تا چند دیده امیدنمود صبر من از حدّ انتظار گذر

به سر نیامده شام فراق و می‌ترسم‌که روز من شود از گردش سپهر بسر

سگی ز خیل سگان تو چون بود «صافی»سزا بود که مرانیش هیچ‌گاه ز در[۲۲۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۵

۵- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر آیات قرآن کریم

در قرآن مجید آیات متعددی است که دلالت دارند بر پیروزی، فلاح حزب اللّٰه و غلبه سپاه خدا.

مانند این آیات:

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۲۹]

«همانا حزب خدا پیروزمند است».

«أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛[۲۳۰]

«همانا حزب خدا رستگار است».

«وَإِنَّ جُندَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۳۱]

«همانا سپاه ما پیروزند».

چنان‌که آیاتی نیز دلالت دارند بر اینکه خدا پیامبران و مؤمنان را یاری می‌نماید، مثل این آیات:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۶

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلِينَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ»؛[۲۳۲]

«همانا عهد ما درباره بندگانی که به رسالت فرستادیم سبقت گرفته است که البته آنها بر کافران فتح و پیروزی یابند».

«إِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَياةِ الدُّنْيا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ»؛[۲۳۳]

«ما البته رسولان خود و اهل ایمان را در دنیا یاری می‌دهیم و روز قیامت هم که گواهان به شهادت برخیزند، به مقامات بهشتی پاداش می‌دهیم».

بدیهی است این یاری و پیروزی شامل موارد جزئی هم می‌شود؛ مثل مواقف و مشاهد بسیاری که خدای تعالی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را نصرت عطا فرمود، چنان‌که شامل پیروزی به حجّت و برهان و دلیل و بیان نیز می‌گردد؛ امّا معلوم است که مناسب کمال امتنان و لطف خدا، پیروزی و نصرت مطلق است که در زمینه وجود شرایط انجام خواهد شد. پیروزی‌های جزئی و محدود نیز در زمینه وجود شرایط حاصل می‌شود و بالاخره فرد اکمل و مصداق اتم پیروزی و نصرت، پیروزی و نصرت مطلق بر همه کفار و جنود ابلیسی است که نه حدّ زمانی آن را به پایانی محدود سازد و نه حدّ زمینی و جغرافیایی آن را مختص به یک منطقه نماید.

برطبق این آیات، در مقابله اهل حقّ با اهل باطل، غلبه نهایی باید با اهل حقّ باشد و به طور کامل مشمول نصرت الهی شوند.

آیاتی نیز دلالت دارند بر اینکه حقّ پایدار و باقی است و باطل از میان رفتنی است؛ مانند آیه ۱۷ سوره رعد که در آن باطل را به کفِ روی آب و حق را به آب و باران‌های سودمند تشبیه کرده است. و در سوره انفال می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۷

«وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَيَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ»؛[۲۳۴]

«خدای تعالی اراده کرده است که حقّ را به کلمات خود، حقّ نماید (آن را اظهار و اعلام و اثبات نماید) و دنباله کافران را قطع فرماید».

آیاتی نیز دلالت دارند بر اینکه اراده الهی به این تعلق گرفته و سنّتش بر این قرار یافته است که مستضعفان پیشوایان و وارثان زمین شوند و مستکبران و طاغوتیان نابود گردند.

مثل این دو آیه:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ* وَنُمَکّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ»؛[۲۳۵]

«و ما اراده کردیم که بر مستضعفین در آن سرزمین منّت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملك و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان و آنچه را که از آن ترسان بودند، بنمایانیم».

بدیهی است این اراده خدا عام بوده و اختصاص به قوم بنی اسرائیل که مستضعف شدند و فرعون و هامان که آنان را استضعاف کرده بودند، ندارد؛ بلکه همه مستضعفان مشمول این عنایت الهی هستند و این سنّت خدا است، لذا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است که فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۸

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلى وَلَدِها. وتلا عقیب ذلك: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ ...»؛[۲۳۶]

«دنیا بعد از خودداری و تمکین نداشتنش از ما، منقاد و مطیع و راه ما خواهد شد؛ مانند ناقه سرکش که نسبت به بچّه خود پذیرایی و عطوفت دارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ونرید أن نمنّ على الذین ...»».

بدیهی است این فرمایش به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد.

بعضی آیات نیز دلالت دارند بر اینکه خلافت ارض به مؤمنین و کسانی که اعمال صالح دارند، خواهد رسید و دینشان که خدا برای آنها پسندیده است، در زمین استقرار خواهد یافت و بیم و ترسشان به امن و استراحت خاطر تبدیل خواهد شد.

مثل این آیه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضى لَهُمْ وَلَیُبَدّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً».[۲۳۷]

و آیاتی نیز متضمّن این بشارت هستند که اسلام بر سایر ادیان از جهت مایه و دستور و اصول و فروع و احکام و نظامات، به حکم «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» کامل است، از جهت اجرا و عمل و گسترش یافتن در تمام جهان نیز کامل خواهد گشت و خدا آن را اتمام خواهد فرمود، مانند این آیات:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۹

«یُرِیدُونَ أَن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَیَأْبَى اللَّهُ إِلّا أَن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ* هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدّینِ کُلّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»؛[۲۳۸]

«کافران می‌خواهند نور خدا را با نفس تیره خود خاموش کنند و خدا نگذارد تا آنکه نور خدا را به حدّ اعلای کمال رساند هرچند کافران ناراضی باشند* اوست خدایی که رسولش را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همه ادیان عالم برتری دهد، هرچند کافران و مشرکان ناراضی باشند».

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدّینِ کُلّهِ وَکَفى بِاللَّهِ شَهِیداً»؛[۲۳۹]

«او خدایی است که رسول خود را با قرآن و دین حقّ فرستاد تا او را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و بر حقیقت این سخن، گواهی خدا کافی است».

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ* هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ ...»؛[۲۴۰]
«کافران می‌خواهند تا نور خدا را با گفتار باطل و طعن مسخره خاموش کند؛ امّا خدا نور خود را تمام و کامل خواهد کرد هرچند کافران خوش ندارند* او است خدایی که رسولش را (برای هدایت مردم و ابلاغ دین) فرستاد ...».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۰

این آیات و آیات متعدد دیگر علاوه بر آنکه بر استقرار دین خدا در سراسر زمین و آینده درخشان عالم دلالت دارند، برحسب معتبرترین مدارک و تفاسیر و احادیث، به تحول بی‌سابقه و بی‌نظیر و انقلابی که به رهبری و قیام حضرت مهدی اهل بیت و امام منتظر و موعود انجام خواهد گرفت، تفسیر شده است.

تعداد زیادی از این احادیث در کتاب‌های اهل سنّت روایت شده، مثل کتاب "شواهد التنزیل "حاکم حسکانی که در آن دویست و ده آیه از آیاتی را که در شأن اهل بیت نازل شده جمع‌آوری کرده و متجاوز از هزار و صد و شصت روایت در رابطه با این موضوع روایت نموده است.[۲۴۱] و از جمله محدثین نامدار و علمای بزرگ، سیّد هاشم بحرانی در جمع آوری آیاتی که مربوط به حضرت مهدی- سلام اللَّه علیه- است کتابی به نام "المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجهٔ "تألیف کرده است. وی در این کتاب متجاوز از یک‌صد آیه را با احادیثی که در تفسیر هر یک وارد شده، ذکر فرموده است.

بنابراین اصالت قرآنی عقیده به مهدویت نیز با توجّه به این آیات و دقت در مضامین آنها و کتاب‌های تفسیر و احادیثی که در تفسیر این آیات وارد شده، ثابت و غیر قابل انکار است.

ای از درت بهشت برین کمتر آیتی کوثر ز خاک مقدم پاکت روایتی
والشمس ز آفتاب جمال تو پرتویو اللیل از سیاهی مویت کنایتی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۱

اعجاز موسوی ز کمال تو شمه‌ایانفاس عیسوی ز لبان تو آیتی
ای عدل ایزدی فکن از رخ حجاب راکز عدل و داد نیست اثر جز حکایتی
چشم امید ما به تو ای رحمت خدا استبر بندگان خاک درت کن عنایتی
ماییم و ظلّ رایت لطف عمیم توفردا که هر کسی برود زیر رایتی
گر عاجزم ز مدح تو هرگز شگفت نیستمن ذرّه و تو مهر سپهر هدایتی [۲۴۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۲

۶- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر

اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر در نهایت وضوح است؛ زیرا کتاب‌های حدیث و صحاح و جوامع و سنن و مسانید و اصول شیعه و اهل سنّت که در آنها احادیث مربوط به این موضوع ضبط و روایت شده است، از حدّ احصا و شمارش خارج است و همچنین در کتاب‌های دیگر که در سایر رشته‌های علوم اسلامی تألیف شده، مثل تاریخ و لغت و حدیث و رجال و تراجم و عقاید و کلام و حتی شعر و ادب و شرح قصاید و اشعار معروف، که علمای فنون مختلف به این احادیث استناد کرده و پیرامون شرح و مضامین آنها اظهار نظر نموده‌اند.

از عصر رسالت تا زمان ما، صحابه حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سپس تابعین و تابعین تابعین و سایر طبقات روات، این احادیث را روایت نموده‌اند.

بسیاری از این احادیث بالخصوص و بالانفراد به واسطه شواهد و مؤیداتی که حدیث شناسان ماهر به آن اعتماد دارند، در نهایت صحّت و اعتبار می‌باشند و به مضمون آنها یقین حاصل می‌شود و علاوه بر این در مسایل مهم مربوط به مهدویت مثل معرفی شخص حضرت مهدی علیه السلام و برنامه‌های مهم انقلابی و اسلامی ایشان،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۳

این احادیث در حدّ تواتر و بالاتر می‌باشند؛ یعنی در هریک از اوصاف معروف و مشهور حضرت مهدی علیه السلام، حدیث و روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آن‌قدر زیاد است که قطع نظر از مقام وثاقت و صداقت و امانت روایت کنندگان، احتمال تبانی آنها بر دروغ و جعل این احادیث عقلایی نیست.

موضوع مهدویت، خود یک موضوعی است که علما و محدثین بزرگ پیرامون آن و جمع احادیث آن صدها کتاب نوشته‌اند که خواننده عزیز می‌تواند برای اینکه تا حدودی از نام کتاب‌های اهل سنّت و مؤلفان آنها که احادیث مهدی را روایت کرده‌اند و کتاب‌هایی که در این موضوع به طور مستقل تألیف نموده‌اند و اسامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که بشارات مهدی را از آن حضرت روایت کرده‌اند، آگاه شود، به مقدمه کتاب "نجم الثاقب "مرحوم محدث نوری و کتاب "نوید امن و امان["۲۴۳] و" منتخب الاثر "تألیف نگارنده رجوع فرماید.

ای غایب از نظر به منّت گر گذر شودشام بلا و غصه و اندوه سحر شود

ترسم که در فراق تو عمرم به سر شودعشقت نه سرسری است که از سر به‌در شود

مهرت نه عارضی است که جای دیگر شود

دیری است من به روی چو ماه تو مایلم‌گرچه تو نور پاکی و من مشتی از گِلم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۴

من رشته هوای تو ای دوست نگسلم‌عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان به‌در شود

در پرده چند روی فرح زا کنی نهان‌باز آی تا به مرده درآید دیگر روان

از بهر آنکه روی تو می‌بینم دمی عیان‌از هر کنار تیر دعا کرده‌ام روان

شاید کزین میانه یکی کارگر شود[۲۴۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۵

۷- اصالت مهدویت از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنّت

اهل سنّت و شیعه در طی اعصار و مرور قرن‌ها، همه بر این اتفاق داشته و دارند که در آخرالزمان یک نفر از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی و فاطمه علیها السلام که صفات و علاماتش در احادیث مذکور است، در هنگامی که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد ظهور نماید و جهان را پر از عدل و داد کند، همه او را هم نام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ملقب به مهدی معرفی نموده‌اند و همه اتفاق دارند بر اینکه تا او ظهور نکند، سیر این عالم و این جامعه بشری به پایان نخواهد رسید و تا این

دادگستر بزرگ و رهبر حکومت عدل جهانی قیام نکرده است، بشر باید منتظر ظهور او باشد و بداند که جهان محکوم ظلم ستمگران و فساد اهریمنان نیست و سرانجام همه تباهی‌ها و نگرانی‌ها به راحتی و امنیت و آسایش مبدل می‌شود و مستکبرین و مفسدین ریشه‌کن می‌گردند.

همه چشم به راهند. و همه منتظرند.

چنان‌که از مصادر معتبر تاریخ و حدیث استفاده می‌شود، در تمام اعصار، این یک عقیده عمومی امّت اسلام بوده است و همه بر آن اتفاق داشته‌اند و لذا مدّعیان دروغین مهدویت را به اینکه واجد صفات و نشانی‌های مهدی موعود نیستند، رد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۶

می‌کردند و هرگز در مقام ردّ آنها، صحّت اصل و اساس این عقیده را منکر نمی‌شدند.

و خلاصه اتفاق مسلمین بر اصل ظهور مهدی علیه السلام و برخی از خصوصیات و خصایص آن حضرت همیشه مورد قبول بوده و علمای بزرگ اهل سنّت هم آن را مورد تصریح و تأکید قرار داده‌اند.[۲۴۵] و به قول دانشمند بزرگ و معاصر اهل سنّت "،شیخ علی ناصف "در کتاب "غایة المأمول، "همه (سلفا و خلفا) بر این عقیده بوده و هستند.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست‌منّت خاک درت بر بصری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولیک‌بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۷

۸- اصالت مهدویت از جهت معجزات و کرامات

اشاره

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ»؛[۲۴۶]

«همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزه فرستادیم».

معجزات و خوارق عادات در اثبات نبوّت انبیا و صدق خبرهایی که از عالم غیب و وحی الهی می‌دهند، مستندی عام و دلیلی همگانی است که هیچ پیامبری بدون معجزه نبوده است.

راجع به معجزات انبیا و اقسام آن در کتاب‌ها توضیحات کافی داده شده و در نوشته‌های این حقیر نیز از جهات متعدد و با توجّه به اندیشه‌ها و ارایی که اخیراً مطرح شده، بیانات جالب و مفیدی هست.

در قرآن مجید به این مسأله در آیات متعدد تصریح شده است.

مسأله دیگر بعد از قبول معجزات انبیا، معجزاتی است که از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر است که خواه آنها را معجزه بگویند یا معجزه را فقط بر خوارق عاداتی که از انبیا صادر شده اطلاق کنند و خوارق عاداتی را که از ائمه علیهم السلام و دیگر بندگان خاص خدا صادر شده، کرامت بگویند. این نیز یک مسأله واقع شده‌ای است که تواریخ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۸

معتبر و روایات مسند و صحیح که از حدّ تواتر خارج است، آن را اثبات نموده است و مثل سایر پدیده‌ها و حوادث، انسان باید آنها را قبول کند؛ چون انکار آنها انکار واقعیات است و با انکار وجود صاحب این کرامات مساوی است، هرچند نمی‌توان معجزات و کرامات انبیا و اولیا را با معلومات تجربی و علل مادّی توجیه و تفسیر کرد؛ امّا باید واقعیت آنها را که محسوس بشر بوده و هست

باور نمود.

ما در همین عصر خودمان، حکایات و جریان‌های مهمی را به چشم خود دیـده یا از افراد امین و راستگو شنیده‌ایم که در اثر دعا یا توسّـل به یکی از چهارده معصوم علیهم السـلام و فرزنـدان آن بزرگواران مثـل حضـرت زینب و حضـرت معصومه علیهـا السـلام، بیمارانی که بیماری‌های شدیـد داشته‌اند شفا یافته و حاجت‌های مهم آنان به اذن خـدا برآورده شـده است که جز به خرق عادت و کرامت و عنایت غیبی، توجیه آن امکان پذیر نیست.

نه حسی که این معجزات را دیده است، می‌توان به اشتباه متهم کرد و نه نقل‌ها و خبرهایی که این معجزات را خبر می‌دهند، می‌توان به دروغ گویی متهم ساخت.

بنـابراین هیـچ گونه نقطه ابهـام و زمینه ناباوری در وقایعی که به طور خارق عادت اتفاق افتاده و معجزه نامیـده می‌شود نیست، غیر از اینکه معجزه و خارق عادت است و ما نمی‌توانیم آن را به علّت مادّی مستند کنیم؛ امّا این نتوانستن و نداشتن علّت مادی اصل یک پدیده را نفی نمی‌نماید.

معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام

پیرامون معجزات حضـرت صـاحب الزمـان- عجـل اللّه تعـالی فرجه- بایـد دانست که وجود ایشان و خصایص و خصوصـیاتی که از ایشان ظاهر شده و ظاهر خواهد شد، یکی از نمونه‌های بی‌نظیر قدرت و توانایی خداوند متعال است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۹

قـدرت خداونـد در طی دوره‌هـای مختلف حیـات ایشـان همواره در تجلّی بوده و هست و ثـابت می‌کنـد که فقط نبایـد به معیارهای مادّی تکیه کرد؛ زیرا بیشتر افراد چون پدیـده‌ها را با آن می‌سـنجند و مسـببات و معلولات را پس از اسـباب و علل مادّی می‌بینند، از خالق اسباب و جاعل علل غافل می‌شوند و شناختشان محدود می‌گردد. این اظهار قدرت‌ها که وجود نبی و ولیّ مظهر آن می‌شود و حساب‌های مادّی را باطل می‌سازد.

بـدیهی است مقصود این نیست که فقط خـدا با این پدیـده‌ها شـناخته می‌شود؛ زیرا همان پدیده‌هایی که علل مادّی دارند، نیز دلایل قـدرت خـدا و علم و حکمت او می‌باشـند و همه، آیات حقّ و کلمات حقّ‌اند؛ امّا هر کدام از پدیده‌ها به گونه‌ای معرفت ما را کامل می‌نمایند که در این نوشته مجال شرح این مسایل که با الهیات ارتباط دارد، نیست.

حاصـل این است که: وجود امـام زمـان- ارواحنـا فـداه- آیت عظمـا و کلمه کبرای الهی است و چنـان‌که مجموع عـالم بـدون اینکه نظیری داشـته باشـد یا بشـر سابقه و انسـی به غیر آن داشته باشـد، آیت و نشانه منحصـر به فرد خدا است که در آن میلیاردها و صـد هزاران میلیارد و هرچه رقم و عدد و مافوق آن است، آیت خدا است، وجود امام زمان علیه السلام نیز آیه و کلمه خدا است، اگرچه از بعضـی جهات و نواحی منحصر به فرد می‌باشـد، جای تعجب و استبعاد نیست. این قـدرت خـدا است که ما را به تهلیل و تکبیر و تسبیح و تنزیه او وا می‌دارد:

«فَسُبْحانَ الَّذی جَعَلَ أَوْلِيَآءَهُ الْأَدِلَّةَ الْباهِرَةَ عَلی وُجُودِهِ وَمُظْهِرِينَ لِأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَعِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ وَاصْطَفاهُمْ لِغَيْبِهِ وَارْتَضاهُمْ لِسِرِّهِ وَجَعَلَهُمْ خُلَفائَهُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۰

فِی خَلْقِهِ».[۲۴۷]

انواع معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام

برای اینکه بررسی و مطالعه معجزات آن حضرت تا حدّی آسان باشد، آنها را به ملاحظه زمان صدور آن بر سه نوع تقسیم کرده‌اند:
اوّل: معجزات بسیاری است که از آن حضرت، از هنگام ولادت (سال ۲۵۵) تا زمان رحلت حضرت امام حسن عسکری (سال ۲۶۰)، ظاهر شد.
دوم: معجزاتی است که پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تا سال ۳۲۹- که سال آخر غیبت صغری است- از آن حضرت صادر شده است.
در این دو دوره معجزات بسیاری از حضرت بقیّهٔ اللَّه- ارواح العالمین له الفداء- ظاهر شد. هرکس بخواهد بر تعدادی از این معجزات که در حدّ تواتر و بالاتر از تواتر است، مطّلع شود، مراجعه کند به کتاب مستطاب بحارالانوار (جلد ۱۳) و ترجمه‌های آن و باب ششم کتاب نجم الثاقب محدّث نوری- ایشان علاوه بر معجزاتی که در بحار نقل شده، چهل معجزه که مصادر و مآخذشان در نزد علّامه مجلسی نبوده یا از نقل آن غفلت شده است.- از مصادر مشهور و معتبر نقل کرده‌اند که از این مصادر و مآخذ و همچنین مصادری که در اختیار علّامه مجلسی بوده و همه یا اکثر آن، هم اکنون در اختیار ما است، قدمت سابقه ضبط این معجزات در کتاب‌هایی که از همان عصر غیبت صغری شروع شد، معلوم می‌شود.
سوم: معجزاتی است که در عصر غیبت کبری یعنی از سال ۳۲۹ تا تاریخ نگارش این رساله، و هنوز نیز ادامه دارد، از آن امام بزرگوار- روحی فداه- صادر شده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۱

است.
این معجزات نیز از حدّ تواتر گذشته است به علاوه، بعضی از آنها به تنهایی موجب یقین می‌شود، مانند معجزه‌ای که در شفای اسماعیل هرقلی از آن حضرت ظاهر شد که صاحب "کشف الغمّه "نیز آن را از شمس الدین محمّد هرقلی، پسر اسماعیل و گروهی از مردم مورد وثوق نقل کرده است. این ماجرا چنان اهمّیت و شهرت یافت که وزیر خلیفه او را احضار کرد و در پیرامون صحّت آن داستان تحقیق نمود و بعد هم "مستنصر باللَّه "خلیفه عباسی او را به ملاقات با خود خواند، و معجزات دیگر که در ضمن حکایات شرف‌یابی‌ها و توسّلات به آن حضرت در باب هفتم "نجم الثاقب "و در جلد ۱۳ "بحارالانوار "و "جنهٔ المأوی "و "کشف الاستار "و "دارالسلام عراقی "و کتاب‌های دیگر روایت شده است و چون بنابر اختصار است به چند معجزه که در عصر خودمان اتفاق افتاده است، اکتفا می‌کنیم:
اوّل: مرحوم عالم جلیل القدر حجهٔ الاسلام و المسلمین آقا امام سدهی از اخیار علما و معروف به تقوا و سداد و مورد وثوق مرجع بزرگ شیعه و مجدد آثار اهل بیت علیهم السلام، استاذنا الأعظم آیت اللَّه بروجردی قدس سره بود، پس ایشان را برای تأسیس حوزه علمیه در باختران (کرمانشاه سابق) و افتتاح مدرسه‌ای که به امر ایشان در آن شهر بنا شد، اعزام فرمود و علاوه بر این شخصاً هم با ایشان از موقعی که در نجف اشرف، در بحث فقیه بزرگ مرحوم آیت اللَّه شیخ محمّدکاظم شیرازی- رحمهٔ اللَّه علیه- شرکت داشتیم، سابقه آشنایی و اخلاص داشتم.
حکایت تشرّف شیخ محمّد کوفی را که معروف و مشهور است و بدون واسطه از او شنیده بود، برای حقیر نقل کرد و من برای اینکه مدرک کتبی از ایشان داشته باشم، خواهش کردم حکایت را برایم مرقوم فرمایند، آن مرحوم- که خدای تعالی با اجداد طاهرینش محشور فرماید- پذیرفت و حکایت را به خط خودشان که اکنون در نزد من موجود است، مرقوم داشت که عین الفاظ و عبارات ایشان را در اینجا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۲

نقل می‌نمایم:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم. جناب آقای شیخ محمّد کوفی که به زهد و تقوا و صلاح بین خواص علما و فضلای نجف اشرف معروف بود، و ملتزم بود لیالی و ایام جمعات به نجف مشرف شود. چون قضیه تشرّف ایشان را خدمت حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه- از بعض علما شنیده بودم، یک روز جمعه در مدرسه صدر نجف اشرف، در حجره یکی از آقایان رفقا خدمت ایشان رسیدم و استدعا کردم شرح تشرّف را از زبان خودشان بشنوم. آنچه در نظرم مانده، مضمون فرمایش ایشان از قرار ذیل است:

فرمود: با پدرم به مکه معظمه مشرف شدم، فقط یک شتر داشتیم که پدرم سوار بود و من پیاده ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت به سماوه رسیدیم، استری (قاطر) از اشخاصی که شغلشان جنازه‌کشی بین سماوه و نجف بود، از شخص سنّی تا نجف اجاره کردیم؛ چون شتر کندی می‌کرد و گاهی می‌خوابید و به زحمت او را بلند می‌کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر از سماوه حرکت کردیم، در بین راه چون اغلب نقاط گلزار و باتلاق بود، شتر همیشه مسافتی عقب می‌افتاد. به خشونت و درشت‌گویی مکاری ۲۴۸] سنّی مبتلا بودم تا اینکه برخوردیم به جایی که گِل زیاد بود، شتر خوابید و دیگر هرچه کردیم برنخاست، در اثر تعقیب در بلند کردن، لباس‌هایم گل آلود شد و فایده نکرد. ناچار مکاری هم توقف کرد تا لباس‌هایم را در آبی که آنجا بود، بشویم. من برای برهنه شدن و شستن لباس، از آنها کمی فاصله گرفتم و فوق العاده مضطرب و حیران بودم که عاقبت این کار به کجا می‌رسد و آن وادی از جهت قُطّاع الطریق هم خطرناک بود. ناچار متوسل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۳

شدم به ولیّ عصر- ارواحنا فداه- بیابان همواره تا حدّ بصر احدی پیدا نبود، ناگهان دیدم جوانی نزدیک من پیدا شده که به سیدمهدی پسر سیدحسین کربلایی شباهت داشت (نظرم نیست که فرمود دو نفر بودند یا همان یک نفر و نظرم نیست کدام سبقت به سلام کردیم) عرض کردم: نامت چیست؟

فرمود: سیدمهدی.

عرض کردم: ابن سیدحسین؟

فرمود: نه ابن سیدحسن.

عرض کردم: از کجا می‌آیی؟

فرمود: از خضیر (چون مقامی در آن بیابان بود به عنوان مقام خضر علیه السلام، من خیال کردم می‌فرماید از آن مقام آمدم).

فرمود: چرا اینجا توقف کرده‌ای؟

شرح خوابیدن شتر و بیچارگی خود را عرض کردم. تشریف برد نزد شتر دیدم تا دست روی سر او گذارد، شتر برخاست ایستاد و آن حضرت با آن صحبت می‌فرماید و با انگشت سبابه، طرف چپ و راست را به شتر نشان می‌دهد. بعد تشریف آورد نزد من و فرمود: دیگر چه کار داری؟ عرض کردم: حوایجی دارم؛ ولی فعلًا با این حال اضطراب و نگرانی نمی‌توانم عرض کنم. جایی را معین فرمایید تا با حواس جمع مشرف شده عرض کنم. فرمود: مسجد سهله، یک لحظه از نظرم غایب شد. آمدم نزد پدرم گفتم: این شخص که با من صحبت می‌کرد، کدام طرف رفت؟

(می‌خواستم بفهمم اینها هم حضرت را دیده‌اند یا نه).

گفتند: احدی اینجا نیامد و تا چشم کار می‌کند، بیابان پیدا است.

گفتم: سوار شوید برویم.

گفتند: شتر را چه می‌کنی؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۴

گفتم: امرش با من است.

سوار شدند، من هم سوار شتر شدم، شتر جلو افتاد و به عجله می‌رفت، مسافتی از آنها جلو افتاد. مکاری صدا زد: ما با این سرعت نمی‌توانیم بیاییم. غرض قضیه بر عکس سابق شد، مکاری تعجّب‌کنان گفت: چه شد این شتر همان شتر است و راه همان راه؟

گفتم: سرّی است در این امر.

ناگهان نهر بزرگی سر راه پیدا شد، من باز متحیّر شدم که با این آب چه کنیم؟! پس دیدم شتر رفت میان نهر و متّصل به طرف راست و چپ می‌رفت. مکاری و پدرم لب آب رسیدند، فریاد زدند: کجا می‌روی غرق می‌شوی، این آب قابل عبور نیست. چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می‌روم و طوری هم نیست، جرأت کردند.

گفتم: از این راهی که شتر می‌رود به طرف چپ و راست همان‌طور بیایید. آنها هم آمدند و به سلامت از آب عبور کردیم. من متذکّر شدم آن وقتی که حضرت انگشت سبابه به طرف راست و چپ حرکت می‌داد، این آب را اشاره می‌فرمود.

خلاصه آمدیم، شب وارد شدیم بر جمعی کوچ‌نشین، آنجا منزل کردیم. همه آنها با تعجب از ما می‌پرسیدند: از کجا می‌آیید؟

گفتیم: از سماوه.

گفتند: پل خراب شده و راهی نیست مگر کسی با طرّاده از این آب عبور کند.

و از همه بیشتر مکاری متحیّر مانده بود، گفت: بگو بدانم چه سرّی در این کار بود؟

گفتم: من آنجا که شتر خوابید، به امام دوازدهم شیعیان متوسل شدم، آن حضرت تشریف آورد و این مشکلات را حلّ نمود (نظرم نیست که گفت: او و آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۵

جماعت مستبصر شدند یا نه).

غرض، به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف، باز شتر خوابید.

سرم را نزدیک گوش او بردم، گفتم: تو مأموری ما را به کوفه برسانی. تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه ادامه داد. در کوفه جلوی خانه زانو به زمین زد. من هم او را نه فروختم و نه کشتم تا مرد. روزها در بیابان کوفه به چرا می‌رفت و شب‌ها در خانه می‌خوابید.

بعد به ایشان عرض کردم: در مسجد سهله خدمت آن بزرگوار مشرف شدید؟

فرمود: بلی. ولی در گفتن شرح او مجاز نیستم. ملتمس دعا هستم.

دوم: معجزه شفا یافتن همسر محترمه عالم جلیل و فاضل بزرگوار، جناب آقای آقا شیخ محمّد متقی همدانی- سلمه اللَّه تعالی- است که از فضلای همدانی حوزه علمیه قم و به تقوا و طهارت نفس معروف، و خود این جانب سال‌ها است ایشان را به دیانت و اخلاق حمیده می‌شناسم. چندی پیش این معجزه را شفاهاً و سپس کتباً برای حقیر مرقوم داشته بودند. چون فراموشم شده که آن نوشته را کجا گذاشته‌ام، مجدداً از ایشان خواستم و ایشان هم فتوکپی شرحی را که در آخر کتاب مستطاب نجم الثاقب نوشته‌اند، فرستادند که عین متن آن در اینجا نقل می‌شود:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم، الحمدللَّه ربّ العالمین، والصلاهٔ والسلام علی محمّد وآله الطاهرین، ولعنهٔ اللَّه علی أعدائهم وظالمیهم ومنکری فضائلهم ومناقبهم إلی قیام یوم الدین، آمین ربّ العالمین.

مناسب دیدم توسلی را که به حضرت بقیهٔ اللَّه فی الارضین حجهٔ بن الحسن العسکری نموده و توجهی که آن جناب فرمودند، ذکر نمایم؛ چون موضوع کتاب در اثبات وجود آن حضرت است از طریق معجزات و خرق عادات.

روز دوشنبه هجدهم ماه صفر سال ۱۳۹۷ حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۶

و صدها نفر دیگر را نگران نمود؛ یعنی همسر این‌جانب (محمّد متّقی همدانی) در اثر دو سال غم و اندوه و گریه و زاری از داغ دو جوان خود که در یک لحظه در کوه‌های شمیران جان سپردند، در این روز مبتلا به سکته ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول به معالجه و مداوا شدیم؛ ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکته، شب جمعه تقریباً ساعت یازده رفتم در غرفه خود استراحت کنم، پس از تلاوت چند آیه از کلام اللَّه و خواندن دعایی مختصر از دعاهای شب جمعه از خداوند تعالی خواستم که امام زمان حجهٔ بن الحسن- صلوات اللَّه علیه و علی آبائه المعصومین- را مأذون فرماید که به داد ما برسد و جهت اینکه متوسل به آن بزرگوار شدم و از خداوند- تبارک و تعالی- مستقیماً حاجت خود را نخواستم، این بود که تقریباً یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می‌کرد که قصه‌ها و داستان‌های کسانی که مورد عنایت حضرت بقیهٔ اللَّه- روحی و ارواح العالمین له الفداء- قرار گرفته و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده‌اند، را برای او بخوانم، من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب نجم الثاقب حاجی نوری را برای او خواندم.

در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر، چرا متوسل به حجت منتظر امام ثانی‌عشر- علیه سلام اللَّه الملک الاکبر- نشوم، لذا همان طور که در بالا تذکّر دادم، حدود ساعت یازده شب به آن بزرگوار متوسّل شدم و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم، ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم، ناگاه احساس کردم از اطاق پایین که مریض سکته کرده ما آنجا بود، صدای همهمه می‌آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند. ساعت پنج و نیم که آن روزها اوّل اذان صبح بود به قصد وضو آمدم پایین، دیدم صبیه بزرگم که معمولًا در این وقت در خواب بود، بیدار و غرق در نشاط و سرور است. تا چشمش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۷

به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم؟

گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهرم یا برادرم از همدان آمده‌اند.

گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند، گفتم: کی شفا داد؟

گفت: مادرم چهار ساعت بعد از نیمه شب با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد؛ چون برای مراقبت مریض دختر و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را برای معالجه به تهران ببرند، این سه نفر در اطاق مریض بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه که می‌گفت: برخیزید آقا را بدرقه کنید! برخیزید آقا را بدرقه کنید. می‌بیند تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود نمی‌توانست حرکت کند، از جا می‌پرد دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش که مراقب حال مادر بود، در اثر سر و صدای مادر- که آقا را بدرقه کنید- بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود تا ببیند که مادرش کجا می‌رود، دم درب حیاط مریضه به خود می‌آید؛ ولی نمی‌تواند باور کند که خودش تا اینجا آمده. از دخترش زهرا می‌پرسد: زهرا! من خواب می‌بینم یا بیدارم؟

دخترش پاسخ می‌دهد: مادرجان! تو را شفا دادند. آقا کجا بود که می‌گفتی آقا را بدرقه کنید! ما کسی را ندیدیم؟

مادر می‌گوید: آقای بزرگواری در زیّ اهل علم، سیّد عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود به بالین من آمد گفت: برخیز خدا تو را شفا داد.

گفتم: نمی‌توانم برخیزم.

با لحنی تندتر فرمود: شفا یافتی برخیز.

من از مهابت آن بزرگوار برخاستم.

فرمود: تو شفا یافتی دیگر دوا نخور و گریه هم مکن.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۸

و چون خواست از اطاق بیرون رود، من شما را بیدار کردم که او را بدرقه کنید.

ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمد اللّٰه تعالی پس از این توجّه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت و چشم راستش که در اثر سکته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز که اصلًا میل به غذا نداشت، در همان لحظه گفت: گرسنه‌ام برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود، به او دادند. با کمال میل تناول نمود. رنگ رویش به جا آمد و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد و ضمناً خانم مذکوره از پنج سال قبل رماتیسم داشت، از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت با آنکه اطبا نتوانسته بودند معالجه کنند.

ناگفته نماند: در ایام فاطمیه، مجلسی به عنوان شکرانه این نعمت عظیم در منزل منعقد کردیم. جناب آقای دکتر دانشور که یکی از دکترهای معالج این بانو بود، شفا یافتن او را برایش شرح دادم، دکتر اظهار فرمود: آن مرض سکته که من دیدم از راه عادی قابل معالجه نبود مگر آنکه از طریق خرق عادت و اعجاز شفا یابد.

الحمدللّٰه رب العالمین و صلی اللّٰه علی محمّد و آله المعصومین لاسیما امام العصر و ناموس الدهر، قطب دایره امکان، سرور و سالار انس و جان، صاحب زمین و زمان، مالک رقاب جهانیان، حجهٔ بن الحسن العسکری- صلوات اللّٰه و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین الی قیام یوم الدین- ابن محمّد تقی متقی همدانی».

سوم: حکایت بسیار عجیب تشرف عالم جلیل و سید بزرگوار، مرحوم آقا سیّد حسین حائری است و مرحوم عالم فاضل زاهد، صاحب تألیفات بسیار، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی آن را در کتاب "العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب العصر و الزمان علیه السلام "نقل فرموده و بعضی دیگر از بزرگان و موثّقین از او نقل نموده‌اند. چون حکایت مفصل و طولانی است، سفارش می‌شود که علاقه‌مندان به آن کتاب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۹

مراجعه نمایند. علّامه نهاوندی مذکور صاحب مکاشفه مهمّی است که بر عظمت مقام استاد ما مرحوم زعیم عالی‌قدر آیت اللّٰه بروجردی قدس سره و اینکه مشمول عنایات غیبی و توجهات ائمه علیهم السلام بوده‌اند، دارد، چنان‌که در داستان‌های شگفت نیز حکایتی ذکر شده و دلالت بر این دارد که ایشان به حقّ دارای مقام نیابت عامه بوده‌اند و همچنین حکایت تشرّف مرحوم فاضل کامل آقا شیخ احمد فقیهی قمی نیز دلالت بر تقدیر از موضع ایشان دارد که از شرح این حکایات چون موجب طولانی شدن کلام می‌شود، خودداری شد.

چهارم: حکایت و معجزه‌ای است که مؤلف "بشارت ظهور "بدون واسطه احدی، آن را نقل نموده است. این حکایت نیز دلالت بر شفای مریضه‌ای در شب مبارک نیمه شعبان دارد که به بیماری صعب العلاجی مبتلا بوده که به اطبای حاذق، حتی اطبای خارجی نیز مراجعه کرده بودند، که از معالجه عاجز شده بودند.

علاقه‌مندان را به خواندن آن کتاب سفارش می‌کنم، که حتماً این حکایت و معجزه را که از دلایل صحّت مذهب است، مطالعه فرمایند.

پنجم و ششم و هفتم و هشتم: معجزاتی است که در ضمن حکایت ۲۳ و ۳۴ و ۸۳ و ۱۰۸ کتاب "داستان‌های شگفت "عالم و شهید عالی‌قدر آقای دستغیب شیرازی قدس سره مذکور است.

نهم: عالم عالی مقام آیت اللّٰه حائری- دامت برکاته- در کتابی که متضمن وقایع و معجزاتی از ائمه طاهرین علیهم السلام و بعضی رؤیاهای صادق است، در ارتباط با موضوع تشرّف به محضر حضرت، بعضی حکایات را نقل کرده‌اند که هر کدام شواهد محکم بر

وجود امام علیه السلام است.
دهم: حکایت دیگری که در اینجا به آن اشاره می‌نماییم، حکایت مربوط به مسجدی است که در ابتدای شهر مقدّس قم (جاده تهران) در سمت چپ کسی که
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۰
وارد شهر می‌شود، ساخته شد و به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام نامیده شده است. این حکایت را که خود حقیر بدون واسطه از صاحب آن شنیده‌ام و نوار آن هم موجود است، در پاورقی کتاب "پاسخ به ده پرسش "نقل کرده‌ام. از این‌گونه حکایات و شواهد و مؤیدات- اگر در مقام پرسش و ضبط برآییم- بسیار است که حداقل همه دلالت بر وجود آن حضرت و مداخله ایشان در امور- در حدی که مصلحت است- دارند.
امید است خداوند متعال توفیق درک این‌گونه سعادت‌ها را به همه مشتاقان حقیقی و منتظران واقعی عطا فرماید.
ای زیب دهِ عالم، مجموعه زیبایی‌سرحلقه جنّ و انس، سردفترِ دانایی
در پرده غیبت چند، ای مهر جهان پایی‌ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی
دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که باز آیی
امید وصال تو، یا دوست جوانم کردعشق تو مرا فارغ از هر دو جهانم کرد
باز آ که فراق تو بی‌تاب و توانم کردمشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی ۲۴۹]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۱

۹- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر توحید و یکتاپرستی

هسته مرکزی و محور اصلی تمام مسایل اعتقادی و تربیتی و برنامه‌های سیاسی و انتظامی، ایمان به وحدانیت، یکتایی و یگانگی خداوند متعال است که خالق و رازق و حاکم و مالک کلّ و بی‌نیاز از کل است. حقّ تعیین و نصب حاکم، ولیّ، امام، تشریع، فرمان، امر و نهی، تکلیف، الزام و ولایت مطلق بر کلّیه امور، مختصّ به او است. هر حاکمیت و ولایت و مالکیتی که به اذن او نباشد، استعلا و طغیان و استبداد است.
قبول و التزام و الزام به نظامات و قوانینی که منبع و مبنای شرعی و مصدر و اعتبار الهی ندارد، خواه در امور عبادی یا در امور سیاسی و مالی و سایر امور باشد، پرستش شیطان و شخص و مقام و هیأت و جامعه‌ای است که آن قوانین را وضع کند و وضع این قوانین، اظهار شرکت با خدا و تصرف در شؤون خدا است.
نظامات غیر الهی تحت هر رژیم و نظام که باشد، غیر شرعی بوده و واجب الاطاعه نیست، خواه استبدادی باشد یا دموکراسی یا به صورت‌های دیگر.
دعوت همه انبیا برای تحقّق حکومت اللّه در زمین و لغو حکومت‌های دیگر است.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۲
حکومت «اللّه»، حکومت برای همه است که در آن هیچ رنگ و نژاد و زبان و منطقه‌ای مطرح نیست و همان‌طور که خدای تعالی حکومت تکوینی دارد، در امور اختیاری و تشریعی نیز کسی که حقّ حکم و فرمان دارد، خدای تعالی است و هر حکومتی که به غیر اذن خدا و خودسرانه و خارج از محدوده حکومت الهی باشد، حکومت جاهلیت بوده و اصالت ندارد، اگرچه جاهلیت آن در

شکل جدیـد و به اسم دموکراتیک یا سوسیالیست یا جمهوری خلق باشد، نه اکثریت و نه استبداد و نه اشتراکیت، هیچ یک اصالت ندارند و اصالت‌بخش نمی‌باشند. همه چیزها و همه ارتباطات و همه راه‌ها و نظام‌ها اگر اضافه به خدا نداشته باشند، اصالت نداشته و محترم نیستند. فقط او اصل است و همه اصالت‌ها فرع او و قائم به مشیّت و اراده او و تبعی و عین تعلق به او می‌باشند.

در موضوع شناختن امام این همه تأکید شده است، که:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَهً الْجاهِلِیَّهِ».

هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است (مانند) مردن جاهلیت.

از این روایت معروف استفاده می‌شود که در هر عصری امـام و ولیّ امر منحصـر به فرد است. بنـابراین اولیای امور متعـدد و رهبران منطقه‌ای و این تعـدد حکومت‌ها که در هر گوشه‌ای از جهان، نظامی و در هر منطقه‌ای، فردی یا گروهی استیلا و استعلا دارند و از هر سـرزمینی (کوچک یا بزرگ) وطنی ساخته و عالم اسـلام را که بایـد تحت نظام واحـد امامت و قانون واحـد اسـلام باشد، تجزیه کرده و این تفاوت‌های غیر قابل قبول را بین مسلمین ایجاد کرده‌اند که درآمد سرانه یک کشور مسلمان‌نشین شاید بیش از صد برابر یک کشور دیگر باشد، در حالی که کشوری مثل کویت نمی‌داند پول‌های خود را چه کند و در کدام بانک بگذارد، کشوری مثل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۳

بنگلادش مردمش به فقر و پریشـانی و سـختی مبتلا هسـتند، یا کشوری مثل عربسـتان به اصـطلاح سـعودی با آن همه ولخرجی‌های شاهزادگـان و درباریان وهّابی مسـلک آن، پول‌هایشان در بانک‌های خارجی ذخیره و سـرمایه اسـتعمار باشـد، در حالی که در خود عربستان، اکثریت مردم در فقر و فلاکت به سر می‌برند.

این بدبختی‌ها همه در اثر تسـلط حکومت‌های دست‌نشانده خارجی و تحمیل نظامات غیر اسـلامی و متعدد به مسـلمین و شرک آنها به حکومت خدا است.

و اگر مسلمانان از همین حدیث الهام بگیرند و نظام واحدی را که امّت اسلام باید داشته باشد و رهبران آن نظام را که امام زمان هر عصـر است، بشناسند و به سوی این حکومت بروند و این تجزیه‌ها و تفرقه‌ها را محکوم کنند، یقیناً به عزّت و عظمتی که خدا به آنها وعده داده است، می‌رسـند. امروز در اثر این نظامات متعدد و نشـناختن امام زمان، سپاهیان و قوای مسلّح مسلمانان در هر نقطه‌ای، به جای پاسداری از توحید و حق و عدالت، نگهبان یکی از طاغوت‌های دست‌نشانده شـرق یا غرب می‌باشـند و افسـران و سربازانی که باید سـرباز اسـلام و مجاهد فی سبیل اللَّه باشـند، سرباز افرادی مثل خود یا بدتر و کمتر از خود شده و از بوالهوسی‌ها و کامرانی‌ها و استبداد این و آن پاسداری می‌نمایند.

در اردن، این سـربازان بدبخت، از اعتبار انسانی و اسـلامی افتاده و نگهبان قدرت ملک حسـین نوکر آمریکا هسـتند. در عربسـتان به اصـطلاح سـعودی نگهبان رژیم منحط و منحرف از اسـلام ملک خالـد؛ و در مصـر پاسدار حکومت تحمیلی و صـهیونیسم‌خواه انور سـادات؛ و در یمن جنوبی نگهبـان حکومت الحـاد و دست‌نشانـده شوروی؛ و در لیبی پاسـدار حکومت مستبد و خارجی و طرفـدار ملوک شـرق؛ و در عراق نگهبان رژیم خونخوار و ضـدّ انسانی صـدام و خلاصه در هر کجا. (غیر از ایران که امیدواریم ارتشـش در پرتو قوانین انقلاب به طور اسلامی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۴

بازسازی شود) این سربازان که ایده اسلامی ندارند، یا اسیر و فدایی مزدوران روس یا نوکران آمریکا هستند. نظام واحد امامت همه را در یک خط و عُمّال حکومت خـدا و هدف همه را خدا و جهاد همه را فی سبیل اللَّه قرار می‌دهد.[۲۵۰] و مطلب دیگر که از این روایت اسـتفاده می‌شود، نقش معرفت امـام زمـان در سـرنوشت انسـان و عوالم بعـد از این دنیای او است که اگر امام را نشـناسد، به مردن جاهلیت خواهـد مرد. به نظر ما نکته‌ای که در این روایت بسـیار مهم است و بسـیاری از آن غفلت دارند، این است که چگونه

مردن در حال نشناختن امام مساوی است با مردن جاهلیت؟ امّا با این توضیحاتی که ما دادیم، معلوم می‌شود این به واسطه ارتباط عقیده به نظام امامت با عقیده به توحید است. نشناختن امام و نظامی که باید از آن تبعیت شود، نشناختن حکومت خدا و قبول نظامات دیگران است.

قرآن مجید می‌فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»؛[۲۵۱]

«خدا ولی و متصرف امور و صاحب اختیار مؤمنان است، آنها را از تاریکی‌ها (دوگانگی‌ها و نظامات مشرکانه و ولایت این و آن) به سوی نور (به سوی حکومت و هدایت خدا و قوانین خدا) خارج می‌سازد».

و در ادامه همین آیه می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ»؛[۲۵۲]

«کسانی که کافر شدند، اولیای آنها (و رهبران و نظامات حاکم بر آنها)

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۵

طاغوت است که آنها را از نور به سوی تاریکی‌ها خارج می‌نمایند».

از این‌گونه آیات معلوم می‌شود: چرا مردن کسی که امام زمان را نشناسد، مردن جاهلیت است؛ چون نظام امامت، نظام توحید و ولایت خدا و خلافت از جانب خدا است و تسلیم و تن در دادن به اطاعت از آن، اطاعت از خدا است. لذا آیه:

«وَلا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً».[۲۵۳]

این‌گونه تفسیر شده است که در ولایت و رهبری، کسی را با امام زمان شریک قرار ندهد؛ یعنی در کنار او و مقابل او، کسی را واجب الاطاعه نداند.

اینها معانی بلندی است که باید هرچه بیشتر و گسترده‌تر به ملّت مسلمان، خصوصاً شیعه تفهیم شود تا ابعاد سازنده و انقلابی و انسانی اسلام را درک کنند و از ذلّت تواضع و پرستش در برابر مستکبران کوچک و بزرگ نجات یابند. باید مسلمان حکومت اسلامی را بشناسد و خود را فقط در برابر آن مسؤول و متعهد بداند.

این مسأله شناخت نظام و تابعیتی که باید شخص از آن داشته باشد، در بین مسلمانان غیر شیعه رسماً از اهمّیت افتاده و لذا چنان‌که گفتیم، هر گوشه‌ای نظامی و هرجا حاکمی و سلطانی و امیری بر مردم تحمیل شده و عملًا صدها میلیون مسلمان تسلیم این نظام‌ها شده‌اند و بلکه به همان رسوم کثیف آریامهری سابق در آغاز کارهای رسمی یا نامه‌ای رسمی به جای «بسم اللّه الرحمن الرحیم» که شعار اسلام و شعار کسانی است که آزادی انسان را احساس می‌کنند، «بسم سُمُوّ الأمیر» یا «بسم جلالة الملک» می‌گویند و بیش از مشرق تا مغرب، از اسلام عزیز و از کرامت انسانیت فاصله می‌گیرند و در بین شیعیان نیز با اینکه مسأله امامت را همان ابتدا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مفهوم و محتوای اصیل و توحیدی آن شناخته و بعد از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۶

رحلت آن حضرت نیز از آن منحرف نشده و در تمام چهارده قرنی که تا امروز بر اسلام گذشته این شیعه بود که به این اصل در بُعد وسیع و عامش متمسک بوده است. با این حال، عملًا به جنبه‌های منفی و مثبت آن- چنان‌که شایسته است- بسیاری از افراد توجّه نداشته‌اند.

در جنبه منفی؛ مثلًا نفی حکومت‌های طاغوتی و نظام‌های غیر شرعی حایز اهمّیت است که باید همیشه این عقیده از این جهت مورد استفاده باشد و در ابعاد مختلف مثل مبارزات منفی ادامه داشته باشد.

و در جنبه مثبت نیز، باید اقدامات و حرکات لازم همیشه برای برقراری این نظام انجام شود که اگرچه برقرار شدن آن در سطح

جهانی و در حدّ کامل و جامع آن، موقوف به حصول شرایط و آمادگی جهان و ظهور امام زمان حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- است؛ امّا برقرار کردن آن در سطوح محدودتر به حسب شرایط و امکانات هر زمان امکان پذیر است و ولایت فقها و نیابت عامه علما آن را قابل عمل و بلکه عملی کرده است.

لذا می‌بینیم تقریباً در تمام اعصار غیبت و قبل از آن، حکومت‌هایی که زمام امور مسلمین را به غصب و قهر به دست گرفتند و اعمال و روش‌هایی داشتند که هرگز با دعوت اسلام و عدالت اسلام قابل تطبیق و تصحیح نبود، از نظر شیعه حکومت ظلمه خوانده می‌شدند و از یاری و اعانت آنها جز در حدودی که حفظ مصالح کلی و اساس اسلام و دفاع از هجوم و تسلط کفار بر آن توقف داشت، خودداری می‌کردند و شیعیان متعهد در امور خود، به فُقهای عادل هر عصر رجوع می‌کردند و حتی علاوه بر مالیات‌های رسمی که به دولت‌های غاصب می‌دادند، وجوه شرعی خود را که به آنها تعلق می‌گرفت، به فقها می‌رساندند، که اگرچه در ظاهر تحت رژیم و نظام حکومت جبار بودند؛ امّا تابعیت واقعی آنها، تابعیت از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۷

نظام امامت بوده و هست.

این از خصایص مذهب شیعه است که در برابر حکومت‌های جائر و غیر مشروع، همواره موضع عدم قبول و همکاری نداشتن داشته است.

و این است اثر عقیده به توحید و ایمان به صفات جلال و جمال خدا؛ و این است معنی ظهور عقیده توحید در برداشت و تلقّی موحّد از نظام سیاست و حکومت؛ و این است معنای ارتباط و ابتنای نظام جامعه و عقیده به مهدویت، بر توحید و یکتاپرستی که اصالتی از این محکم‌تر و واقعی‌تر نیست. و خلاصه آن مفاد، این دو آیه است:

«وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِما أَنزَلَ اللَّهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوآءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ* أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛[۲۵۴]

«و تو (ای پیامبر) به آنچه خدا به تو فرستاده، میان مردم حکم کن و پیرو خواهش‌های آنان مباش و بیندیش که مبادا تو را فریب دهند و در بعضی احکام که خدا به تو فرستاده، تقاضای تغییر کنند. پس هرگاه از حکم خدا روی گردانیدند، بدان که خدا می‌خواهد آنها را به عقوبت بعضی از گناهانشان گرفتار سازد، همانا بسیاری از مردم فاسق و بدکارند. آیا باز تقاضای حکم زمان جاهلیت را دارند و کدام حکم از حکم خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود».

مهدی آل نبی که جان جهان استحافظ دین حنیف و قطب زمان است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۸

صاحب عصر و قوام عالم امکانمهتر خوبان و سرور همگان است

بنده خاص خدا به کل وجود استز امر حقّ اندر کفش زمام جهان است

مصلح دنیا و دین امام مظفرقامع بیداد و قاطع خفقان است

مجلس او طور عاشقان تجلیمهبط انوار و رشک باغ جنان است

خاتمه دفتر خلافت کبریوالی ملک شهود و کشور جان است

چشمه حیوان اگر طلب کنی ای دلخاک درش جو که چشمه حیوان است

بنده احسان او کهین و مهینندتابع فرمان او زمین و زمان است

گرچه به ظاهر ز چشم خلق نهان استپیش خرد همچو آفتاب عیان است ۲۵۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۹

۱۰- اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی

اشاره

در اینکه صدها میلیون مسلمان در جهان زندگی می‌کنند، که تحت تأثیر اسلام و نفوذ معنوی آن قرار دارند و اسلام بخش‌های مهمی از زندگی آنها را فرا گرفته است، شکی نیست.

مسلمانان ایران، افغانستان، پاکستان، بنگلادش، اندونزی، هند و چین، تایلند، فیلیپین، مالزی، ترکیه، یوگسلاوی، قبرس، عراق، کویت، بحرین، عربستان، حضرموت، عمان، اردن، سوریه، لبنان، مصر، الجزایر، مراکش، یمن، تونس، تانزانیا، ساحل عاج، اتیوپی، اریتره، سودان، لیبی، استرالیا، آلبانی و کشورهای مسلمان نشین تحت سلطه روسیه به اصطلاح شوروی و دیگر کشورهایی که مسلمانان در آنها اکثریت دارند یا در اقلیّت می‌باشند، همه تحت نفوذ تعالیم اسلام قرار دارند و اگرچه جوامع آنها اسلامی خالص نیست و جاهلیت در آنها ریشه‌کن نشده یا در آنها وارد شده است؛ امّا عقیده به اسلام در آنها اثر گذارده و بسیاری از آثار جاهلیت و عادات و رسوم غیر اسلامی آنها را از میان برده است.

اسلام در معاملاتشان، در معاشراتشان، در عباداتشان، در ازدواجشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۰

و همسرداری و فرزند داری‌شان، در فرهنگشان، در اخلاقشان و از تولد تا مرگ و دفن امواتشان، اثر گذارده و نقش عملی اسلام در آنها دیده می‌شود. هرچند اسلام عامل و محرک و برانگیزنده منحصر به فرد آنها نیست و در وجود آنها و جامعه آنها به مقاصدش نرسیده و آنها را با خود و خود را با آنها متّحد نساخته باشد؛ امّا این مقدار هم قابل انکار نیست که اسلام در وجود آنها و در رفتار و اعمالشان نقش دارد و چنان‌که برخی تبلیغ می‌کنند که اسلام از اثر افتاده و نقشی ندارد یا نمی‌تواند نقشی در عمل و سازندگی فرد و جامعه داشته باشد نیست.

هنوز هم نفوذ اسلام در پیروانش فوق العاده است و مایه گسترش و توسعه نفوذش در آن برجا بوده و از آن چیزی کاسته نشده است و آنچه که لرزه بر اندام استعمار می‌اندازد و از آن نگران است، همین نفوذ اسلام است.

اگر دیده می‌شود که تأثیر اسلام در عمل افراد و جامعه‌ها متفاوت است و شدت و ضعف دارد، باید توجّه داشت که این تفاوت‌ها کم و بیش هست و علل و عواملی در آن مداخله دارد و درجات عقیده‌ها و حالات معتقدان نیز مؤثر است.

باید برای اینکه قلمرو نفوذ اسلام بیشتر شود، این علل و عوامل را از میان برد، نه اینکه گمان کنیم زمان اینکه اسلام نقش عملی داشته باشد، گذشته است. یا نقش سازنده اسلام را با همه موانع و درگیری‌ها، در این عصر و در چهارده قرن گذشته کم و ناچیز بگیریم. اسلام همیشه مؤثر بوده و در زندگی تمام مسلمانان و بلکه بیگانگان نقش داشته است و اگر نقش نداشت، از بین رفته بود.

بنابراین سخنی که وابستگان و مزدوران شرق یا غرب می‌گویند و سازندگی اسلام و نقش عملی آن را مخصوصاً در رهبری جنبش‌ها و حرکات آزادی بخش انکار می‌کنند، یک یاوه سرایی بیش نیست و انقلاب اسلامی ایران علیه استعمار آمریکا و مقاومت دلیرانه مسلمانان افغانستان در برابر تجاوز وحشیانه روسیه، نشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۱

داد که اسلام تا چه حدّ در بین پیروانش از نفوذ معنوی برخوردار است و نیروی ایمان و رهنمودهای اسلام، حکومت ستمگری که خود را وارث دوهزار و پانصد ساله استکبار و استعباد می‌شمرد و بر قدرت نظامی ابرقدرت‌های جهان تکیه داشت و خود به پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین سلاح‌های جنگی مجهز بود، ساقط گردید.

آری اسلام دین عمل است و در متجاوز از سیصد و بیست مورد در قرآن مجید، واژه عمل و مشتقات آن ذکر شده است.

فقه وسیع اسلام و کتاب‌های بزرگی که فقهای عالی قدر ما نوشته‌اند، مثل کتاب شریف «جواهر» که اخیراً در چهل جلد تجدید چاپ شده، حکم عمل و ارشادات و تعالیم عملی است.

در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم، اسلام در عمل همه و هر فرد، نقش مطلق و مساوی نداشت. فردی مانند علی علیه السلام ابرمرد اسلام، و افرادی مانند شهدای بدر و احد و حمزه و جعفر و زید بن حارثه و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند که نقش اسلام در عملشان ظاهر بود، افرادی هم مانند منافقین بودند یا از اشخاصی بودند که درجه ایمان مثل سلمان و ابوذر و مقداد را نداشتند.

با این حال، نقش رهبری و حرکت و کنترل کننده اسلام همیشه ادامه داشته و اکنون هم در پیروان ادیان و مکتب‌ها نقش اسلام از سایرین بیشتر است.

این نفوذ معنوی اسلام و نقش سازنده و کنترل کننده نیرومندی که دارد، این نوید را می‌دهد که اسلام روزی دین جهانی شود.

اکنون در این موضوع نمی‌خواهیم سخن را طولانی سازیم، فقط می‌خواهیم به این تهمت که برخی می‌گویند: اسلام و عقیده به مهدویت در عصر حاضر یا از مدت‌ها قبل در عمل مسلمانان نقشی ندارد، پاسخ بگوییم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۲

بدیهی است این موضوع را که نقش اسلام باید کامل‌تر و کامل‌تر شود تا فراگیر همه جهات و همه افراد گردد، نیز تأیید می‌کنیم و آن را رسالتی می‌دانیم که برعهده فرد فرد مسلمانان مخصوصاً علما و نویسندگان و گویندگان و روشنفکران است.

اسلام همیشه باید نقش جهانی خود را ایفا نماید تا به اهداف خود برسد و ما همه در انتظار عملکرد اسلام و آن روزی هستیم که اسلام به تمام هدف‌هایش برسد و بخش‌های مهمی از دستورات و برنامه‌های آن مخصوصاً در رشته نظام و سیاست و حکومت که متروک و از محدوده عمل خارج شده، عملی شود.

نقش مهدویت

از آنچه گفته شد معلوم گردید که مهدویت نیز مانند سایر عقاید اسلامی نقش عملی خود را داشته و اگر تأثیر آن از سایر عقاید اسلامی بیشتر نبوده، کمتر نمی‌باشد.

مهدویت نقش موجود اسلام را در عمل حفظ کرده و از اینکه بر مسلمانان یأس و ناامیدی مسلط شود، جلوگیری می‌کند و ضامن بقای نقش عملی اسلام است. این نهاد اسلامی همیشه نقش اسلام را بیشتر در عمل خواهان بوده و مسلمانان را به پیاده شدن نقش اساسی و کلی اسلام امیدوار ساخته و برخلاف آنان که نقش اسلام را پایان یافته گرفته‌اند، مهدویت آن را همچنان در آغاز کار و در بین راه می‌داند و اسلام را بیش از آنکه دین چهارده قرن پیش باشد، دین حال و دین آینده و قرن‌های بعد و چهارده‌ها قرن بعد هم اگر جهان ادامه یابد، می‌داند.

پس نقش عملی مهدویت در پاسداری از اسلام و نقش عملی اسلام موجود و گسترش و توسعه آن بسیار حساس و قابل توجّه است و این اندیشه و عقیده‌ای است که مسلمان را از اینکه عمر اسلام را تمام بداند و تسلیم کفار و مکتب‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۳

الحاد و کفر شود، یا جهان را از اسلام بی‌نیاز بشمارد، مصونیت می‌بخشد.
عقیده مهدویت با ابعاد ممتاز و سازنده‌ای که دارد، سنگر روحی و عقیدتی مقاومت مسلمانان بوده و هست.
ایمان مسلمانان به اینکه این دین باید پیش برود و جهانگیر شود و دنیا را به زیر پرچم توحید درآورد، آنها را در برابر امواج حوادث ثبات بخشید و در مقابل دشمنان پایداری و استقامت داد و همان‌گونه که مسلمانان صدر اسلام گوشه‌گیری و انزوا و ترک مداخله در امور را شعار خود نساختند و این ایمان به آینده مشوق و محرّك آنها به جهاد و تلاش بیشتر بود، امروز و در عصر حاضر و در آینده نیز این عقیده، این برکات را دارد که توانست انقلابی مثل انقلاب اسلامی ایران را پی ریزی و رهبری نماید.
عقیده مهدویت، محتوایش عقیده به بقای اسلام است و اینکه این دین مانند کوه و زمین و آسمان استوار است و در برابر حوادث پایدار.
این عقیده، محتوایش این است که آینده برای این دین است و آخرین ابرمرد که خلاصه دودمان رسالت است، مروّج و زنده کننده آن است.
این عقیده علاوه بر آنکه خود اصالت دارد، به معتقداتش نیز اصالت می‌دهد و تلاش و کوشش و تعهد می‌بخشد. هرگز این عقیده را در ترک امر به معروف و نهی از منکر و تعهداتی که در برابر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت صاحب الامر علیه السلام و امت دارد، عذر و بهانه خود قرار دهد، گمراه است. هرگز نمی‌توان این عقیده را به نقش منفی در عمل متهم ساخت. اگر عقیده به عدل و عقیده به نظام، نقش منفی در عمل دارد؛ یعنی موجب ظلم و بی‌نظمی می‌شود، عقیده مهدویت نیز نقش منفی دارد، مگر اینکه منکر هرگونه رابطه بین علّت و معلول شویم که با این انکار تأثیر و نقش منفی آن نیز سخنی بی‌محتوا و غیر منطقی می‌باشد.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۴
بالاخره ما هر چه می‌اندیشیم، هیچ رابطه‌ای بین این عقیده و ترک تکالیف و مسؤولیت‌ها نمی‌بینیم و از روز اوّل تا حال هم برداشت مسلمانان و شیعیان از این عقیده، نسخ موقّت دین و تکالیف دینی نبوده است.
این موضع گیری‌های شیعه و این اشعار پر از شور و حماسه آنها و این انقلاباتی که رهبران و علمای شیعه برپا کردند و مجاهدات آنها، همه این اتهام را ردّ می‌کند.
به نظر من اصل این تبلیغ از ناحیه سه گروه است:
گروه نخست: آنان که به طور کلی با اسلام دشمنی دارند و از هر راه که بتوانند به هر یک از اصول و فروع آن ضربه‌ای بزنند، خودداری نمی‌نمایند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۲ ؛ ص۳۰۴
نان که اکثراً عمّال تبشیر و مزدوران شرق یا غرب می‌باشند، در پی این هستند که از هر راه بتوانند در عقاید مسلمانان رخنه کرده و ذهن آنها را نسبت به مبانی اسلامی مشوّش و منحرف سازند.
گروه دوم: کسانی می‌باشند که به نقش بعضی عقاید، مثل خاتمیت دین و مهدویت و محتوای آن که آینده برای این دین است، پی برده و می‌دانند این عقاید، مسلمان‌ها را در برخورد با تبلیغات مسموم موضع می‌دهد و مانند نقطه مرزی است که فتح نقاط دیگر بدون فتح آن امکان پذیر نیست، لذا به این نقطه‌ها حمله می‌کنند تا بلکه عقاید را نسبت به آن متزلزل سازند و حمله به داخل را شروع کنند.
گروه سوم: آنان که موضع عقیده به مهدویت را در عقاید شیعه و نظام امامت و نقش ولایت و رهبری فقها را در عصر غیبت

می‌دانند و آن را با حکومت‌های طاغوتی و استبداد و رژیم‌های دیگر معارض می‌بینند. این عقیده در تمام اعصار و ادوار شیعه را در موضع نفی و رد هر نظام غیر شرعی قرار می‌دهد.

بعد از اعلام جهاد توسط مرجع بزرگ «سید محمّد مجاهد» علیه حکومت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۵

روسیه و پس از واقعه "گریبایدف "که به رهبری فقیه بزرگ تهران "آقا میرزا مسیح "صورت گرفت، روس‌ها در مقام تضعیف نفوذ عقیده به مهدویت برآمدند و دستگاه جاسوسی آنها در ایران و عراق به طور محرمانه مشغول کار شد و در ظاهر هم سلاطین قاجار مثل محمّد شاه و دست نشانده‌های درباری خود را به توهین به موضع علما و جلوگیری از گسترش نفوذ روحانیت واداشتند که کنسول گری روسیه در شهرهایی مثل اصفهان، محل تحصن و تمرکز مزدوران روسیه و کسانی که علیه روحانیت و نظام تشیّع فعالیت داشتند، بود و در عصر ناصرالدین شاه به تحریک سفارت روس، جمعی از علمای مشهور و مبارز مثل «مرحوم آقا نجفی اصفهانی» مکرر به تهران احضار یا تبعید شدند.

در ضمن از سوی روسیه قلم‌های مزدوری نیز بسیج شدند تا آنچه را حکومت وقت روس می‌خواست با قلم‌های مسموم به مردم تزریق نمایند.

پس از واقعه تحریم تنباکو و شکست تاریخی استعمار انگلیس با یک سطر ابلاغیه مرجع شیعه آیت اللَّه میرزای شیرازی، قدرت نفوذ عقیده به مهدویت و ولایت نواب عام حضرت مهدی علیه السلام، عالم استعمار را سخت تکان داد و این بار دولت مزوّر و حیله گر انگلیس که در نقشه کشی‌های ابلیس در آن عصر شهرت یافته بود، وارد عمل شد، تا به هر نحو ممکن سد را بشکند و نفوذ علما را از میان بردارد و روحانیت و دین را از دنیا و سیاست جدا سازد.

این بار حملات و ضرباتی که بر پیکر روحانیت وارد شد، اگر بر هر دژ دیگر و هر سازمانی وارد شده بود، آن را از میان می‌برد؛ ولی هوشیاری رهبران روحانی و آگاهی آنها و فداکاری‌های بی‌نظیری که از آنها ظاهر شد و قوّت عقیده مردم به مبدأ مهدویت، باز هم نقشه‌های دشمنان را با اینکه به ظاهر، موفّقیت‌های بزرگ کسب کرده و تمام سازمان‌های دولتی و مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۶

تبلیغی را تصرف کرده بودند، نقش بر آب کرد و این مسأله اعتراض به مبدأ مهدویت و بهانه نقش منفی آن و همچنین متهم کردن اکثریت به برداشت منفی از انتظار و حمله به مراسم جشن و چراغانی نیمه شعبان که رضاخان مبتکر آن بود و با زور می‌خواست آن را متروک سازد، همه از نتایج این سیاست‌های استعماری است که حتی گاهی به عنوان دلسوزی و روشنفکر مآبانه طرح می‌شود و افراد ناآگاه از حقایق جریان‌ها نیز می‌پذیرند و آن گفته‌ها را بازگو می‌نمایند.

ما امیدواریم با هوشیاری و آگاهی روزافزونی که ملّت مسلمان، به خصوص شیعیان ایران و سایر نقاط دارند، این‌گونه اشتباه‌کاری‌ها نتوانند به حریم نهادهای عقیدتی ما نزدیک شود، چنان‌که امیدواریم همگان مخصوصاً علما و گویندگان و نویسندگان متعهد، حقایق مسایل مذهبی را چنان تشریح نمایند که جای هیچ‌گونه برداشت غلط و سوء تفسیر باقی نماند و این نهاد الهی عقیده به مهدویت، در مسیر اصلاح و انقلاب و ترقّی و تعالی و قطع وابستگی به بیگانگان مورد استفاده قرار بگیرد. ان شاء اللَّه.

و آخر دعوانا ان الحمد للَّه‌رب العالمین

۹ شعبان المعظم ۱۴۰۰

لطف اللّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۷

معرفت حجّت خدا: شرح دعای اللّهمّ عرّفنی نفسک

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۹

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَکَ» «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْأَعْرِفْ حُجَّتَکَ» «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی» بسمه تعالی شأنه

«اهدا»

لا عَذَبَ اللَّهُ أُمّی إِنَّها شَرِبَتْحُبَّ الْوَصِیّ وَغَذَتْنِیهِ بِاللَّبَنِ
وَکانَ لِی والِدٌ یَهْوی أَبا حَسَنٍفَصِرْتُ مِنْ ذی وَذا أَهْوی أَبا حَسَنٍ

ثواب این رساله را به روح پاک مادر عزیزم فاطمه خانم صافی دختر مرحوم آیت اللّه آخوند ملا محمّد علی، هم حجره و شریک بحث با مرحوم آیت اللّه میرزای شیرازی، که مشتاق لقای حضرت صاحب الزمان- ارواحنا فداه- بود، هدیه می‌نمایم.

بانویی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت عاشورا با حال خضوع و خشوع و بُکا همچنین در شوهرداری و تربیت فرزند و فضایل علمی و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من رنج فراوان برد.

رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوالِدَیَّ وَارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۱

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ للّهِ الَّذِی أَدْعُوهُ فَیُجِیبُنِی، وَإِنْ کُنْتُ بَخِیلًا حِینَ یَسْتَقْرِضُنِی.

وَالْحَمْدُ للَّهِ أَدْعُوهُ وَلا أَدْعُو غَیْرَهُ، وَلَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِی دُعائِی.

وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلی أَمِینِ وَحْیِهِ وَخاتَمِ رُسُلِهِ، أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ.

سِیَّمَا الَّذِی بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَری وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمآءُ، نامُوسُ الدَّهْرِ وَ وَلِیُّ الْعَصْرِ، الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِیّ أَرْواحُنا وَأَرْواحُ الْعالَمِینَ لَهُ الْفِدآءُ.

اللَّهُمَّ عَجّلْ فَرَجَهُ وَسَهّلْ مَخْرَجَهُ وَکَثّرْ أَعْوانَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَشَرّفْنا بِالْفَوْزِ بِلِقآئِهِ إِنَّکَ مُجِیبُ الدُّعآءِ.

قالَ اللَّهُ تَعالی

«وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنّی فَإِنّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ»؛[۲۵۶]

وَقالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:

«الدُّعآءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدّينِ وَنُورُ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ».[۲۵۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۳

مقدمه

اشاره

برحسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، به واسطه فتنه‌های زیاد و آزمایش‌های شدیدی که پیش می‌آید، حفظ دین سخت دشوار می‌شود و از بوته امتحان جز افرادی که در شداید شکیبا و در معرفت و ولایت استوار و پابرجا باشند، بی‌غلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی‌ها و اغوائات و انحراف‌ها از حقّ فراوان می‌شود و حتی به اسم اسلام بدعت‌ها می‌سازند و شبهه‌ها منتشر می‌کنند و تحیّرها و سرگردانی‌ها ایجاد می‌نمایند و چنان شود که برحسب بعضی روایات شخص صبح می‌کند در حالی که مؤمن است و شام می‌کند در حالی که منافق یا کافر است. همچنین شب می‌کند در حال اسلام و ایمان، و صبح می‌کند در حال کفر و نفاق.

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می‌نماید، آن چنان تمیز و تخلیصی پیش می‌آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه ور شوند و چنان شود که کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «اللّه» را نتواند بگوید مگر به طور پنهانی و برای کسی ایمانش سالم نماند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۴

«إِلّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شاهِقٍ إِلى شاهِقٍ وَمِنْ جُحْرٍ إِلى جُحْرٍ».[۲۵۸]

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفّق گردند و تندترین بادهای فتنه، پای ثبات و استقامت آنها را نلغزاند:

اوّلًا: در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده‌اند که این آگاهی قبلی پس از پیش‌آمد آن حوادث، موجب قوّت ایمان اهل بینش و معرفت می‌گردد.

ثانیاً: هشدارها داده‌اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند، برحذر نموده‌اند. چنان‌که در نهج البلاغه از حضرت مولی علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«ذاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدِّرْهَمِ مِنْ حِلِّهِ.

ذاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطى أَعْظَمَ أَجْراً مِنَ الْمُعْطِي. ذاكَ حَيْثُ تَسْكَرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرابٍ؛ بَلْ مِنَ النِّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرارٍ وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْراجٍ. ذاكَ إِذا عَضَّكُمُ الْبَلآءُ كَما يَعَضُّ الْقَتَبُ غارِبَ الْبَعِيرِ ما أَطْوَلَ هذَا الْعَنآءَ وَأَبْعَدَ هذَا الرَّجآءَ»؛[۲۵۹]

«این پیش‌آمدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می‌شود که عطا شده اجرش از عطا کننده بالاتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب؛ بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگویید بدون

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۵

اینکه در حرج مانده باشید. این زمانی است که بلاء شما را بگزد چنان‌که پالان، کوهان شتر را می‌گزد. چه طولانی و دراز است

مدت این رنج و زحمت! و چه دور است این رجا و امیدواری!».

ثالثاً: برحسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از کسانی که در این عصر ثابت قدم می‌مانند، مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش‌های بزرگ و درجات بلند وعده داده‌اند.

از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن، حکایت اسلام آوردن جندل بن جنادهٔ بن جبیر ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او خبر داده که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبی لِلصّابِرینَ فِی غَیْبَتِهِ. طُوبی لِلْمُقیمِینَ عَلی مَحَبَّتِهِمْ. اولئِکَ الَّذِینَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِی کِتابِهِ وَقالَ: «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ* الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ». ثُمَّ قالَ اللَّهُ تَعالی «اولِئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۶۰]

«خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او! خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان. ایشانند آنان که خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [/ آنچه از حس پوشیده و پنهان است ایمان می‌آورند».[۲۶۱] سپس فرمود: آنها حزب خداوند (اللّه) اند؛ بدانید حزب اللّه پیروزان و رستگارانند».[۲۶۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۶

(کلمه الغالبون در مورد این آیه نیامده است).

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام برحسب روایت ابوخالد کابلی از آن بزرگوار، می‌فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ؛ الْقآئِلِینَ بِإِمامَتِهِ، الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَتَعالی أَعْطاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهامِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَهُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَهِ الْمُشاهَدَهِ، وَجَعَلَهُمْ فِی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدِینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّیْفِ، اولئِکَ الْمُخْلِصُونَ حَقّاً وَشِیعَتُنا صِدْقاً، وَالدُّعاهُ إِلی دِینِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرّاً وَجَهْراً»؛[۲۶۳]

«به تحقیق که اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند، از اهل هر زمان دیگر فاضل‌ترند؛ برای اینکه خدا آن‌چنان خردها و فهم‌هایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهده و دیدار گردیده است و ایشان را در این زمان به منزله جهادکنندگان با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است.

ایشان حقّاً مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند».

در کتاب "محاسن برقی، "سند را به "فیض بن مختار "رسانده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود:

«مَنْ ماتَ مِنْکُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهذَا الْأَمْرِ کَمَنْ هُوَ مَعَ الْقآئِمِ فِی فِسْطاطِهِ قالَ:

ثُمَّ مَکَثَ هَنِیئَهً، ثُمَّ قالَ: لا بَلْ کَمَنْ قارَعَ مَعَهُ سَیْفَهُ. قالَ: لا وَاللَّهِ إِلّا کَمَنِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۷

اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»؛[۲۶۴]

«هر کس از شما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد)، مثل کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه آن حضرت باشد.

سپس درنگی کرد و فرمود: نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد.

پس از آن فرمود: نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشد».

و از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنی بسیار است. از جمله از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ، الصّابِرُ عَلی دِینِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِینَ مِنْکُمْ»؛[۲۶۵]

«بر مردم زمانی می‌آید که از برای صبر کننده بر دینش، اجر پنجاه نفر از شما می‌باشد (خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب است)».

رابعاً: دستور و توصیه فرموده‌اند که با دعا و درخواست از خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف نشدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند؛ چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان می‌دهد، بهترین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۸

و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حقّ انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با عالم غیبت است که روحیه صبر و شکیبایی انسان را قوی می‌سازد و او را در برابر ناملایمات ثابت‌قدم و پایدار می‌نماید.

و لذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به روزه شده است) استعانت بجویید؛ زیرا این توجّه و استعانت، روح مأیوس و ناامید را امیدوار و شخص زجر کشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا می‌نماید.

و حاصل اینکه: برای حفظ ایمان، مداومت بر توجّه به خدا و دعا، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب وقت و سید و مولی و پیشوا و امام عصر- ارواحنا فداه- بیش از حدّ تصور است. لذا در کتاب‌های دعا، دعاهایی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا اللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلی دِینِکَ».

یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولیّ اعظم خدا- عجل اللَّه تعالی فرجه- بر آن مواظبت داشته و در آن از خدای تعالی معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجّتش را مسئلت می‌نمایند، دعای معروف «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ» است.

ثقهٔ الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی قدس سره که هم‌زمان با حضرات نواب اربعه- رضوان اللَّه تعالی علیهم- می‌زیسته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، این دعا را از حضرت ابی عبداللَّه امام جعفر صادق علیه السلام به دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.

علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی، ابوعبداللَّه محمّد بن ابراهیم نعمانی کاتب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۹

کتاب کافی مشهور به "ابن زینب یا ابن ابی زینب "که از قدمای محدثین بزرگ شیعه می‌باشد، در کتاب نفیس و معتبر "غیبت" این حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.

همچنین شیخ اجل محمّد بن علی بن الحسین معروف به صدوق قدس سره که در سال ۳۸۱ درگذشته است و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه، یکی دیگر از کتب اربعه، در کتاب ارزنده "کمال الدین و تمام النعمهٔ "که همواره مورد استناد و اعتماد علما و محققین بوده و هست، به سه طریق دیگر در باب "ما رُوی عن الصادق جعفر بن محمّد علیهما السلام "این دعای شریف را روایت کرده است که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعای شریف بر حسب روایتی که در کافی، مقدم بر حدیث دیگر روایت شده و بر حسب روایت غیبت نعمانی و سه روایت کمال الدین این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ

حُجَّتَکَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

و در روایت دیگر "کافی "که روایت ۲۹ این باب است، متن دعا این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْکَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

که معلوم است اگرچه صحّت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل و بلکه قابل قبول است؛ امّا متن اوّل که به پنج سند روایت شده معتبرتر و جمله‌هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۰

«وَإِنّا لَأُمَرآءُ الْکَلامِ، وَفِینا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَیْنا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛[۲۶۶]

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم که ریشه‌های آن در ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح‌تر و بلیغ‌تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اوّل را در بحث و تفسیر می‌گذاریم.

اعتبار سند دعا

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید می‌نماید.[۲۶۷] انصافاً اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است.

علاوه بر آن، بر فرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادلّه سنن عمل می‌شود؛ امّا به نظر حقیر، سند دعا واجد اعتبار کافی است و خواندن آن به نیت ورود جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حدّ بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم و اعتراف می‌کنیم که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۱

کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی می‌توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

امّا ضعیفانی چون مرا، غوّاصی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قلّه‌های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. باید از خرمن معارف بزرگان و پرورش یافتگان این مکتب کسب فیض بینش و آگاهی نماییم و بدانیم در این مسیر که عالی‌ترین سیرهای کمالی بشر وجود دارد، هرچه جلو برویم و با بال سعی و خلوص بر قله‌هایی بس بلند پرواز کنیم، در برابر صاحبان مراتب عالی‌تر مانند نوزادی می‌باشیم که تازه چشم به دیدار جهان گشوده و بیرون از محدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصی که سفرهای بسیار کرده و دریاها و کوهها و اقیانوس‌ها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسمانی نیز سفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود، شرح و تفسیر دعا را در دو بخش آغاز می‌نماییم.

بخش اوّل: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

در پایان نیز، بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت. ان شاء اللّه تعالی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۳

لغات دعا

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۵

بخش اوّل: لغات دعا

۱- اللّه

"اللَّه "اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات.

ابن خالویه در "اعراب ثلثین سوره "می گوید:

«اسْمٌ لا یَنْبَغِی إِلّا للَّهِ جَلَّ ثَنَآؤُهُ»؛

«اسمی است که سزاوار نیست مگر برای اللَّه بلندمرتبه».

و در قول خدای تعالی: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً»[۲۶۸] گفته شده است؛ یعنی آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او اللَّه باشد، غیر از او می‌شناسی؟؛ یعنی نخواهی شناخت.

پیرامون این اسم، که به تصریح بعضی "اسم اعظم "است و در اینکه مشتق است یا مشتق نیست و مطالب دیگر، علمای بزرگ ادب و لغت و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتاب‌های شرح اسماء الحسنی و کتاب‌های لغت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۶

و تفسیر و شرح ادعیه فرموده‌اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسی‌های عمیق را همان کتاب‌ها کافی و وافی است.

فقط در اینجا اجمالًا می گوییم ":اللَّه، "که از آن تعبیر به اسم جلاله می‌شود، دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال، مثل علم و قدرت و تفرّد و وحدت؛ بنابراین یک مسّمی بیشتر نخواهد داشت و این دلالت بر تفاوت نمی‌کند و این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعیّنی باشد یا تعیینی. و در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسماء حسنی، اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد، در نظر نیست مگر در مثل «هو» این ادّعا بشود.

راغب می‌گوید: اصل "اللَّه، "اله است که همزه‌اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً» استشهاد نموده است و بنابر آنکه مشتق باشد، چنان‌که از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود، در اینکه اصل "اللَّه "اله بوده است، اختلافی نیست. هرچند در اینکه همزه آن حذف شده و به جای آن الف و لام آورده شده است، یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. و به عبارت دیگر: در اینکه الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است، اختلاف است. چنان‌که در سرّ قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحث‌های ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقه‌مندان می‌توانند آنها را در کتاب‌های نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق "اله "نیز چند وجه فرموده‌اند:

وجه اوّل: اینکه اصل آن از «اَلَه» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنسی است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۷

بر هر معبودی که به حقّ یا باطل عبادت شود؛ اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت "اللَّه "معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین. یا اینکه به ربوبیت آن و اتّصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیه و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده‌اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی‌شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد؛ زیرا شرک در الوهیت و معبودیت، همچنان‌که گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شیء وجود تنزیلی خدا در عبادت او است، حاصل می‌شود. گاه هم به عقاید باطل دیگر مثلًا چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و اماته و احیا شریک خدا دانستن واقع می‌شود.

پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنان‌که نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می‌پرستد، می‌نماید، معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه اعتقادی از رقم دوم می‌پرستد، نیز نفی می‌نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنها است و چون موارد شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می‌کند، از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیر خدا می‌گردد) نیز می‌شود.

بنابراین چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را- به معنایی که وهابی‌ها می‌گویند و مجامع با توحید ربوبیت می‌شمارند- نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد؛ بلکه وقتی معبود غیر او را نفی کردیم، هرگونه شریکی را هم برای او نفی نموده‌ایم و این در صورتی است که "اللَّه "از "اله ("به فتح فاء و عین) مثل "عبد "لفظاً و معناً باشد و الّا برحسب اشتقاقات دیگر، این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۸

توهم وهابی‌ها که می‌خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعواهای باطل دیگر خود قرار دهند، بطلانش به صراحت معلوم است.

وجه دوم: این است که "اللَّه "مشتق از "اِله "بر وزن علم (به فتح فاء و کسر عین) به معنای "تحیّر "است؛ چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً»؛[۲۶۹]

«خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه هست و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«کَلَّ دُونَ صِفاتِهِ تَحْبِیرُ الصِّفاتِوَضَلَّ هُناکَ تَصارِیفُ اللُّغاتِ»

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«کَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غایَةِ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِهِ».

نه ادراک بر کنه ذاتش رسدنه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهمنه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت مولی علیه السلام است:

کَیْفِیَّةُ الْمَرْءِ لَیْسَ الْمَرْءُ یُدْرِکُهافَکَیْفَ کَیْفِیَّةُ الْجَبّارِ فِی الْقِدَمِ

هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ الْأَشْیآءَ مُبْتَدِعاًفَکَیْفَ یُدْرِکُهُ مُسْتَحْدِثُ النَّسَمِ

گفتم: همه ملک حسن سرمایه تو استخورشید فلک چو ذره در سایه تو است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۹

گفتا: غلطی زمانشان نتوان یافت‌از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه تو است

و بنابر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر و بی‌نیاز از بیان است.

وجه سوم: اینکه مشتق از "وله "است و بنابراین اصل "اله "هم "وله "است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت "اله "گویند که هر مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به او است، چنان‌که می‌فرماید:

«کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ».[۲۷۰]

و نیز می‌فرماید:

«وَإِنْ مِن شَیْءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ»؛[۲۷۱]

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت او است ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

و نیز می‌فرماید:

«إِنّا لِلَّهِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ»؛[۲۷۲]

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»؛[۲۷۳]

«هرچه در زمین و آسمان است، خواه ناخواه مطیع فرمان خدا است و به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۰

سوی او رجوع خواهند کرد».

و از این جهت است که بعضی گفته‌اند: «اللَّهُ مَحْبُوبُ الْأَشْیآءِ کُلّها».

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب برخی کاستی‌ها از او منصرف می‌شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می‌جویند. با این حال، در سیر کلی، همه به سوی او می‌روند و بازگشت همه به سوی او است.

«فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»؛[۲۷۴]

«پس منزه و پاک است خدایی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت او است و همه شما به سوی او رجوع خواهید کرد».

و در لسان العرب است که:

مَعْنی وَلاهُ: أَنَّ الْخَلْقَ یُولِهُونَ فِی حَوآئِجِهِمْ؛ أَیْ یُضَرّعُونَ إِلَیْهِ فِیما یُصِیبُهُمْ وَیَفْزَعُونَ إِلَیْهِ فِی کُلّ ما یَنُوبُهُمْ».

وجه چهارم: این است که از "اَلَه یَلوهُ لیاهاً "به معنای "احتجب "و مشتق باشد؛ چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار بوده و دیده نمی‌شود. در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

«لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ»؛[۲۷۵]

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آن‌که او بینندگان را مشاهده می‌کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».

و اسم "الباطن "نیز بر آن دلالت دارد. و در حدیث است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۱

«إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَما احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصارِ، وَإِنَّ الْمَلَأَ الْأَعْلی یَطْلُبُونَهُ کَما تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»؛

«خداوند متعال از عقل‌ها محجوب و پنهان است، چنان‌که از بصرها و چشم‌ها محجوب و پنهان است و به درستی که ملأ اعلی و

فرشتگان بالا او را طلب می‌کنند، همچنان که شما طلب می‌نمایید».
بنابراین، این وجه و وجه سوم نیز دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.
وجه پنجم: این است که از "أله إلی فلان "مشتق است؛ یعنی به او سکون و آرام گرفت، به این جهت که عقول به او آرامش می‌یابد. و جهان‌بینی اهل توحید به شناخت او باوربخش و موجب اعتماد می‌گردد و دل‌ها به یاد او اطمینان پیدا می‌کند، چنان‌که می‌فرماید:
«أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛[۲۷۶]
«آگاه باش تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گردد».
و در دعای عرفه است:
«ماذا فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ وَماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ»؛
«چه چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد و چه چیزی را پیدا کرد کسی که تو را گم کرد؟»
وجه ششم: اینکه "اله "مشتق از "أَلِه ("به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت "اله "گویند: پناه حقیقی و مفزع همه است. بنابراین، این وجه و وجه پنجم نیز کلمه توحید مطلق شریک را
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۲
نفی می‌نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق "اله "فرموده‌اند.
و امّا "اللّهمّ؛ "در چگونگی ترکیب آن فرموده‌اند: معنای آن "یااللّه "است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدّد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنان‌که تاء قسم به آن اختصاص دارد.
و فرّاء گفته است: اصل "اللّهمّ "،"یا اللّه آمنّا بالخیر "است، یعنی ای خدا قصد کن ما را به خیر. ولی قول اوّل ارجح و اقوی است.

۲- عرفان و معرفت

معرفت و عرفان؛ ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخصّ از علم می‌باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکّر در خود شیء نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شیء است و معرفت ادراک شیء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.
و بنابر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود: هرکس شناخت حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزه است، می‌شناسد؛ پروردگار خود را که از این صفات و صورت عرفان اوّل، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهایی است که از او سلب می‌شود و خارج از حقیقت ذات او است.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۳
و می‌توان تفسیر نمود: هرکس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیر مستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی‌بخش او است، به بی‌نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می‌شناسد که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکّر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.
و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی‌توان شناخت و درک آن میسّر نیست، پروردگار خود را نیز می‌شناسد به اینکه حقیقت وجود و کُنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنابر این وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات

تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار حاصل شده است. و در این معنی شاعر می گوید:

تو که در علم خود زبون باشیعارف کردگار چون باشی

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به او است از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می گشت، می‌فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کاینات مختل و همه تباه می‌شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی‌شریکی می‌شناسد. بنابراین وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است.

و تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است- هرچند محدود- می‌شناسد آن کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۴

است که «فاقد شیء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی‌نیاز نخواهد کرد.

ذات نا یافته از هستی بخش‌کی تواند که شود هستی بخش

و نیز به تدبّر و اندیشه می‌شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده، چنان‌که خودش را خودش نیافریده است، پس می‌شناسد که بخشنده، هرچه از هستی و صفات جمال و جلال دارد، از خودش می‌باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است. بنابر این وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبر در آثار فراهم می‌شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می‌توان بیان کرد، نیز از این دو قسم خارج نیست؛[۲۷۷] که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن.

امّا معرفت "ربّ "بنابر تمام وجوه، به تدبّر در آثار حاصل می‌شود. لذا گفته می‌شود: فلان کس خدا را می‌شناسد. و گفته نمی‌شود: خدا را می‌داند؛ چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار او است، نه به اندیشه در ذات او.

و از سوی دیگر گفته می‌شود: خدا فلان چیز را می‌داند. و گفته نمی‌شود: خدا فلان چیز را می‌شناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می‌شود که وصول به آن با تفکّر باشد و خدا از آن منزه است؛ بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکّر و اندیشه و غیر مسبوق به جهل و عدم است. گفته نشود: اگر معرفت باید مسبوق به تفکّر و تدبّر در آثار شیء باشد، پس اینکه گفته می‌شود: معرفت اللَّه فطری است، و در قرآن مجید می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۵

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ»؛[۲۷۸]

«در وجود خدا که فاطر آسمان‌ها و زمین است، شکی نیست».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛[۲۷۹]

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است، هرآینه می گویند: خدا».

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها»؛[۲۸۰]

«به جانب آیین اسلام روی آور و پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن».

و از احادیث شریفه استفاده می‌شود که: معرفت خدا و رسول و امام فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصود از اینکه گفته می‌شود: دین فطری است، به یکی از دو معنا است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده؛ بلکه با فطرت او موافق است و حرکت در مسیری است که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند، از آن سرباز نزده و ابراز تنفر نمی‌نماید و دین حاجت فطری او را بر می‌آورد.

مثلًا فطرت بشر خواهان عدالت و راغب و مشتاق به خیر و احسان است. از این جهت هرچه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۶

و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این‌گونه پیشنهادها استقبال می‌کند.

همچنین چون نیاز به خداپرستی در فطرت بشر است و انسان احساس می‌کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه‌ای که غنای مطلق و بی‌نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیر متناهی باشد، خود را متّصل و متّکی نماید. او کسی را می‌خواهد که بتواند حوایج او را برآورد و او را در شداید و سختی‌ها یاری دهد و یاد او آرام‌بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می‌بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می‌بیند و می‌خواهد به مرکزی که بر تمام کاینات حکم‌فرما و مسلط و محیط بوده و پناه‌گاه او از این خطرات باشد، اتّکا و اعتماد کند؛ لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به‌او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می‌کند؛ زیرا همان چیزی است که او می‌خواهد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می‌گوییم: معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکّر در ذات حاصل می‌شود، منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می‌نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به قیاس و برهان است؛ امّا قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است، چنان‌که گفته‌اند: «قَضایا قِیاساتُها مَعَها» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که "عدد چهار زوج است "فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عدد چهار قابل انقسام به دو عدد متساوی است و هر عدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسأله "معرفت اللَّه "می‌گوییم: این قضیه که "عالم، خدا و آفریننده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۷

دارد "فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدیده است و هر حادث و پدیده، آفریننده و پدیدآورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می‌گوییم ":عالم ناظم غیبی و نامرئی دارد "فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد، نظم دهنده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنابراین، فطری بودن دین به حسب اصطلاحات اهل معقول و منطق این است که: دلایل یک قضیه‌ای که مورد تصدیق قرار می‌گیرد، با خود او باشد. و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی‌گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکّر و اندیشه در آثار آنها شناخته می‌شوند، منافات ندارد؛ زیرا قضیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین، این است که: انسان خود به خود و ناخودآگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد، به سوی خدا متوجّه می‌شود و در فرصت‌هایی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می‌افتد. حتی مکرر شنیده و دیده

شـده است افرادی که در الحـاد و زنـدقه بسیار متعصب و در عنـاد و لجـاج با اهل توحیـد سـخت اسـتوار بودنـد، در طی جریان‌ها و حوادثی که در زنـدگی آنها روی داد، ناخودآگاه به سوی خـدا متوجّه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سـر زد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.

از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری‌ها، وقتی انسان امیدش از همه جا بریده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۸

و قطع شود، دلش به سوی او متوجّه می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«قُلْ أَرَءَیْتَکُمْ إِنْ أَتیکُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السّاعَةُ أَغَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن کُنتُمْ صادِقِینَ* بَلْ إِیّاهُ تَدْعُونَ»؛[۲۸۱]

«بگو آیـا می‌بینیـد اگر عـذاب خـدا یـا روز قیـامت برای شـما آمـد آیـا غیر خـدا را می‌خوانیـد اگر شـما راسـتگو باشـید* بلکه او را می‌خوانید».

و در حـدیثی که در تفسیر منسوب به حضـرت امام حسن عسـکری علیه السـلام، از حضـرت صادق علیه السـلام روایت شده، همین معنی بیان شده است. برحسب این حدیث، شخصی از امام صادق علیه السلام درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او فرمود:

«هَلْ رَکِبْتَ سَفِینَةً قَطُّ»؛

«آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟»

عرض کرد: بله.

فرمود: آیـا کشتی تو شکسـته شـده است در حالی که کشتی دیگری نباشـد که تو را نجات دهـد و شـناگری نـدانی که تو را بی‌نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجّه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از ورطه‌ای که در آن افتاده‌ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۹

«ذلِکَ الشَّیْءُ هُوَ اللَّهُ الْقادِرُ عَلَی الْإِنْجآءِ حِینَ لا مُنْجِی، وَعَلَی الْإِغاثَةِ حَیْثُ لا مُغِیثَ»؛

«این شـیء آن خـدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده‌ای نیست، و توانا به فریاد رسـیدن است هنگامی که فریاد رسنده‌ای نیست».

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم آیت اللّه والد قدس سره در گنج دانش:

شناسایی حقّ امری غریزی استدر این نکته حکم عقل طبیعی است

اگر افتی به دام ابتلاییبه جز او از که می‌جویی رهایی

باری از جمله فرق‌های معرفت و علم این است که فرموده‌اند: ضدّ معرفت انکار است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَها»؛[۲۸۲]

«نعمت خدا را شناخته، سپس انکار می‌کنند».

و می‌تـوان گفـت: ایـن هم اشـعار دارد بر اینکه معرفت از امـوری است که در فطرت انسـان است، به آنچه که به آن تعلـق می‌گیرد، جهل مطلق نـدارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است این دو لفظ به گونه‌های دیگر اسـتعمال می‌شونـد و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشـد که ما

برشمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی‌های دقیق‌تر به نکات بیشتر می‌رسیم.

چنان‌که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از احادیث،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۰

مثل حدیث معروف «أَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» مکشوف می گردد.

از پیرزنی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخی که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. و لذا گفته‌اند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجائِزِ».

بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست

از آن چرخک که می گرداند آن پیرقیاس چرخ گردون را همی گیر

اگرچه از ازل یابی درستش‌نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجوزه، عارف گفته می‌شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل درآورده، از حرکات اتمی تا کهکشانی و بالاتر و حرکت جوهری با قوی‌ترین تقریر علمی بیان می‌نماید و هیچ چیز و هیچ موجود را در این عالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی‌بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذّت معنوی و عرفانی می‌شود، همه عارفند و همه او را می‌طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گویدبلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می گوید:

«ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می گوید:

«ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۱

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می‌باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای‌من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می کند و فریاد می‌زند:

«ما رَأَيْتُ شَيْئاً سِوَى اللَّهَ»؛

«چیزی را ندیدم به جز خدا».

امّا در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقّه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می‌دانند و می‌خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند، عارف نمی گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیا و اوصیا که اولیای مسلّم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

۳- نفس

اشاره

نفس در لسان عرب و کتاب و سنّت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که به بعضی از موارد آن اشاره می‌شود.

۱- معنی اوّل این است که نفس گفته می‌شود و از آن، حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می‌شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حدّ اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۲

می گردد، باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان بازدارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرایز گوناگون او مثل غریزه شهوت، غضب، حبّ نفس، حبّ جاه و سایر میل‌ها و غرایز است، اگرچه همه را تحت سه قوّه "شهویه و غضبیه و واهمه "می‌شمارند، وجود انسان، میدان عملیات این غرایز و تنازع آنها است و به این ملاحظه "،نفس در برابر عقل "گفته می‌شود.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَأَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی ؛[۲۸۳]

«هرکس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد (مقام رب) بترسد و نفس را از هوا و هوس بازدارد، به تحقیق که بهشت جایگاه او است».

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تأثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرایز دیگر است. زیاده جویی‌های نفس در اعمال غرایز و میل او به خوش گذرانی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن بازداشت و در این راه انسان باید تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرایز را در خود بمیراند، و معنی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را در خود حاصل سازد.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند، فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۳

«رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهادِ الْأَصْغَرِ وَبَقِیَ عَلَیْکُمُ الْجِهادُ الْأَکْبَرُ»؛[۲۸۴]

«از جنگ و جهاد کوچک برگشتید و حال آنکه جهاد بزرگ‌تر برای شما باقی است».

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مددکار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند.

و چه بسا انسان گمان کند که نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائات نفس است و چنان نفس او را در معرکه‌های مختلف مغلوب می‌نماید که بسا جبران آن شکست به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاستکو به دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری‌از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی اللَّه خواهد شد و از سوی دیگر: اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلک و وحشتناک از او می‌نماید و هرچه بیشتر به تقاضای او توجّه

کند، تقاضاهای خطرناک او بیشتر می‌شود.

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إذا رَغَبْتَهاوَإذا تُرَدُّ إلی قَلیلٍ یَقْنَعُ

باری چه بسیار قهرمانان و زورمندان که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۴

ضعیف، خوار و ذلیل می‌باشند.

مردی، گمان مبر که به پنجه است و زور کتف‌با نفس اگر برآیی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کردای بی‌هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری کـه وضع نفس و چگـونگی موضـع گیری در برابر آن را تشـریح می کنـد، این اشـعار "بوصـیری "در قصـیده معروف به "بُرده "است.

النَّفْسُ کَالطِّفْلِ إنْ تَهْمَلْهُ شَبَّ عَلی‌حُبِّ الرِّضاعِ، وَإنْ تَقْطُمْهُ یَنْفَطِمُ

کَمْ حَسُنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قاتِلُهُ‌مِنْ حَیْثُ لَمْ یَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِی الدَّسَمِ

وَخالِفِ النَّفْسَ والشَّیْطانَ وَاعْصُمْهاوَإنْ هُما مَحْضاکَ النُّصحِ فَاتَّهِمْ [۲۸۵]

در حدیث است:

«جاهِدْ هَواکَ کَما تُجاهِدُ عَدُوَّکَ»؛[۲۸۶]

«با هوای نفست بجنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می کنی».

از این حـدیث و بعضـی احادیث دیگر اسـتفاده می‌شود که نفس به خودی خود مذمّتی ندارد؛ بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرار ندادن او، مذموم و خطرناک است.

چنان‌که در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۵

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَیْکُمُ اثْنانِ اتّبَاعُ الْهَوی وَطُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتّبَاعُ الْهَوی فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقّ، وَأَمّا طُولُ الْأَمَلِ فَیُنْسِی الْآخِرَةَ»؛[۲۸۷]

«همانا ترسناک‌ترین چیزی که من برای شما می‌ترسم، دو چیز است:

تبعیت هوی و هوس و طولانـی کردن آرزوها، که تبعیت هوا و نفس از حقّ جلوگیری می کنـد و طولانی کردن آرزوها آخرت را به باد فراموشی می‌سپارد».

۲- معنی دوم این است که گـاهی نفس گفته می‌شـود و از آن، یکی از حالاـت و شـؤون مختلـف آن قصـد می‌شـود؛ ماننـد "نفس اماره "که صاحب خود را به بدی امر می کند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّی»؛[۲۸۸]

«تبرئه نمی کنم نفس خود را، به تحقیق که نفس هر آینه بسیار امر کننده به بدی است، مگر آنچه را که خدا رحم کند».

اگر الف و لام در کلمه "النفس "برای جنس یا استغراق باشد؛ ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی امّاره به سوء است؛ امّا با توجّه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است، این احتمال مردود است، چنان‌که در حدیث است: امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَجا کَیْفَ نَجا»؛

«تعجب دارم از کسی که نجات یافت، چگونه نجات یافت».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۶

فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ هَلَکَ کَیْفَ هَلَکَ»؛

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا) هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبنا است که: سیر عادی هرکسی به سوی هلاکت است، لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است؛ ولی رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هرکسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است؛ لذا اگر کسی نجات یافت، جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با وسایل و نعمت‌هایی که در اختیار دارد و می‌تواند از همه، در سیر الی اللّٰه تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و با این همه هدایت‌های فطری و عقلی و شرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

بنابراین ظاهراً الف و لام در کلمه "النفس "برای عهد است و مقصود همان نفس امّاره است و مراد از نفس امّاره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی او است و در روایاتی که در مذمّت نفس رسیده، مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری‌هایی را پیشنهاد می‌نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعّال‌تر شود.

مقامات چهارگانه‌ای که علمای اخلاق با استفاده از راهنمایی‌های قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام طی آن مقامات را توصیه نموده‌اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات، عبارتند از ":محاسبه "و "مشارطه "و "معاتبه "و" معاقبه، "چنان‌که در احادیث نیز وارد شده است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۷

«حاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسِبُوا، وَزِنُوها قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا، وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَکْبَرِ»؛[۲۸۹]

«محاسبه نمایید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار بگیرید، و بسنجید آن را پیش از آن‌که سنجیده شوید و برای حساب روز قیامت آماده گردید».

و در روایات است: شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و سپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد. نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت:

«مآ أُوتِیتُ إِلّا مِنْکَ وَمَا الذَّنْبُ إِلّا لَکَ»؛

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو».

به او خطاب شد: توبیخی که به نفس خود کردی، از عبادت چهل ساله‌ات بهتر است.

و در "مشارطه "می‌توان نذر زجر از گناه را مثال آورد، چنان‌که در "معاقبه "نیز می‌توان به کفارات استشهاد نمود.

باری از نام‌های دیگری که نفس به مناسبت شؤون و حالات دیگر دارد؛ یکی "نفس لوامه "و دیگری "نفس مطمئنّه "است.

نفس لوّامه

"نفس لوّامه "عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می‌شود، ملامت می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۸

و این از علایم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ یَنْدَمْ عَلی ذَنْبٍ ارْتَکَبَهُ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ»؛[۲۹۰]

«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده مؤمن نیست».

و اگر پشیمان شود، لازمه آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است: مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می‌بیند که می‌ترسد بر او فرود آید، و منافق گناه را مثل مگسی می‌بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَری ذَنْبَهُ کَأَنَّما صَخْرَةٌ یَخافُ أَنْ تَقَعَ عَلَیْهِ، وَإِنَّ الْکافِرَ لَیَری ذَنْبَهُ کَأَنَّهُ کَذُبابٍ مَرَّ عَلی أَنْفِهِ».[۲۹۱]

و این نفس لوّامه همان نفسی است که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلآ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ»؛[۲۹۲]

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است».

به هر حال از آیات و روایات، مدح نفس لوامه استفاده می‌شود و صاحب چنین نفسی باید آن را علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر و غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۹

نفس مطمئنّه

"نفس مطمئنه "نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف اهل تقوی می‌فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِیها مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنّارُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِیها مُعَذَّبُونَ»؛[۲۹۳]

«پرهیزکاران نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند».

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (برحسب بعضی روایات حارثه بن مالک انصاری نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شؤون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شؤون آن، رضا و تسلیم و توکّل و تفویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می‌شود.

این مقام است که به موجب قرآن مجید، صاحبش به خطاب:

«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبادِی* وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛[۲۹۴]

«ای نفس قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۰

بازآی که تو خشنود (به نعمت‌های ابدی او) و او راضی از (اعمال نیک) تو است، بازآی و در وصف بندگان خاص من درآی و در بهشت (رضوان) من داخل شو».

سرافراز می‌شود، چنان‌که در کافی است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

«هَلْ یَکْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلی قَبْضِ رُوحِهِ»؛

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می‌شود».

فرمود: لا واللَّه؛ نه به خدا سوگند! به تحقیق وقتی ملک الموت برای قبض روح او می‌آید، جزع و بی‌تابی می‌کند. ملک الموت به او

می گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان‌تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می گوید: نگاه کن! نگاه می کند انوار محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام را می‌بیند. ملک الموت به او می گوید: اینها هستند رفقای تو در بهشت، در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوشایندتر نیست.

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنان‌که یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سیّد الشهداء حسین علیه السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا، از آغاز تا پایان، بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصایب جانکاه، که شجاع‌ترین و دلاورترین افراد را سست می‌نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می‌دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا سوره فجر که این آیه: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ...» آخرین آیه آن است، به نام آن حضرت نام‌گذاری شده است. و در روایت است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۱

«اقْرَؤُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِی فَرائِضِکُمْ وَنَوافِلِکُمْ؛ فَإِنَّها سُورَةُ الْحُسَیْنِ علیه السلام»؛[۲۹۵]

«بخوانید سوره فجر را در فریضه‌ها و نافله‌هایتان؛ زیرا آن، سوره حسین علیه السلام است».

۳- سومین معنای نفس، ذات شیء و خود شیء است، مثل اینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

«سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛[۲۹۶]

«ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملًا روشن می گردانیم تا آشکار شود که آن حقّ است».

و همچنین می‌فرماید:

«وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ»؛[۲۹۷]

«آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی‌نگرید».

و مثل "نفسک "در همین دعای معرفت.

گفته نشود: این معنا با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا غایب یا ضمیر نفس یا ظاهری که به معنی آنها باشد، منافات دارد؛ زیرا علتش این است که در اینجا، فایده اضافه این است که نفس مضاف الیه مقصود است و در واقع این اضافه، تعیین کننده نفس می‌شود و آن را از اطلاقی که دارد خارج می‌نماید و به این اعتبار، دوئیت بین مضاف و مضاف الیه حاصل است، مثل اینکه می گوییم: خود شما، و شخص شما.

۴- چهارمین معنای نفس، روح و جان است، چنان‌که در این آیه است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۲

«اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِها وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها»؛[۲۹۸]

«خدا وقت مرگ، ارواح را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در خواب روحش را می گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِی عَلی زَفَراتِها مَحْبُوسَةٌیا لَیْتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می گوید:

«وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ»؛

«قسم به خدایی که جانم در دست او است».

۴- نبیّ و نبوّت

راغب می گوید ":نبوّت "سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علّت آنان در امر معاش و معاد است. و نبی را برای اینکه خبر دهنده است به آنچه عقل‌های پاک به سوی آن آرام می گیرند "،نبیّ "می گویند. و صحیح است که فعیل به معنی فاعل باشد؛ یعنی خبردهنده، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛[۲۹۹]

« (به پیامبر گفت:) بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم».

۵– رسول

"رسول "به معنای فرستاده و پیام‌بر و پیام‌آور است، و چنان‌که راغب می گوید:

گاه به سخن و پیامی که برده می‌شود، رسول گفته می‌شود، چنان‌که بر شخصی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۳

رسالت را تحمل می کند نیز رسول گفته می‌شود و رسول و رُسُل بر انبیا و ملائکه اطلاق می‌شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد، نیز رسول گفته می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا یُفَرِّطُونَ»؛[۳۰۰]

«رسولان ما او را می‌میرانند و در قبض روح آنها هیچ تقصیری نخواهد کرد».

و موارد اطلاقات آن، اعم است از امری که رسول برای آن ارسال شده محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرستاده شده یا مکروه آنها باشد.

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان گفت: فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسالت و پیام‌آوری نیست، نه به این معنا که نبی، رسول نباشد؛ بلکه شخصی را رسول و نبی می گویند؛ از این لحاظ که خبر دهنده و خبر داده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می‌شود، به او نبی می گویند.

و از لحاظ اینکه فرستاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است، به او رسول گفته می‌شود. بنابراین ممکن است در قسمتی از خبرهایی که می‌دهد پیام آور نباشد و خبردهنده و نبیّ باشد، مثل بسیاری از خبرهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده‌اند، که این خبرها به عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده؛ بلکه خبرهایی است که پیام‌آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد، از آن خبر می‌دهد.

امّا رسالت همه جا با نبوّت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۴

می‌شود، نبوّت هم اطلاق می گردد و وجه صحّت حمل رسول، وجه صحّت حمل نبی بر صاحب رسالت می‌باشد. بنابراین مفهوم نبی و نبوّت اعم از رسول و رسالت است؛ امّا لزومی ندارد که مثل اعم و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد؛ بلکه می توان گفت: نبی و رسول مصداقاً واحدند و نبی بر غیر رسول اطلاق نمی‌شود، هرچند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهتی است که اعم از رسالت است.

و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقاً واحدند، قبول نکنیم و گفته شود:

چون بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل با اینکه رسالت و پیامی برای قوم نداشتند، نبی اطلاق شده است، بنابراین هر رسولی نبی است و هر نبیّ‌ای رسول نیست.

پاسخش این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیر مرسل اطلاق می‌شود.

علاوه بر این، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»؛[۳۰۱]

«خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند».

استفاده شود، این است که خدا انبیا را مبعوث فرمود؛ یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوّت (هرچند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند، آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد. بنابراین امکان دارد به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به مقام نبوّت نایل شده باشند، مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد. و در آنچه گفته شد، فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از "نبأ "باشد یا اینکه مشتق از "نبوّت "به معنای بلندی رتبه و علوّ شأن باشد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۵

و بنابر تمام وجوهی که گفته شد، و وجوه و احتمالات دیگر "خاتم النبیین "به معنای خاتم تمام انبیا و رسل می‌باشد، به خلاف " خاتم المرسلین "که صراحت "خاتم النبیین "را ندارد.

و ممکن است گفته شود: برحسب بعضی وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است، فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا "خاتم النبیین "به صراحت دلالت بر پایان نبوّت و رسالت دارد، هرچند گفته شود:

نبی بر کسی که به واسطه خواب از خدا خبر می‌دهد، نیز اطلاق می‌شود؛ چون پرواضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می‌دهد، اطلاق می‌شود؛ بلکه مقصود این است که اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسایط ممکن، از خدا خبر می‌دهد، صحیح است. و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است و بر کسی که فقط از خواب خبر می‌دهد، نیز مجوّز استعمال دارد. و اگر در موردی استعمال شد که قرینه‌ای بر اراده خصوص این معنی بود، مخالف لغت و اصطلاح نمی‌باشد.

۶- حجّت

«حجّت» آن چیزی است که بر صحّت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می‌شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجت‌های خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا به وسیله آن، بندگان خود را به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابراین، معجزات انبیا همه حجت است، کل عالم حجت است، تمام آیات الهی و نعمت‌های غیر متناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضا و اجزای آنها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۶

و نظاماتی که در آنها برقرار است، همه حجّتند. جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گل‌ها، درختان و برگ‌ها و شکوفه‌های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنها است، همه حجت‌های خدایند که ":اگر تمام درخت‌ها قلم باشند و هفت دریا مداد گردند و بخواهند کلمات و آیات و حجت‌های حقّ تعالی را بنویسند کلمات الهی تمام نخواهد شد."

«وَلَوْ أَنَّما فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ».[۳۰۲]

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هر فرد از افراد انسان، خود و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطن و سلول‌ها و گلبول‌های سفید و قرمزش بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فراز و نشیب‌های

آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجّتند، که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجّت‌ها علیه او اقامه شده و او را محکوم می‌نمایند و راه عذر را بر او می‌بندند. قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و احکام و هدایت‌هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هر کدام حجت است.

علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد. از بزرگ‌ترین حجّت‌های الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوّت انبیا و امامت اوصیا است که استمرار هدایت پیغمبران می‌باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را روشن می‌سازد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۷

و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می‌دهد و خدای تعالی به وسیله آن انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است.

"نبوّت و امامت "نیز ظهور اسم "الهادی "و راهنمای عقل و میزان و معیار و نگهبان اعتدال و رساننده و مبیّن برنامه‌های الهی و نسخه‌های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوّت انبیا و امامت اوصیا، به برنامه‌های سعادت روح و جسم و دنیا و آخرت و معارف یقینی هدایت می‌شود و از چشمه زلال علوم و آگاهی‌های آن می‌نوشد.

اگر انبیا نبودند و خداوند آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی‌گرفت. فلاسفه و حکما با آن همه فریاد و طمطراق نتوانسته‌اند در مسایلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و به طور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگی‌اش، در این مسایل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسایل آشکار می‌کند.

امّا این انبیا و اوصیا بودند که همه یک زبان و با کمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین، این مسایل را برای بشر بازگو کردند و تاریکی‌ها و تحیّرها و ضلالت‌ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر به قدر این صنف بر بشریت حقّ ندارد، لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتمّ آنها، شخص مقدّس خاتم الانبیا محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و خلفا و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یازده فرزند آن بزرگوار علیهم السلام می‌باشند.

و اگرچه آن‌طور که گفته شد، حجّت‌های الهی بی‌شمار است و همه و هرچه هست حجّتند؛ امّا ظهور حجّیت این چهارده تن چنان است که همه حجج تحت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۸

الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت حجت و حجج گفته شود، این ذوات مقدّسه از آن فهمیده می‌شود.

و امروز حجت مطلق، ولیّ اللّه اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام می‌باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتاب‌های مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب حجّت یا "الامامهٔ "نام نهاده‌اند، مانند کتاب "الحجّهٔ "از ابواب کتاب شریف کافی، تألیف شیخ اجلّ اقدم کلینی قدس سره؛ بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (ح ۱۴۷) و کتاب‌های دیگر از سنّی و شیعه استفاده می‌شود که: اگر زمین بدون حجّت باقی بماند، حجّت‌های خدا و بیّنات او باطل می‌گردد، به این معنا که حجّیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجّت تمام می‌گردد و اگر امام و حجّت نباشد، احتجاج به حجت‌های دیگر بر مردم، موجب قطع عذر آنها نمی‌گردد و از معانی لطیف و امیدبخش در این باب، کلام حضرت مولی علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَنَا شاهِدٌ لَکَمْ وَحَجِیجٌ یَوْمَ الْقِیامَهْ عَنْکَمْ»؛[۳۰۳]

«من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجّت از شما (و مدافع از شمایم به حجّت) هستم».

۷- ضلال و ضلالت

اشاره

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری "،ضلالت "است و ضد آن" هدایت "می‌باشد، و هریک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اوّل: ضلال و هدایت در علوم و معارف اعتقادی؛ مثل معرفت خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۹

و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او- جلّت عظمته- و معرفت نبوّت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حقّ در آنها ضلالت است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَمَن یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلآئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً»؛[۳۰۴]

«هرکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است».

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنان‌که می‌فرماید:

«فَمَن یُرِدِ اللَّهُ أن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلام»؛[۳۰۵]

«هرکه خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند».

دوم: ضلال و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است؛ یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه‌های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

«ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها»؛[۳۰۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۰

«ظلمت‌ها چنان روی هم قرار گیرد که اگر (کسی) دست خود را بیرون آرد، هیچ نتواند دید».

بنابراین "هدایت مطلق "بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می‌باشند و پس از ایشان سایر انبیا و اوصیا و حجت‌های الهی مظهر هدایت مطلق می‌باشند.[۳۰۷] و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند، از مظاهر هدایت‌اند.

یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است که اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حدّ مؤثر است، آیا اصلًا در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است، معنی آیاتی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۱

که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه خدا هرکس را بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را بخواهد گمراه می‌نماید،

چیست؟

مثال این آیات:

«وَیُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِینَ»؛[۳۰۸]

«خدا ستمگران را گمراه می گرداند».

و «کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَن یَشآءُ»؛[۳۰۹]

«خدا هر کس را بخواهد، این چنین گمراه می کند».

و «کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ»؛[۳۱۰]

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریب‌اند، این چنین گمراه می گرداند».

جواب این است: بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده‌ای خواست می‌پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود برمی گزیند، چنان‌که در آیات متعدد، ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است، مثل:

«وَأَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ»؛[۳۱۱]

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

«وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْها»؛[۳۱۲]

«هر کس بر راه گمراهی رفت، زیانش بر خود او است».

و مثل:

«وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً»؛[۳۱۳]

«هر کس نافرمانی خدا و رسولش را بکند، به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است».

و مثل:

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ»؛[۳۱۴]

«خداوند از هرکسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است».

و مثل:

«وَأَضَلُّوا کَثِیراً وَضَلُّوا عَن سَوآءِ السَّبِیلِ»؛[۳۱۵]

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند».

و امّا آیاتی مثل «یضلّ اللّه» و «أضلّه اللّه» با توجّه به آیات بسیار دیگر قرآن، دلالت بر اضلال به معنای "اجبار بر عدول از حقّ و انحراف "ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهّم جبر و سلب اختیار کرده‌اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنا ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید، وجود ندارد، چنان‌که در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز، مسأله سلب اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغواائاتی که اگر پیروی

شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست.

«فَمَن شآءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَن شآءَ فَلْیَکْفُرْ»؛[۳۱۶]

«هرکه می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکه می‌خواهد کافر شود».

و امّا اضلالی که به خدا نسبت داده می‌شود، عبارت است از خذلان و واگذار شدن بنده به خود و قطع کمک‌های غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالك می‌شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد، به مقتضای:

«وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا»؛[۳۱۷]

«آنان که در راه ما کوشش کردند، به راه خویش هدایتشان می کنیم».

هدایت‌های الهی به او می‌رسد و به راه‌های او راهنمایی می گردد؛ ولی وقتی طغیان و سرکشی کرد و مانند آنکه بی‌نیاز از خدا باشد، عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می‌شود و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

«سَوآءٌ عَلَيْهِمْ ءَ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ»؛[۳۱۸]

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درك فیوض غیبی ساقط نموده و پس از آنکه به خود واگذاشته شد، به اختیار خود در ورطه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود او است و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می‌نماید، چنان‌که در قرآن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۴

کریم می‌فرماید:

«ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَسآءُوا السُّوأى أن كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَكانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُونَ»؛[۳۱۹]

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می‌جویند و قلب او تاریك می‌شود و هرچه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی‌اعتنایی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود، دوری ملائکه از صاحب این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریك‌تر می گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می‌شود.

چنان‌که هرچه اطاعت و فرمان‌بری و خدابینی و خداشناسی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمك به بندگان صالح هستند و تا حدّی به او نزدیك می‌شوند که از هر سو او را فرا می گیرند و راه را بر شیاطین می‌بندند.

لذا در احادیث است: مؤمن وقتی به نماز می‌ایستد، ملائکه به او اقتدا می کنند.

«المؤمن وحده جماعهٔ». به عکس، وقتی هم بنده‌ای معصیت کند، ملائکه از او دور می‌شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می گردد.

جواب دیگر این است که: مسأله این اضلالات هم جزء مسایل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفاصیل آن، برای غیر آنان که مؤید من عند اللّه (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام) باشند، فراهم نمی‌شود و شاید از فروع "امر بین امرین "باشد و مسأله توفیقات و هدایت‌های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می‌شود، نیز از همین مسائل است و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۵

آنچه مسلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوّات و فرستادن پیغمبران استفاده می‌شود، این است که بشر در هدایت و ضلالت مختار است و غیر مختار بودن او نافی تمام حکمت‌های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می‌آید، به سوء اختیار خود او است و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنابر این با قطع نظر از آیات دیگر و قراین حالی و مقامی که در استظهار و مراد هر متکلّم از کلامش مورد اتّکا است، بایـد با توجّه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، آیه یا حدیثی که دلالت بر نفی اختیار نماید، ظهور آن را دریافت نمود و نمی‌توان یک جمله‌ای را گرفت و بـدون توجّه بر منطق گوینـده و هـدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قراینی که به آن اعتماد می کند، آن را معنی نمود. بنابراین می گوییم:

هدایت و اضلال هر دو از جانب خدا است؛ امّا برحسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، به طوری که با حکمت‌های دیگر باری تعالی منافی نباشد، جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به اشکال این است که: اضـلال و ارشـاد هر دو در این عـالم طـبیعت و تکلیف، وجود پیـدا می کننـد. به عبـارت دیگر: ضلالت و هـدایت هر دو موجود می‌شونـد و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسیم می گردنـد و چون کل عالم مخلوق خدا است، اضـلال و ارشـادی که در عـالم هست، و بر اسـاس جریـان اسـباب و مسبّبات فراهم می‌شـود و بایـد هم بشود، لـذا به او نسـبت داده می‌شود؛ یعنی قاعـده و قانون و سنّت الهی است که وقتی اسباب و علّت ضـلالت یا هـدایت فراهم شـد، معلول آن- که ضـلالت یا هدایت است- نیز فراهم شود. لذا نسبت اضلال و ارشاد به او جایز است، هرچند فعل به واسطه او نباشد، و فعل حقیقی غیر باشد.

چون کـل عالم فعل او است و او است که انسان را به نوعی آفریـده است که وقتی راه راست و روش نیکویی را پیش گرفت، به آن انس می‌یابد و بر هدایتش افزوده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۶

می‌شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد، هرچه آن را ادامه داد، ضلالتش افزون می گردد و تاریکی و تیرگی قلب او بیشتر می‌شود، و اگر غیر از این باشد، عالم ناقص است و تکلیف و آزمایشی که منظور است، انجام نمی گیرد.

بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می‌دهند.

پاسخ چهارم این است که: اصـلًا ضـلالت و گمراهی از امور عدمی است و پُرواضح است که ایجاد به اعدام و شرور تعلق نمی گیرد، ضلالت و گمراهی عـدم توفیقات و فرصت‌ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هـدایت و یا اتمام حجت و قطع عذر شامل حال بندگان می‌شود و به سلب این فیض‌ها و محرومیت از این رعایت‌ها اضلال می گوییم، لذا می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ»؛[۳۲۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج‌۲ ؛ ص۳۶۶

همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنان که می‌فرماید:

«یُضِلُّ اللَّهُ الْکافِرِینَ»؛[۳۲۱]

«خداوند کافران را گمراه می گرداند».

و «وَیُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِینَ»؛[۳۲۲]

و این هـدایت، غیر از هـدایتی است که نسـبت به همگان و هر عاقلی به وسـیله عقل و انبیا و سایر حجـج الهی انجام شـده است و در برابر آن اضلال متصوّر نیست.

و پاسخ پنجم این است که ":اضـلال "بر دو نوع است: یک نوع آن این است که "اضـلال "سبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسی باطل را زینت بدهند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۷

و آن را به صورت حقّ جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضلالی است که خدا و اولیای خدا از آن منزه می‌باشند. نوع دیگر این است که ":ضلال "سبب اضلال گردد و آن به این است که کسی گمراه گردد و خدا یا غیر خدا بر او به گمراهی حکم کند. و در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال، همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

دین

به معانی متعدد؛ مانند جزا، پاداش و طاعت گفته می‌شود، چنان‌که بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می‌شود "،دین "می‌گویند؛ بلکه گاه بر مطلق این‌گونه تعالیم- اگرچه از جانب خدا نباشد- دین اطلاق می‌شود.

در قرآن مجید، دین در این معانی آمده است:

به معنی پاداش و جزا؛

به معنی مالک روز جزا؛ در سوره فاتحهٔ الکتاب می‌فرماید: «مالِكِ يَوْمِ الدّينِ»[۳۲۳]

به معنی طاعت؛ در آیه پنجم سوره بیّنه می‌فرماید:

«وَما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدّينَ»؛[۳۲۴]

«امر نشده‌اند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که طاعت را برای او خالص کنند».

و همچنین آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۸

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»؛[۳۲۵]

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

که بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این آیات آورده شده است:

«إِنَّ الدّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»؛[۳۲۶]

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

«وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ»؛[۳۲۷]

«هر کس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

بنابر این‌که از "اسلام "در این دو آیه، همان معنای علمی و اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیا نازل شده، قصد شده باشد، چنان‌که ظاهر آیه هم همین است.

و مثل آیه:

«هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ»؛[۳۲۸]

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حقّ فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنای اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق برنامه‌های اعتقادی و عملی اگرچه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۹

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ»؛[۳۲۹]

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می‌شود، قصد شده است، این آیه از سوره شوری است:

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ»؛ [۳۳۰]

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۱

تفسیر دعا

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۳

تفسیر دعا

خدایا خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من نشناسانی، پیغمبرت را نمی‌شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان؛ که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، حجّت تو را نمی‌شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه می گردم.

چون دعای شریف متضمّن سه جمله است، هر یک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می‌نماییم.

جمله اوّل:

اشاره

«اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ».[۳۳۱]

شرح و تفسیر:

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال او است که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۴

اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللّهَ وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فاهُ مِنَ الْکَلامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعامِ وَعَنّی نَفْسَهُ بِالصّیامِ وَالْقِیامِ»؛[۳۳۲]

«هرکس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیادتر از مقدار لازم) منع می‌نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می‌اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکّل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی است. هرچه معرفت کامل‌تر باشد، این صفات نیز در انسان کامل‌تر می‌شود. محبّت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی‌ترین مقامات است، محصول معرفت است؛ زیرا انسان هرکس و هرچیزی را که دوست می‌دارد، برای این است که او را به کمالی از کمالات متصف می‌داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال و زیبایی‌اش، قادر و توانا را برای قدرت و توانایی‌اش و رحیم را برای رحمت و مهربانی‌اش، و خلاصه هرکس را که دوست می‌دارد، برای این است که او را دارای وصفی از کمال می‌شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و برحسب این فطرت، وقتی به خدا معرفت پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هرچه را به او تعلق دارد، از آن جهت که وابسته به او است، دوست می‌دارد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۵

و دعایش این دعا می‌شود.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِی إِلی حُبّکَ»؛

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هر کس که تو را دوست می‌دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می‌رساند».

و در مناجاتش با خدا، او را این‌گونه توصیف می‌نماید:

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الْأَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواکَ وَلَمْ یَلْجَئُوا إِلی غَیْرِکَ»؛

«تویی آنکه بیگانگان را از دل‌های دوستانت می‌بری تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

و حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد؛ چون اگر آثار آن نباشد، از عدم اثر پی به عدم مؤثر می‌بریم. و از جمله علایم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت قاضی الحاجات و انجام تکالیف و فرایض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی افراد معلوم می‌شود. هرچند طریق معرفت صاحبان مراتب، مشاهده آثار و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند؛ از انبیا تا افراد عادی، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَکَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۶

الْمُوقِنِینَ»؛[۳۳۳]

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگرچه همه سالک این راه می‌باشند امّا سلوک و وصولشان به مقصود برحسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام به ملکوت آسمان‌ها و زمین و طلوع و غروب کواکب بر وجود خدا استدلال نمود، دیگران هم استدلال می‌نمایند؛ امّا بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنها وارد شود، به هر کسی ملتجی می‌شوند و در برابر هرکس تضرّع و تذلّل می‌نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که وقتی او را با منجنیق به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت: «أ لک حاجة؛ آیا

حاجتی داری؟» فرمود: «أمّا إليك فلا؛ به تو حاجتی ندارم».

این اظهار بی‌نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجا او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ماسوای خدا را به خدای تعالی نیازمند و مغلوب و مقهور او می‌دانست، لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجّه داشت که در این دعا، چون مقام، مقام دعا و توجّه به حقّ و مسألت حاجت است، مسلّم است که دعاکننده بی‌معرفت نیست. بنابراین مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقای بر آن و درخواست توفیق در نگهداری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۷

آن است؛ نظیر آنچه در تفسیر آیه کریمه: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»[۳۳۴] فرموده‌اند:

«أيْ ثَبِّتْنا عَلَى الصّراطِ الْمُسْتَقِيم».

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه‌ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقا به مراتب بالاتر از آن را باید وجهه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می‌شود، این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند؛ زیرا هرچند انسان به هرچه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می‌باشد؛ چون همان شیء دلالت کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه‌های دلایل بی‌شمار او است، او آفریده است، و انسان هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است با این‌حال، مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می‌شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می‌گردد و شخص عارف از این نوع عرفان اشراقی ذوق می‌کند و به‌وجد می‌آید.

بنابراین، مقصود دعا کننده این نیست که: معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلایل نشناخته‌ام؛ بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هرکس آن را دارا شد، سخت در نگهداری آن مراقبت می‌نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته‌ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۸

و همه چیز و همه کس شناخته‌ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی‌شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلایل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی‌شد.

پس چنان‌که صحیح است بگوییم:

«عرفت اللّه بالأشياء»؛

«شناختم خدا را به اشیا».

صحیح است که بگوییم:

«بِاللّهِ عَرَفْتُ الْأَشْيآءَ»؛

«به خدا شناختم اشیا را».

و این هم ممکن است معنایی از «إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»[۳۳۵] باشد؛ زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا، اشیا را می‌شناسیم؛ مثل اینکه در اوّل، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم- هرچند برخی به مبدأ سفر توجّه ندارند- و سپس از خلق به سوی خلق سفر می‌نماییم.

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف خدا را اظهر اشیا می‌داند؛ بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می‌یابد. و لذا در

دعای عرفه است:

«کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ؟ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ؟

عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً»؛[۳۳۶]

«چگونه استدلال می‌شود بر تو به چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۹

سوی تو است؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟

چه هنگام پنهانی تو تا نیازمند باشی به دلیلی که بر تو دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند که برسانند به سوی تو؟ کور باد (یا کور گردیده است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است کالای بنده‌ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو حقّ حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلقی، چه چیز از تو ظاهرتر می‌باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار تویی، باطن و پنهان هم تویی.

ظهور جمله اشیا به نور استچگونه نور از آنها در ظهور است

به نور شمع کی خورشید تابان‌کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثاربه ظاهر گرچه بر عکس است این کار

اگر برهان لِمّی جلوه‌گر شدنباید بَهرِ آنی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیستبه جز لفظ انّی و لِمّی دیگر چیست ۳۳۷]

اگر گفته شود: با اینکه خدا اظهر اشیا است؛ بلکه ظاهر حقیقی و بالذات او است، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیک‌تر از من به من استوین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوستدر کنار من و من مهجورم

به طور مثال گفته‌اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانایی رفتند و به او گفتند همیشه می‌شنویم که به ما می‌گویند: حیات شما از آب است، آب را به ما بنمایان. آن ماهی جواب داد: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم.

و جهت دیگر که این‌گونه خفا و نهانی را موجب می‌شود، این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می‌گردد؛ «تُعْرَفُ الْأَشْیآءُ بِأَضْدادِها»؛ مثلًا روشنایی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحّت و تندرستی به بیماری شناخته می‌شوند؛ امّا اگر چیزی را ضد نباشد، شناسایی او بر بسیاری پنهان می‌ماند و چون خدا را ضدّی نیست، هیچ‌گاه جهان بی‌خدا نبوده و نخواهد بود، لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می‌ماند و کمال ظهور موجب خفا می‌گردد.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کردآنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بودطلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بوداو نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

و آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت اللّه که به طور فشرده بیان می‌شود، این است که معرفت اللّه در مرتبه‌ای که خود حاوی

مراتب زیاد است، عبارت است از: سلب نعوت و صفاتی که ذات باری تعالی از آن منزّه است، مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیّوم و عالم و قادر و حیّ و سمیع و بصیر است که این صفات همه از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۱

صفات وجودی است و حق- عزّ اسمه- به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می‌شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود؛ بلکه باید به صفات وجودی که حقّ به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلًا یکی از صفات خدا علم است که به آن اتصاف دارد و معنای علم او به اشیا عدم جهل نیست، یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی‌باشد؛ بلکه معنای تمام این صفات، اتصاف ذات مقدّس باری تعالی به آنها است. و خلاصه آنکه: صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدّس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حیّ است. و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«وَکَمالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ».[۳۳۸]

«کمال اخلاص برای خدا، نفی صفات از او است».

منافات ندارد؛ زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام، نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می‌گردد، مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند- سبحان- عین ذات او و ذات او و صفات او ذات او است، نه اینکه ذات شیئی باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعالَی اللَّهُ عَنْ ذلِکَ کُلّهِ عُلُوّاً کَبِیراً».

نتیجه:

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که درخواست و مسألت معرفت از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۲

خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حقّ است که:

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا»؛[۳۳۹]

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی، قلوب ما را به باطل منحرف نکن».

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

«یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَفِی الْآخِرَةِ»؛[۳۴۰]

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد».

به مؤمنین وعده داده است، یا مسألت معرفت کامل‌تر و درجات بالاتر است که همواره باید عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگذرد و در معرفت ترقی نکند و گرفتار حال خطرناک وقوف شود بپرهیزد و با درخواست عنایت خاص و تجلّیات [۳۴۱] است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجّه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن حضرت علیهم السلام حاصل می‌شود.

چنان‌که از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً فَجَّرَ اللَّهُ یَنابِیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ»؛[۳۴۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۳

«هر کس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند».

استفاده می‌شود، اخلاص تا چهل روز موجب می‌شود که چشمه‌های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسیار دشوار است؛ ولی اگر کسی به آن موفّق شود، حصول این درجه برای او به هیچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

و مخفی نماند که معرفت اللَّه با معرفت پیغمبر و ائمه- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد. بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی‌شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است، بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد. و از سوی دیگر، هرچه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوّت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می‌کند و در برابر مقام خلافت «اللَّه» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه‌تر رفتار می‌نماید. لذا به طور قطع می‌توان گفت: چنان‌که ولی اللَّه اعظم علی علیه السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادراک می‌نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمانبر بود، احدی از صحابه ادراک نمی‌کرد. آری علی علیه السلام در جنب رسول اللَّه صلی الله علیه و آله خود را فانی می‌دید و بی‌چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داد، اجرا می‌کرد؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب روایتی فرمود: اگر آسمان و زمین در کفه‌ای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۴

امّا دیگران بالخصوص آنهایی که پیراهن خلافت را به غیر حقّ دربر کردند، در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می‌نمودند و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه به امر خدا انجام می‌شد، در جریان صلح حُدیبیه و موارد دیگر مخالفت می‌کردند و خودرأیی نشان می‌دادند و تا آنجا نفاق خود را بر ملا ساختند که در مرض موت پیامبر خدا، وقتی آن حضرت خواست کتباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی‌شرمانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کرده و نسبت هذیان گویی به آن حضرت دادند.

به عکس هرچه در زندگی علی علیه السلام بررسی می‌نماییم و هرچه مطالعه می‌کنیم، غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوّت محمدی، چیزی نمی‌بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در کنار وجود رسول اللَّه صلی الله علیه و آله که بسیاری از آن غفلت دارند این است که: با اینکه وجود علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه‌های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی، عالی‌ترین و کامل‌ترین مبادی و برنامه‌ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره‌ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، بیاناتش در رشته‌های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر سخن و کلامی در این رشته‌ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می‌شد. او سزاوار نمی‌دید و شاید دور از ادب می‌دانست که با وجود پیغمبر اکرم که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۵

در آن محیط که زبان وحی؛ یعنی زبان رسول خدا باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل‌تر است. آنجا که او باشد، باید او سخن بگوید و آنجا که او سخن گوید، همه باید گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت تو را مگر خدا و من».

جمله دوم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ»

به طور کلی شک نیست که معرفت نبوّت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامّه است؛ یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (بر حسب قاعده لطف و به مقتضای ربّانیت و رحمانیت و هادویت و فیّاضیت و برای اتمام حجّت بر بندگان، اینکه نقض غرض از آفرینش انسان پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجّت باشد، از جانب خدا و به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدّم می‌باشد، چنان‌که معرفت نبوّت و رسالت خاصّه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است؛ یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خُلق عظیم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، پیغمبر و رسول خدا است، بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است، و چنان‌که کسی معرفت به نبوّت عامه نداشته باشد، معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوّت خاصه و اینکه شخص حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۶

پیغمبر است، پیدا نکرده باشد، معرفت خلفا و اوصیا و اولیای امور بعد از آن حضرت، بی‌مفهوم و غیر قابل تصور است.

با این همه، در این دعا، مقصود از نبی در جمله اوّل و رسول در این جمله، شخص حضرت رسول اکرم محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است، چنان‌که مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیا، امام عصر- ارواحنا فداه- است.

و چنان‌که در شرح جمله اوّل توضیح داده شد، دعا کننده به نبوّت رسالت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت حجهٔ بن الحسن- عجل اللَّه تعالی فرجه- معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسألت ثبات و بقای بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می‌خواهد که خودش به مقتضای «إِنَّ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ بَیْنَ اصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابعِ الرَّحْمنِ یُصَرِّفُها کَیْفَ یَشآءُ»[۳۴۳] و «الْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللَّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشآءُ» نسبت به مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است، کمترین مراتب آن این است که او را در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی خدا بین خالق و خلق واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بداند.

مراتب بعدی معرفت این است که: آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیا و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک‌تر از هر مخلوقی خدا بداند به حدّی که جبرئیل نیز در لیلهٔ المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند، که گفت:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۷

«لَیْسَ لِی أَنْ أَجُوزَ هذَا الْمَقامَ»؛[۳۴۴]

«برای من گذشتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست».

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ».

چون گذشت احمد ز سدره مرصدشو از مقام جبرئیل و از حدش

گفت: او را هین بیا اندر پی‌ام‌گفت رو رو که حریف تو نی‌ام

باز گفتا: کز پی‌ام آی و مَایست‌گفت: رو زین پس مرا دستور نیست

گفت: بیرون زین حدّ ای خوش فرّ من‌گر زنم پرّی بسوزد پرّ من

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل‌تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

فاق النبیّین فی خلق و فی خلقو لم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول اللّه ملتمس‌غرفاً من الیمّ او رشفاً من الدیم

دع ما ادّعته النصاری فی نبیّهم‌واحکم بما شئت مدحاً فیه واحتکم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۸

محمّد کازل تا ابد هر چه هست‌به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بینش از او است‌فروغ همه آفرینش از او است

و بنابراین عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می‌نماید، باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمرار بخش دعوت و حرکت او باشد، و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و تأمّل و تفکّر در حالات و شؤون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها به سعادات دنیوی و اخروی و مادّی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت اللّه لازم، و مطلبی است که سالک الی اللّه و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

جمله سوم:

اشاره

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»

چنان‌که قبلًا بیان شد "،حجّت "بر دلیلی که به وسیله آن، بر طرف مقابل احتجاج می‌شود و سبب غلبه بر او می گردد، اطلاق می‌شود. چنان‌که در تفسیر آیه شریفه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۹

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ».[۳۴۵]

روایت شده است: روز قیامت بنده‌ای آورده می‌شود و به او گفته می‌شود: «هَلّا عَمِلْتَ»؛ «چرا عمل نکردی؟»

اگر بگوید نمی‌دانستم، به او گفته می‌شود: «هَلّا تَعَلَّمْتَ»؛ «چرا نیاموختی؟»

و این حجّت بـالغه است، و همچنین به همه مخلوقات از موجودات نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشم‌های مسلح به وسـایلی مثل میکروسـکوپ و تلسـکوپ دیـده می‌شونـد و موجودات کوچک و بزرگی که با چشم دیـده می‌شونـد، حجّت گفته می‌شود؛ چون اوّلًا: به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود هدف در خلقت این عالم استدلال می‌شود.

فَفِی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَةٌتَدُلُّ عَلی أَنَّهُ واحِدٌ

وَللَّهِ فِی کُلِّ تَحْرِیکِهِوَفِی کُلِّ تَسْکِینِهِ شاهِدٌ

و ثانیـاً: خـدا بر هر کـدام از بنـدگانش که بر حسب حکمت لازم باشـد، به کل این عالم و اجزای آن احتجاج می‌نمایـد و به وسـیله انسان هم بر خود انسان احتجاج می‌فرماید، چنان‌که در حدیث است:

«الصُّورَةُ الْانْسانِیَّةُ هِیَ أَکْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ».[۳۴۶]

بـا این حـال، اطلاق حجّت مثل امام، به طور مطلق بر ائمه معصومین علیهم السـلام در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشـعار شـعرای شیعه به حدّی شده است که وقتی به طور مطلق حجّت و امام گفته می‌شود، ائمه معصومین علیهم السلام از آن به ذهن متبادر می‌گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می‌شود، چنان‌که در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۰

احادیثی که دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند، همین معنی مراد است.

مثل این حدیث که ثقهٔ الاسلام کلینی قدس سره به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است:

«قالَ: ما زالَتِ الْأَرْضُ إِلّا وَللَّهِ فِیها حُجَّةٌ یَعْرِفُ الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَیَدْعُوا النّاسَ إِلی سَبِیلِ اللَّهِ»؛[۳۴۷]

«زمین هیـچ‌گاه نخواهـد مانـد مگر آنکه در آن از برای خـدا حجتی است که حلال و حرام را می‌شـناسد و مردم را به سوی راه خدا می‌خواند».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلَّ وَأَعْظَمَ مِنْ أَنْ یَتْرُکَ الْأَرْضَ بِغَیْرِ إِمامٍ عادِلٍ»؛[۳۴۸]

«به تحقیق که خدا جلیل‌تر و عظیم‌تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد».

و نیز در کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ لا تُخْلِی أَرْضَکَ مِنْ حُجَّةٍ لَکَ عَلی ما خَلْقِکَ»؛[۳۴۹]

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی‌گذاری زمینت را از حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لا تَخْلُو إِلّا وَفِیها إِمامٌ کَیْما إِنْ زادَ الْمُؤْمِنُونَ شَیْئاً رَدَّهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَیْئاً أَتَمُّوا لَهُمْ»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۱

«به تحقیق که زمین خالی نخواهـد ماند مگر آنکه در آن امامی باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد نمایند ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند، از برای ایشان تمام کند».

و اخبار معتبر در این معنی بسیار است، حتی در این احادیث است که: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجت و امام بر دیگری خواهد بود.

از جملـه نصوصـی کـه دلالـت دارد بر اینکه زمین هیـچ زمـانی خـالی از وجـود حجت و امـام نیست، این فقره از دعـای ۴۷ صحیفه سجادیه است:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلِّ أَوانٍ بِإِمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَمَناراً فِی بِلادِکَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِیعَةَ إِلی رِضْوانِکَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ وَحَذَّرْتَ مَعْصِیَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَوامِرِهِ، وَالْانْتِهاءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَأَلّا یَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلا یَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللّآئِذِینَ، وَکَهْفُ الْمُؤْمِنِینَ وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّکِینَ وَبَهآءُ الْعالَمِینَ»؛

«خدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگانت برپا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حقّ و باطل و کاوش از حقّ به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و او را وسیله‌ای به سوی رضوان و خوشنودی خودت قرار دادی. و طاعت او را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر کردی و به امتثال اوامر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیشروی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر و عقب مانده‌ای از او عقب نماند و متأخر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۲

نگردد. (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می‌کند و هدایت می‌نماید، چیزی بیفزاید یا از آن چیزی کم کند). پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می‌شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه‌ها به او ملتجی می‌شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هر کس را که به او تمسک بجوید و به او اقتدا بنماید، نجات می‌دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است)».

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد، اگر مقصود از دین در کلمه "دینک "دعوتی باشد که تمام انبیا به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی، امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین او است، از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود این است که در هر عصر و زمان، دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خدا است، مؤید می‌باشد.

و مخفی نماند از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می‌شود؛ زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین، آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنّت و دقایق مسایل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند اللَّه مکشوف باشد. پس باید بین امّت در هر عصر، شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هرگونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنان‌که احادیث متواتر مثل حدیث متواتر ثقلین نیز بر این معنی دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر از آن حضرت نقل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۳

می‌نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می‌فرماید که: اگر اهل بیت علیهم السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایت‌ها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کس و چه مقامی در اختلافاتی که بین امّت در مسائل اسلامی پیدا می‌شود، حجت خواهد بود؟

به طور مثال، در تفسیر قرآن سؤال می‌کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

«وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ»؛[۳۵۰]

«پیروی کردند آنچه را که شیاطین می‌گفتند».

در سوره بقره، برحسب شمارش بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می‌شود، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است. آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد، کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می‌توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد، می‌توان اعتماد کرد.

و ناگفته نماند: یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه‌های شرع را قابل قبول و خردپسند می‌نماید، همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و الّا هر عاقلی می‌داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها به طور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مزاحمات، موانع، درگیری‌ها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگرچه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۴

امّا شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر، آیه "اکمال دین "نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که همه آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقایق آنها ابلاغ شده باشد؛ بلکه به این جهت که شخصی که به هرآنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود مقصود ما از این بیان نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است، حاشا و کلّا؛ بلکه مقصود این است که: تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر به عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنان‌که هر نسلی باید آنچه را که از دین می‌داند، به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید، همان‌طور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیا میسّر نبود، همین‌طور ابلاغ همه احکام و تفاصیل و مسایلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنّت به مرور زمان پیش می‌آید، در همان عصر بعثت میسّر نبود، لذا برحسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیّر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود، لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هرچه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیماً به امّت رسانید- مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین- و یا به علی علیه السلام ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۵

مناسبات مقتضی و هنگام مراجعه امّت و یا نیاز آنها بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است، چنان‌که یکی از معانی اینکه حجت خدایند نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی‌بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنی حجت است، اصل فقره‌ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان به طور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می‌نماییم.

این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبّ صَلِّ عَلی أَطآئِبِ أَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِکَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِکَ وَحَفَظَةَ دِینِکَ، وَخُلَفآءَکَ فِی أَرْضِکَ، وَحُجَجَکَ عَلی عِبادِکَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِیراً بِإِرادَتِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَةَ إِلَیْکَ، وَالْمَسْلَکَ إِلی جَنَّتِکَ».

عالم یاد شده که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه‌اش یکی از بهترین کتاب‌هایی است که علمای اسلام تألیف کرده‌اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه، پس از اینکه فرموده است: مراد از "اطائب، "اهل بیت" اهل کسا و سایر ائمه معصومین "می‌باشند و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه "اطائب "به "اهل بیت علیهم السلام "یا اضافه صفت به موصوف است یا بیان است می‌فرماید:

امام علیه السلام در اینجا برای اطائب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان بر ایشان است. سپس این هفت صفت را بر شمرده که ما نیز به طور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۶

و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می‌نماییم.

صفت اولی این است که: خدای تعالی ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و هدایت خلق برگزید و برگشتش به این است که ریاست کامله عامّه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز، چون کلمه "امر "مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدایی و هر عملی که مشیت اللّٰه بر آن تعلق می‌گیرد، برگزیده است؛ خواه امر دین باشد یا دنیا.

صفت دوم این است که: آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع شدن و آلودگی به افکار باطل و اندیشه‌های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنان‌که هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند.

صفت سوم اینکه: ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا آن را از تبدیل و تحریف مصون بدارند.

صفت چهارم اینکه: آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

صفت پنجم این است که: آنها را حجّت‌های خود بر بندگانش قرار داده است که این معنا در اینجا مورد استناد و استفاده ما است.

در اینجا سیّد می‌فرماید: حجّت برحسب لغت غلبه است و به طور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرّعه، اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

صفت ششم این است که: ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

صفت هفتم این است که: آنها را وسیله‌ای به سوی خود مقرر کرده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۷

و صفت هشتم این است که: آنها راه به سوی بهشت می‌باشند، پس هرکس به راه آنها رفت، نجات می‌یابد، چنان‌که مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد.[۳۵۱] از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمّه معصومین علیهم السلام به طور مطلق، در احادیث اطلاق حجّت اللّٰه و امام شیوع دارد و هنگامی که بدون قرینه گفته شوند، ائمه معصومین علیهم السلام به ذهن متبادر می‌شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجت اللهی و خلیفهٔ اللهی و ولایت و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنان‌که در حدیث است که از مؤمن سؤال می‌شود: آیا آزادی و برائت خودت را (از آتش) گرفته‌ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده‌ای؟ پاسخ می‌دهد: بله.

آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می‌پرسد: آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می‌دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. پس به او می‌گوید: راست گفتی. پس او را امان می‌دهد و بشارت می‌دهد به آنچه او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می‌شود، همچنان‌که از مؤمن سؤال شد و او جواب می‌دهد: نه.
پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می‌دهد.[۳۵۲] و مؤیّد این روایت، حدیثی است که شیعه و سنی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند:
«لا یَجُوزُ أَحَدٌ الصِّراطَ إِلّا مَنْ کَتَبَ لَهُ عَلَیّ الْجَوازَ»؛[۳۵۳]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۸
«احدی از صراط نمی گذرد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز عبور نوشته باشد».

نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد، شمّه‌ای از شؤون و مقامات حجّت‌های الهی؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام به طور فشرده و اشاره می‌باشد.
و امّا مراد از کلمه "حجّت "در این دعا، شخص اقدس قطب زمان و ولیّ دوران، حضرت امام دوازدهم حجهٔ بن الحسن العسکری- ارواح العالمین له الفداء- می‌باشد؛ زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنان‌که مکرر تذکّر داده شد، دعا کننده، مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجّت‌های خدا می‌باشد و در این دعا یا مسألت معرفت کامل‌تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می‌نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیه السلام را طلب می کند؛ زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و بر حسب بعضی روایات، جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد، بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی‌مانند.
و آخرین نکته‌ای که در شرح دعای شریف به عرض می‌رسد، ارتباط ضلالت از دین با نشناختن حجت و امام است- که با مطالبی که در ضمن شرح جمله‌های دیگر بیان شد، کاملًا معلوم می‌شود- که یکی از فواید بزرگ نصب حجت و امام، منحرف نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هر کس او را مقتدا قرار دهد و از تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت‌های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند، از دین گمراه می‌شود.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۹
این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسّک به امام علیه السلام، خصیصه‌ای است که در حدیث "ثقلین "و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هریک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود، به آن بر سایر امّت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان و علوم و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمایی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهلیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است، دارند.
و از جمله صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند، می‌توانید شمّه‌ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمایید. مانند اینکه در خطبه دوم می‌فرماید:
«هُمْ أَساسُ الدّینِ وَعِمادُ الْیَقینِ، إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغالِی وَبِهِمْ یُلْحَقُ التّالِی»؛
«اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اساس دین و ستون یقین هستند به سوی ایشان بازگردانده می‌شود غالی (مفرط و از حدّ برون شده) و به ایشان ملحق و پیوست می‌شود تالی».
و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کَمَثَلِ نُجُومِ السَّمآءِ، إِذا خَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛[۳۵۴]

«آگاه باشید مثل آل محمّد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب نماید، ستاره دیگری طلوع می‌کند».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلآئِکَةِ وَمَعادِنُ الْعِلْمِ وَیَنابِیعُ الْحُکْمِ، ناصِرُنا وَمُحِبُّنا یَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُوُّنا وَمُبْغِضُنا یَنْتَظِرُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۰

السَّطْوَةَ»؛[۳۵۵]

«ما درخت نبوّت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن‌های علم و چشمه‌های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است».

و در خطبه دیگر می‌فرماید: «به خدا سوگند به تحقیق، تبلیغ رسالات و اتمام وعده‌ها و تمام کلمات را تعلیم شدم و درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شؤونی است که اهل بیت به آنها اختصاص دارند) نزد ما اهل بیت است».

اینها بعضی از شؤونی است که به ائمه طاهرین علیهم السلام اختصاص دارد، سایر شؤون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتاب‌های اهل سنّت و تألیفات علمای شیعه مانند: مناقب ابن شهرآشوب و کشف الغمه و بحارالانوار و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است، معلوم و شناخته می‌شود. واللّه ولیّ التوفیق.

بحث کلی پیرامون دعا:

«وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ»؛[۳۵۶]

«و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلّت وارد دوزخ شوند».

یکی از بخش‌های مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را دارد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۱

دعا است.

"دعا "چنان‌که بعضی از محققین فرموده‌اند، برحسب لغت به معنای "ندا "است و برحسب عرف و اصطلاح، توجّه به سوی خدا و طلب رحمت از او به طور فقر و مسکنت و خضوع است، و بر سپاس و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا سپاس و ستایش نیز نوعی درخواست و مسألت عطا و موهبت است، چنان‌که روایت شده: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این خبر سؤال شد، حضرت فرمود:

«خَیْرُ الدُّعآءِ دُعآئِی وَدُعآءُ الْأَنْبِیاءِ مِنْ قَبْلِی، وَهُوَ: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛[۳۵۷]

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن دعای لا اله الّا اللّه تا آخر جمله‌هایی که نقل شد می‌باشد».

مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله، اگرچه تهلیل و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدّس الوهیت است؛ امّا درخواست و مسألتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله برحسب این حدیث شریف، بر آن اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ این است: امیهٔ بن صلت در مورد ابن جذعان می گوید: «إِذا أَثْنی عَلَیْکَ الْمَرْءُ یَوْماً کَفاهُ مِنْ تَعَرُّضِهِ الثَّنآءُ؛ وقتی مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنایش، او را از بیان حاجت کفایت می‌نماید». آیا ابن جذعان می‌داند ثناخوان و مدّاح از ثنا و مدح او چه می‌خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی‌داند که از ثنا و مدح و حمد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۲

و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟! پس به طریق اولی، خدا به مقصود بنده‌اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعا آگاه است.

نیاز به دعا و توجّه به عالم غیبت و قدرت لا- یزال و غیر مرئی و ماورای اسباب و مسبّبات ظاهری و مادّی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسألت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلّم است که در استفاده از این میل فطری، مثل سایر میل‌های فطری، چنان‌که می‌توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوّت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوائات شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد، همان‌طور که غریزه میل به غذا اگر به طور صحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه، نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی‌شود؛ بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می‌سازد و شخص را در برابر فشارها و سختی‌های روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می‌شود.

دعا با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد؛ بلکه عین تسلیم به حکم او و منبعث و برگرفته از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسبّبات ظاهری و غیر ظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به سوی صلاح و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجا قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعا و توجّه به خدا در هنگام ورود مصایب و نزول بلیّات، از انسان بیشتر ظاهر می‌شود و با اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت، خدا را به یاد آورند؛ بلکه از اقرار به او خودداری می‌نمایند؛ ولی وقتی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۳

مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا می‌آورند.

چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَإِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنسانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجانِبِهِ وَإِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعآءٍ عَرِیضٍ»؛[۳۵۸]

«ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هرگاه شرّ و بلایی به او روی آورد، زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد».

دعا سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی‌ها و روبرو شدن با جهالت‌ها و آزارهای قوم دعا می کردند و خدا را می‌خواندند.

یکی از دعاهای مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله، دعایی است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقل خارج شدن آن حضرت از مکّه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده‌اند.

اجمال حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت ابوطالب، قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گستاخ [۳۵۹] شدند و آن حضرت را مورد اذیت‌هایی که در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۴

حیات ابوطالب سابقه نداشت، قرار دادند؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکّه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خدا با اذیت و آزار و بدرفتاری استقبال نمودند. در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را به این دعای نوید بخش که حاکی از روح سرشار و ایمان و امید آن حضرت بود، خواند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۵

«اللَّهُمَّ إِلَيْکَ أَشْکُو ضَعْفَ قُوَّتِی وَقِلَّةَ حِيلَتِی وَهَوانِی عَلَى النّاسِ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبّی إِلى مَنْ تَكِلُنِی؟ إِلى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِی أَمْ إِلى عَدُوّ مَلَّكْتَهُ أَمْرِی، إِنْ لَمْ يَكُنْ بِکَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلا أُبالِی، وَلكِنْ عافِيَتُکَ هِیَ أَوْسَعُ لِی. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُماتِ، وَصَلَحَ عَلَيْها أَمْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ بِی غَضَبَکَ أَوْ تَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطَکَ. لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی وَلا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إِلّا بِکَ»؛[۳۶۰]

«خدایا به سوی تو شکایت می‌نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره‌ام و آسان بودنم را بر مردم، ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان! تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی! مرا به چه کسی وا می‌گذاری؟ آیا به دوری که با من به درشتی روبرو شود؟ یا به دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی. پس پاک ندارم؛ ولیکن عافیت تو وسعت دارنده‌تر است از برای من. پناه می‌برم به نور وجه تو که تاریکی‌ها به نور آن روشنی یافت و امر دنیا و آخرت بر آن صالح گردید از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمایی به سوی تو است عذرخواهی و توبه تا راضی شوی، و حول و قوه‌ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیّدالشهدا امام حسین علیه السلام روز عاشورا را با کمال ثبات و استقامت؛ بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگ‌ترین مصایب جانکاه و شدایدی که تهمتنان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن وادار سازد، استقبال کرد و دعا فرمود و بامداد آن روز، خدا را به این دعا خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی كُلّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجآئِی فِی كُلّ شِدَّةٍ. كَمْ مِنْ هَمّ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۶

يَضْعُفُ فِيهِ الْفُؤادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ. أَنْزَلْتُهُ بِکَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْکَ رَغْبَةً مِنّی إِلَيْکَ عَمَّنْ سِواکَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَكَشَفْتَهُ وَكَفَيْتَنِيهِ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلّ نِعْمَةٍ وَصاحِبُ كُلّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهی كُلّ رَغْبَةٍ»؛[۳۶۱]

«خدایا تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا همّ و اندوهی که دل از آن ضعیف می‌گردد و چاره در آن اندک می‌شود و دوست در آن شخص را وا می‌گذارد و دشمن در آن شماتت می‌نماید. عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجّه من از ماسوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که: عین شعور و التفات و توجّه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعا کننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود می‌باشد. و این خود یکی از شریف‌ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی‌نیاز و توانا و دانای مطلق است، بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَيّدِی! أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِی رَبَّيْتَهُ، وَأَنَا الْجاهِلُ الَّذِی عَلَّمْتَهُ، وَأَنَا الضّآلُّ الَّذِی هَدَيْتَهُ، وَأَنَا الْجآئِعُ الَّذِی أَشْبَعْتَهُ، وَأَنَا الْعارِ الَّذِی كَسَوْتَهُ، وَأَنَا الْفَقِيرُ الَّذِی أَغْنَيْتَهُ»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۷

«آقای من! من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی. و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی. و من آن گمشده‌ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی. و من آن گرسنه‌ام که تو او را سیر گرداندی. و من آن برهنه‌ام که تو او را پوشاندی. و من آن فقیرم که تو او را بی‌نیاز کردی».

اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین

دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعاهای صحیفه سجادیه و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتاب‌های دعا، مثل مصباح المتهجد شیخ و مصباح کفعمی و کتاب‌های سیّد بن طاوس و کتاب دعا در کافی و بحار الانوار، هرکدام نه فقط کتاب دعا است؛ بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی‌توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاها است، تشریح نمود. و نمی‌توان اوج پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجّه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند دعا در همان خواستن حوایج شخصی دنیوی و مسألت آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می‌شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال- چنان‌که در داستان استسقای سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقا و اکتفا به دعای مور نقل شده است- این خواست‌ها و مسألت‌ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی الطاف خود فرماید.

هرچه انسان بیندیشد و هرچه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی‌دارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۸

با دعا و بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پر مخاطره می‌شود و خود را از ترس و بیم پاك می‌سازد و از آن پیروز و موفّق بیرون می‌آید.

دعا بر صفحه ناامیدی‌ها خط بطلان می‌کشد و سستی‌ها و خستگی‌ها را زایل می‌سازد.

در فضیلت دعا همین بس، که در حدیث است:

«الدُّعآءُ مُخُّ الْعِبادَةِ»؛[۳۶۲]

«دعا مغز عبادت و پرستش خدا است».

یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضا و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابراین بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می‌نماید و آنها را کنار نمی‌گذارد؛ بلکه آنها را به دقت جمع‌آوری می‌کند، همه چیز را از خدا می‌خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می‌طلبد.

ثروت اسلامی ما و بالخصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است. اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد، مثل پیکر بی‌مغز و بی‌مخ می‌باشد.

و احتمال دارد معنی این باشد که هر عبادتی بنمایید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسألت از او است و چون پیرامون دعا و شرایط استجابت و موانع آن و اوقات و حالات و فرصت‌هایی که امید و استجابت دعا در آن بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا شروع شود و در آغاز و پایان آن صلوات بر محمّد و ال محمّد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۹

- صلوات اللّه علیهم اجمعین- فرستاده شود و دعاهای ماه‌ها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوایج خاص و برنامه‌های دیگر آن دستور العمل‌های آموزنده و معرفت بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتاب‌های حدیث و دعا مطالعه نمود.

در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می‌رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره‌ای که در ابتدای این بیان، به دعای عالیهٔ المضامین شد که شیخ اجل ابوعمرو عثمان بن سعید، نایب اوّل حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوعلی

محمّد بن همام املا فرمود و امر كرد آن را بخواند و سيد بن طاوس- عليه الرحمة- در "جمال الاسبوع "بعد از ذكر دعاهاى وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات كبيره، آن را ذكر كرده و فرموده است: اگر براى تو عذرى باشد از جميع آنچه ذكر كرديم، پس حذر كن از آنكه خواندن اين دعا را مهمل گذارى. پس به درستى كه ما شناختيم آن را از فضل خداوند- جلّ جلاله- كه ما را به آن مخصوص فرموده، پس اعتماد كن به آن، رساله را به اين دعا خاتمه مى‌دهيم، اميد آنكه مؤمنان و منتظران ظهور موفور السرور آن قطب زمان و ولى دوران بر آن مداومت نمايند و اين بنده گنهكار روسياه و والدينم را از دعا فراموش نفرمايند.

و آخر دعوانا ان الحمد للّه‌رب العالمين

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِى نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِى نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِى رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِى رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِى حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِى حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِى. اللَّهُمَّ لا تُمِتْنِى مِيتَةً جاهِلِيَّةً، وَلا تُزِغْ قَلْبِى بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِى. اللَّهُمَّ فَكَما هَدَيْتَنِى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۴۱۰

لِوِلايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَىَّ طاعَتَهُ مِنْ وِلايَةِ وُلاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتّى والَيْتُ وُلاةَ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِىَّ بْنَ أَبِى طالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيّاً وَمُحَمَّداً وَجَعْفَراً وَمُوسى وَعَلِيّاً وَمُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقآئِمَ الْمَهْدِىَّ صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ...».

---

[۱] (۱). از دعاى افتتاح، مروى از حضرت مهدى عليه السلام.

[۲] (۲). سوره توبه، آيه ۳۳.

[۳] (۳). سوره انبياء، آيه ۱۰۵.

[۴] (۱). حديث نبوى، الجامع الصغير، ص ۱۳۵، حرف الثاء.

[۵] (۱). اشعار از قصيده« پيام منتظر» از ديوان عالم فقيه، مرحوم آيت اللّه آقاى آخوند ملا محمّد جواد صافى قدس سره والد مؤلف كتاب است.

[۶] (۲). غمام: ابر تيره

[۷] (۱). اشعار از قصيده« پيام منتظر» از ديوان عالم فقيه، مرحوم آيت اللّه آقاى آخوند ملا محمّد جواد صافى قدس سره والد مؤلف كتاب است.

[۸] (۱).« و نيست آن زمان، زمان قرار و پناهندگى».

[۹] (۲).« و نيست براى من پناهگاه».

[۱۰] (۳). استرحام: طلب رحمت و دلسوزى.

[۱۱] (۱). دعاى افتتاح، مروى از حضرت مهدى عليه السلام.

[۱۲] (۲). دعاى افتتاح، مروى از حضرت مهدى عليه السلام.

[۱۳] (۱). سوره قصص، آيه ۵.

[۱۴] (۱). سوره نور، آيه ۵۵.

[۱۵] (۲). سوره حج، آيه ۴۱.

[۱۶] (۱). سوره قصص، آیه ۶.

[۱۷] (۱). سوره محمّد، آیه ۷.

[۱۸] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

[۱۹] (۲). سوره بقره، آیه ۲۵۰.

[۲۰] (۱). سوره ص، آیه ۸۷ و ۸۸.

[۲۱] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۱.

[۲۲] (۲). سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

[۲۳] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۶۶.

[۲۴] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵، ص ۷۱۴.

[۲۵] (۱). سوره توبه، آیه ۱۰۵.

[۲۶] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۲۷] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۲۸] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۲۹] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۳۰] (۳). سوره انبیاء، آیه ۱۸.

[۳۱] (۴). سوره صف، آیه ۸.

[۳۲] (۵). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۳۳] (۱). سوره قصص، آیه ۵.

[۳۴] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۲۰۰.

[۳۵] (۱). سوره رعد، آیه ۴۳.

[۳۶] (۲). از عالی‌ترین بیانات راجع به این سنّت و وعده الهی و فلسفه تاریخ، بیانات حضرت‌زینب علیها السلام است که در خطبه تاریخی و بی‌نظیر که در مجلس یزید انشا فرمود.

در این مجلس که با برنامه و تشریفات بسیار جبارانه و مستکبرانه ترتیب یافته و وحشت و رعب آن، دل افراد عادی را می‌لرزاند و توانایی سخن گفتن را از آنها می‌گرفت، ابراز مخالفت و توبیخ و سرزنش و تحقیر یزید و اعلان رسمی محکومیّت و انقراض حکومت او که خطر اعدام فوری داشت، از جانب یک بانوی اسیر و داغ‌دیده و مصیبت‌دیده، از معجزات بود.

چنان‌که آن بلاغت و از قرآن مجید الهام گرفتن، سنجیده و به سامان گفتن، یزید و چاپلوسان درباری و مزدوران خودفروخته دستگاه را تحت تأثیر قرار دادن، کرامت و حقّانیت اسلام و اهل بیت را اثبات نمودن، ستمگران و مستبدان را حقیر و پست شمردن، آن پیشگویی‌ها و خبر از آینده دادن و متلاشی شدن نظام یزیدی گفتن که هر جامعه‌شناس و روان‌شناس را مات و متحیر می‌سازد، از معجزات است.

اگر کسی در این اعجاز تردید دارد، به او پیشنهاد می‌کنیم و از تمام بلغا و سخنوران ماهر می‌خواهیم که از این خطبه تاریخی و سخنان عقیله قریش، خطبه‌ای کوبنده‌تر، قاطع‌تر، محکوم کننده‌تر و مناسب‌تر با آن مجلس و موقف انشا نمایند.

الحق این خطبه از نشانه‌های درخشان جلالت، حقیقت، فضیلت و عظمت اهل بیت رسالت است، و از خدا می‌خواهم که شرحی بر این خطبه بنگارم و به افتخار خدمتی به آن حضرت سرافراز گردم.

در این خطبه، زینب علیها السلام قانون و سنّت و وعده تخلف‌ناپذیر الهی(و به اصطلاح بعضی، فلسفه تاریخ) را مطرح ساخته و هنگامی که به حسب ظاهر همه چیز تمام شده و بسیاری مأیوس و ناامید و تسلیم وضع حاکم می‌شوند و یزید بر اوضاع مسلط گردیده و در نهایت استبداد و استعباد سلطنت می‌نماید، او طرفداران حقّ و حزب حقّ و شیعیان اهل بیت را از یأس و ناامیدی نجات می‌دهد و اهل بیت و هدف‌ها و مقاصدشان را فاتح و پیروز، و بنی امیه و حزب استعبادگر را مغلوب و شکست خورده معرفی می‌فرماید و چنین اعلام می‌کند که: از کرامت اهل حقّ چیزی کم نشد و بر اهل باطل چیزی افزوده نگشت و هرچه یزید کوشش و تلاش کند و اهل حقّ را بکشد و از میان بردارد و بر کید و کینه و ستمگری انقلاب اسلام جلوگیری نماید و نور خدا را خاموش سازد، هیچ ثمره‌ای ندارد.

آری، زینب علیها السلام به آینده درخشان اسلام و اهل بیت علیهم السلام و آثار نجات‌بخش انقلاب برادرش حسین علیه السلام صد در صد اطمینان داشت و می‌دانست راهی را که برادرش رفته است، راه خدا، راه حقّ و راه تاریخ است.

در کربلا روز یازدهم محرم، در آن هنگامی که او را به اسارت عازم کوفه کرده بودندو بدن‌های پاک شهدای راه حقّ روی زمین افتاده بود، همین خبر را می‌داد و آینده را می‌دید.

در مجلس یزید نیز با همین منطق محکم، مجلس را قبضه کرد و یزید را چنان کوبید و در آن دادگاه تاریخ، چنان محکوم کرد که یزید نتوانست یک کلمه از خود دفاع نماید، یا آنکه غیظ و خشم خود را با تصمیم جنایت دیگر فرو بنشاند.

اینک قسمتی از خطبه را که خطاب به یزید است بخوانید و در معنی انتظار تأمّل فرمایید:

« ثُمَّ کِدْ کَیْدَکَ وَاجْهَدْ جُهْدَکَ! فَوَاللَّهِ الَّذِی شَرَّفَنا بِالْوَحْیِ وَالْکِتابِ وَالنُّبُوَّةِ وَالْانْتِخابِ، لا تُدْرَکُ أَمَدُنا وَلا تُبْلَغُ غایَتُنا وَلا تَمْحُو ذِکْرُنا وَلا یُرَحَّضُ عَنْکَ عارُنا»؛ پس تمام مکر و حیله‌ات را به کار گیر و تمام کوششت را انجام ده! قسم به خدایی که ما را به وحی و کتاب و نبوّت و انتخاب مشرّف نمود، هرگز نمی‌توانی عمق و نهایت ما را درک کنی و ذکر و یاد ما را محو نمایی، و آن عاری که بر ما وارد نمودی، از تو زدوده نخواهد شد. احتجاج طبرسی، چاپ بیروت، ص ۳۰۹.

و شخص امام علیه السلام نیز در ضمن جریان نهضت کربلاـ به این قاعده الهی و قانون تاریخ، مکرر تصریح فرمود که شرح و تفصیل آن از حدود این مقاله مختصر خارج است.

[۳۷] (۱). سوره فاطر، آیه ۴۳.

[۳۸] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۳۹] (۲). سوره محمّد، آیه ۲۵.

[۴۰] (۱). منتخب الاثر، ف ۱، ب ۷، ح ۲، ۱۰۶ حدیث دیگر به این مضمون.

[۴۱] (۲). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۱، ح ۴.

[۴۲] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۴.

[۴۳] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۶۴.

[۴۴] (۱). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۴۵] (۲). سوره نحل، آیه ۳۶.

[۴۶] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۴۷] (۱). سوره انعام، آیه ۱۵۸.

[۴۸] (۲). سوره توبه، آیه ۵۲.

[۴۹] (۳). سوره اعراف، آیه ۷۱.

[۵۰] (۱). سوره نساء، آیه ۴۶.

[۵۱] (۲). سوره مائده، آیه ۴۱.

[۵۲] (۱). سوره طه، آیه ۱۳۵.

[۵۳] (۲). سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

[۵۴] (۳). منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۹.

[۵۵] (۱). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۴، ح ۱.

[۵۶] (۲). منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۶.

[۵۷] (۱). سوره طه، آیه ۱۳۵.

[۵۸] (۱). تحف العقول عن الرسول، ص ۳۷.

[۵۹] (۱). سوره مائده، آیه ۵۴.

[۶۰] (۱). سوره حجر، آیه ۹.

[۶۱] (۱). برحسب اخبار مستفیض و بلکه متواتر حوض که در معتبرترین جوامع حدیث اهل سنّت، مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطّأ مالک و مسند احمد روایت شده است، رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله خبر داد که گروهی از اصحابش پس از وفات آن حضرت بی‌دین و مرتد گردیده، و بازگشت به عقب و قهقرا می‌نمایند، و صدق خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر گشت.

هنوز جسد اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن نشده بود که مرتجعان وارد میدان شده، و برنامه‌هایی را که پیغمبر در امور ولایت و رهبری امّت و لزوم تمسّک به کتاب و عترت اعلام فرموده بود کنار گذارده و سقیفه بنی ساعده، نخستین مظهر رسمی این ارتجاع گردید.

و این همان ارتجاعی است که زهرای مرضیه علیها السلام در آخر خطبه تاریخی در مسجد مدینه آن را محکوم فرمود و از جمله فرمود:« فَلَمَّا اخْتارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دارَ أَوْلِيائِهِ وَمَأْوى أَصْفِيائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسْكَةُ النِّفاقِ، وَسَمُلَ جِلْبابُ الدّينِ، وَنَطَقَ كاظِمَ الْغاوِينَ، وَنَبَغَ خامِلَ الْأَقَلّينَ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هاتِفاً بِكُمْ، فَأَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ ...»؛« وقتی خدا جان پیامبر خود را قبض کرد، قومی به عقب برگشته و راه ارتجاع پیش گرفتند و راه‌های گوناگون، آنها را گمراه کرد و به بیگانه اعتماد کردند و با غیر رحم پیوند نمودند، و سبب و وسیله‌ای را که مأمور به مودّت و دوستی آن بودند، ترک کردند و بنا را از اساسش کنده و در غیر جایگاه خود بنا نمودند».

و در مکتوبی(نامه ۳۲، صبحی صالح) که به معاویه مرقوم فرموده است: پیروانش را که پس از رهبران گذشته این ارتداد، وارث آنان شد، نکوهش نموده و می‌فرماید:

« فَجازُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ وَنَكَصُوا عَلى أَعْقابِهِمْ، وَتَوَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ، وَعَوَّلُوا عَلى أَحْسابِهِمْ»؛« کسانی که گرفتار مکر و خدعه معاویه و اضلال او شدند، از راه خدا برکنار گردیده و به قهقرا برگشته و راه ارتداد و ارتجاع پیش گرفته و به حسب‌های پست و بی‌مایه و الغا شده، اعتماد کردند».

[۶۲] (۱). سوره توبه، آیه ۳۲.

[۶۳] (۱). اقتباس از احادیث باب ۲۱ کمال الدین، ص ۲۰۱- ۲۱۰، طبع مکتبهٔ صدوق و کتاب‌های دیگر.

[۶۴] (۲). غیبت نعمانی، باب ۸ حدیث ۱۰، ص ۱۳۹، طبع مکتبهٔ صدوق.

[۶۵] (۱). پیرامون علم انبیا و اولیا به مغیبات و چگونگی و واقعیت آن، که امری انکار ناپذیر است، مراجعه شود به کتاب‌هایی که

یا در خصوص این موضوع نوشته شده، یا به مناسبتی این مباحث در آنها پی گیری شده است از جمله تألیفات این حقیر مثل« نوید امن و امان» و« پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» و« فروغ ولایت در دعای ندبه».

[۶۶] (۱). شرح زندگی او در تاریخ بغداد و لسان المیزان مذکور است.

[۶۷] (۲). رازی در« الجرح و التعدیل» شرح زندگی عبداللّه بن امیه قرشی را نوشته است که ظاهراً غیر از عبداللّه بن امیه مولی مجاشع است، و در جامع الرواهٔ شرح حال عبداللّه بن امیه سکونی را نوشته است که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

[۶۸] (۳). شرح حال یزید بن ابان رقاشی در تهذیب التهذیب ابن حجر مذکور است.

[۶۹] (۴). انس بن مالک از صحابه معروف است که ماجرای زندگی و تاریخ حالات او در کتاب‌های تاریخ و تراجم مثل استیعاب و اصابه و اسد الغابهٔ و غیره آمده است.

[۷۰] (۱). کشف الاستار، ص ۹۹. در بعضی نسخه‌ها کلمه« ساخت» ماجت نوشته شده است و پوشیده نماند که احادیث دال بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام از طرق اهل سنّت متواتر است و بیش از سی نفر از صحابه این احادیث را روایت کرده‌اند و این روایات بر صحّت مذاهب شیعه اهل بیت علیهم السلام که معتقد به امامت ائمه اثنی عشر می‌باشند، دلالت دارند و بر هیچ یک از مذاهب سایر فرق مسلمین قابل انطباق نیستند، خصوصاً که در خود این روایات، روایات مطلقه تفسیر شده و در روایاتی مثل روایت حافظ معروف« ابوالفتح بن ابوالفوارس» در اربعین خود به اسامی ایشان نیز تصریح شده است.

[۷۱] (۲). لسان العرب و نهایه ابن اثیر، قسمت "زرّ". "مخفی نماند که این حدیث در کتاب‌های معتبر شیعه نیز روایت شده، از جمله: در امالی شیخ مفید مجلس ۱۷، از سلمان این‌گونه روایت شده است:« إِنَّهُ لَعالِمُ الْأَرْضِ وَزَرُّها، وَإِلَيْهِ تَسْكُنُ، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُوهُ لَفَقَدْتُمُ الْعِلْمَ وَأَنْكَرْتُمُ النّاسَ».

[۷۲] (۱). رجوع شود به کتاب‌ها و جوامع مثل کافی و وافی، بحار و درر البحار و غیره.

[۷۳] (۲). کشف الاستار، ص ۷۸ و ۷۹.

[۷۴] (۳). المسائل الخمسون، رساله‌ای است از فخر رازی که در ضمن مجموعه‌ای به نام« مجموعهٔ الرسائل» در مصر در مطبعه علمیه کردستان، در سال ۱۳۲۸ قمری چاپ شده و این حدیث در صفحه ۳۸۴ این کتاب نقل شده است.

[۷۵] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. عالم جلیل میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب شفاء الصدور شرح زیارت عاشورا، در موضوع معرفت امام کلامی دارد که عیناً نقل می‌شود:

معرفت امام علیه السلام مراتبی دارد:

مرتبه اوّل: احاطه به مقام ایشان است کما هو حقّه، و این مرتبه در حیّز افهام ما نیست:

جمله ادراکات بر خرها لنگ‌او سوار باد پایان چون خدنگ و حدیث شریف« من عرفنا فقد عرف اللّه» می‌تواند اشاره به این معنی باشد و حدیث معروف که شیخ صدوق- علیه الرحمهٔ- روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:« يا عَلِيُّ! ما عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَلا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ، وَلا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا»، بنابر عموم ثبوت احکام امیرالمؤمنین برای ائمه علیهم السلام- چنانچه در اخبار وارد شده- شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبه دوم: اطّلاع بر اسرار و سرایر، و وقوف بر بواطن و ضمایر ایشان است، به حدّی که طاقت بشر اقتضا کند. این هم مراتبی دارد و معقول به تشکیک است و این درجه خصّیصین شیعه و صدّیقین و اولیا است. و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم می‌شود که سلمان فارسی و ابوحمزه ثمالی و یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر، هریک به مرتبه‌ای از مراتب این مقام رسیده‌اند. و مستفاد از مجموع اخبار آن است که: در صحابه افضل از سلمان نیست و این حکم جاری در اهل بیت نیست؛ چون او به تنزیل از ایشان شده و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبه سوم: اطّلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشان است؛ چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر می‌شود، از علم و حلم و تقوا و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در امور به ایشان و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوضات الهی و مواهب ربّانی و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و این مقام علما و فقها و مؤمنین از حکما و عرفا است و هرکس هرچه بیشتر از مشکات انوار مقدّس ایشان اقتباس کرده و زیادتر از بحر محیط فضایلشان اعتراف نموده، در این مرحله ثابت قدم‌تر و صاحب منزلت‌تر است.

مرتبه چهارم: اعتراف به امامت ایشان و دارایی کمالات است اجمالًا، و این حظ عوام است و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف، به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست ...(شفاء الصدور، ص ۲۱۳ و ۲۱۴).

[۷۶] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۸.

[۷۷] (۱). گمان می‌کنی که تو جسم کوچک هستی و حال آنکه عالمی بزرگ در وجود تو نهفته است.

[۷۸] (۱). سوره کهف، آیه ۱۰۹.

[۷۹] (۱). سوره روم، آیه ۷.

[۸۰] (۲). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

[۸۱] (۱). مناسب این توجیه است، این اشعار از مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی:

ای چرخ کهن به طلعت نواز روی تو مه گرفته پرتو

بندی ز کمند تو مجره‌نعلی ز سمند تو مه نو

از حزم تو شد زمین گرانبارو از عزم تو شد فلک سبک رو

حزمت به زمین کاین چنین باش‌عزمت به فلک که آن‌چنان رو

ای چاکر درگه تو قیصرو ای بنده درگه تو خسرو

جان بر لب و لب به جان رسیده‌و این کارد به استخوان رسیده

شمشیر تو در غلاف تا کی؟گیتی به تو در خلاف تا کی؟

این ذلّت و انکسار تا چندو این محنت و اعتساف تا کی؟

از دشمن و دوست طعنه تا چنداین فرقت و اختلاف تا کی؟

در دین نبی خلاف تا چنداز راه حقّ انحراف تا کی؟

از دیده مردم از چه دوری؟در مردم دیده عین نوری [۸۲] (۱). چه مناسب است این دو شعر از کتاب« گنج دانش» مرحوم آیت اللَّه والد قدس سره:

ز قبر ایم برون چون روز محشرمرا بس چارده شخص مطهر

علی چار و محمّد چار و زهراحسین و دو حسن موسی و جعفر و دیگری از شعرا و مدیحه سرایان اهل بیت علیهم السلام گفته است:

نگسلد رشته امید گرانباری جرم‌زمره‌ای را که شما حبل متینید همه

سیزده تن زشما چاشنی از یک تن یافت‌زان نمکدان حقیقت نمکینید همه [۸۳] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۲۸.

چه نیکو فرموده سیّد رضی در اشعاری که بنی عباس را مخاطب قرار داده است:

ردّوا تراث محمّد ردّوالیس القضیب لکم و لا البرد

هل اعرفت فیکم کفاطمةام هل لکم کمحمد جدّ

جلّ افتخارهم بانّهم‌عند الخصام مصاقع لدّ

ان الخلائف و الاولی فخروابهم علینا قبل او بعد

شرفوا بنا و لجدنّا خلقوافهم صنائعنا اذا عدّوا [۸۴] (۱). کمال الدین، ب ۲۳، ح ۴، ص ۲۵۴، ج ۱، ط دار الکتب الاسلامیهٔ.

[۸۵] (۲). خلاصهٔ العبقات، ج ۴، ص ۵۹.

[۸۶] (۱). سوره بقره، آیه ۲۹.

[۸۷] (۲). سوره الرحمن، آیه ۱۰.

[۸۸] (۳). سوره بقره، آیه ۲۲.

[۸۹] (۴). سوره ذاریات، آیه ۵۶.

[۹۰] (۱). لازم به ذکر اینکه: اگر ما در ضمن سخنان خود، کلمه "امام "را محور سخن قرار داده‌ایم، گمان‌نشود شؤونی را که در این بحث برای "امام "اثبات می‌کنیم،- العیاذ باللَّه- برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نمی‌دانیم؛ بلکه مطلب برعکس است.

اوّلًا: برحسب روایات متواتر نور- که شیعه و سنی روایت کرده‌اند- پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از نور واحد خلق شده‌اند.

ثانیاً: برحسب روایات دیگر و براهین عقلی، هر کمالی که ائمه علیهم السلام دارا می‌باشند، مرتبه اکمل و اقوایش را پیغمبر صلی الله علیه و آله دارا است. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه آنها افضل است و آنان نسبت به پیغمبر تابع و مطیع، و آن حضرت مطاع و متبوع است.

پس تمام شؤونی که از آنها بحث می‌کنیم، به طریق اولی برای شخص شخیص حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله ثابت است، این مطلب در کمال صراحت و وضوح از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف و مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و از مواضعی که امیرالمؤمنین نسبت به آن حضرت در مثل لیلهٔ المبیت و در شعب ابی‌طالب داشته، استفاده می‌شود.

و خلاصه در بین تمام امّت، احدی را از علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله مطیع‌تر و تسلیم‌تر نخواهیم یافت و این یکی از فضایل بزرگ علی علیه السلام است که احدی از صحابه در آن، با آن حضرت همطراز نمی‌باشد.

[۹۱] (۱). سوره بقره، آیه ۳۰.

[۹۲] (۲). سوره بقره، آیه ۳۰.

[۹۳] (۱). خلاصهٔ العبقات، ج ۴، ص ۱۷۴.

[۹۴] (۲). رجوع شود به« شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف بنهانی، ص ۱۳۷ و ۱۵۶، طبع استانبول ۱۳۹۶.

[۹۵] (۱). خلاصهٔ العبقات، ج ۴، ص ۱۷۴.

[۹۶] (۲). رجوع شود به« شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف بنهانی، ص ۱۳۷ و ۱۵۶، طبع استانبول ۱۳۹۶.

[۹۷] (۱). ایشان(اهل بیت) مردمی هستند که هر کس دوستی آنها را با صفا و اخلاص داشته باشد در آخرت به قوی‌ترین سبب نجات متمسک گردیده است.

[۹۸] (۱). ایشان(اهل بیت) مردمی هستند که هر کس دوستی آنها را با صفا و اخلاص داشته باشد در آخرت به قوی‌ترین سبب نجات متمسک گردیده است.

[۹۹] (۲). سوگند به خدا! چون خلق را آفرید و آفرینش آن را محکم کرد شما(اهل بیت) را از کدورت‌ها صاف کرد و برگزید. ضمناً در ملأ اعلی هستید و نزد شما علم کتاب و آنچه به آن سوره‌های قرآن نازل شده می‌باشد. تطهیر شدگان پاکیزه گریبانی که هر کجا و هرگاه یاد شوند صلوات بر آنها فرستاده می‌شود. هرکس در هنگامی که او را نسبت می‌دهی و نسبش را یاد می‌کنی،

علوی نباشد، او را از روزگار قدیم افتخاری نیست.

[۱۰۰] (۱). سوره واقعه، آیه ۶۳ و ۶۴.

[۱۰۱] (۲). سوره واقعه، آیه ۵۸ و ۵۹.

[۱۰۲] (۱). اعیان الشیعه، ج ۴، ق ۲، ص ۷۶؛ و الامام الصادق علم و عقیدهٔ، ص ۱۵۹. این ابیات را از تفسیر صافی یا یکی دیگر از کتاب‌های مرحوم فیض که سال‌ها پیش دیده و حفظ کرده‌ام نوشتم، و چون در حال حاضر محل آن در نظرم نبود، این دو کتاب را به عنوان مصدر نوشتم که کتاب اول سه بیت اوّل و کتاب دوم هر چهار بیت را نقل کرده و به جای "لغائصها "،"لغائصکم "و به جای "رضوان "،"ولدان "نقل کرده‌اند.

[۱۰۳] (۱). ج ۱۱، ص ۴۵.

[۱۰۴] (۲). مخفی نماند: در کتاب فرائد السمطین، بعضی از احادیث مبشّره به حضرت مهدی علیه السلام را روایت کرده است و در مقام مدح آن حضرت، در دیباچه کتاب می گوید:« الحجّهٔ القائم بالحقّ، العارف بحقائق ما صدر من الکاف و النون، المحیط علماً بدقائق ما جری به القائم، ونفث به النون سبحانه من لطیف خبیر زرع فی أراضی الإیجاد والتکوین حبّهٔ الولایهٔ، فأخرج شطأها بعلیّ المرتضی سیف اللّه المنتضی وآزره بالأئمّة المعصومین من ذرّیته أهل الهدایهٔ والتقوی، فاستغلظ بمیامن اجتهاد أولیاء اللّه الصالحین، ذوی المجاهدات والمکاشفات، المجدّین فی قمع الهوی فاستوی علی سوقه بالمهدیّ الهادی المکین الأمین» و بالاخره این عالم سنّی، یکی از علمای اهل سنّت است که به امامت ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام معتقد است.

[۱۰۵] (۱). الأنوار النعمانیهٔ، ج ۱، ص ۱۳؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴.

[۱۰۶] (۲). خلاصهٔ العبقات، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

[۱۰۷] (۱). خلاصهٔ العبقات، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

[۱۰۸] (۱). در نهج البلاغه در ضمن خطبه دوم، در شأن اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:« إلیهم یفیء الغالیوبهم یلحق التالی؛ غالی و پیش افتاده باید به سوی آل محمّد علیهم السلام بازگردد و عقب مانده باید به ایشان ملحق شود».

و در حکمت ۱۰۹ می‌فرماید:« نحن النمرقهٔ الوسطی، بها یلحق التالی وإلیها یرجع الغالی؛ ماییم متکای میانه که وامانده به آن ملحق می گردد و تجاوز کننده به آن رجوع می‌نماید».

[۱۰۹] (۱). پیرامون سند و متن احادیث ثقلین و امامان و سفینه و مفاد آنها در کتاب« امان الأمهٔ من‌الضلال» تألیف نگارنده، توضیحات کامل داده شده است.

[۱۱۰] (۱). سوره آل‌عمران آیه ۸۳.

[۱۱۱] (۱). سوره جمعه، آیه ۱.

[۱۱۲] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

[۱۱۳] (۳). کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، ح ۴.

[۱۱۴] (۱). کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۱۱۵] (۲). سوره کهف، آیه ۱۰۹.

[۱۱۶] (۳). نزد او است علمی از کتاب الهی. سوره نمل، آیه ۴۰.

[۱۱۷] (۴). کسی ک نزد اوست علم کتاب الهی. سوره رعد، آیه ۴۳. در تفسیر این آیه در تفسیر صافی روایت شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد، کسی که نزد او علمی از کتاب(علم من الکتاب) است داناتر است یا آن کسی که نزد او علم کتاب(علم الکتاب) است؟ حضرت فرمودند: نزد آن کسی که علمی از کتاب است، در برابر کسی که نزد او علم کتاب است نیست

مگر به اندازه آبی که بال مگس از دریا می گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علمی که به آدم به زمین آورد و آنچه جمیع پیامبران تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به آن فضیلت داده شدند، در عترت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است.

[۱۱۸] (۱). حدیث معروف است و صدر آن به این متن در تفسیر صافی، در تفسیر آیه ۲ سوره بقره نقل شده است:« الصورة الانسانیة هی اکبر حجة اللَّه علی خلقه و هی الکتاب الّذی کتبه اللَّه بیده».

[۱۱۹] (۱). خصال صدوق(باب التسعه)، ص ۴۸۸.

[۱۲۰] (۲). الکلم الطیب.

[۱۲۱] (۱). سوره بقره، آیه ۳۰. ترجمه این آیه قبلًا گذشت.

[۱۲۲] (۱). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۲۳] (۲). سوره حج، آیه ۴۱. حاکم حسکانی که از علمای بزرگ اهل سنّت است، در کتاب شواهد التنزیل- که اخیراً به همت یکی از علمای پرتلاش و مخلص، تحقیق و تعلیق و چاپ شده است- در رابطه با فضایل اهل بیت علیهم السلام ۲۱۰ آیه از آیات قرآن مجید و ۱۱۶۳ حدیث جمع آوری شده، در تفسیر این آیه سه حدیث روایت کرده است، در یکی از این سه حدیث که حدیث ۵۵۵ کتاب می‌باشد، از« فرات» مفسر معروف مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که ابی عبیده حذّاء پرسش کرد: چگونه صاحب الامر را بشناسیم؟ حضرت در پاسخ این آیه شریفه را قرائت فرمود، و فرمود:« اذا رأیت هذا الرجل منّا فاتّبعه فإنّه هو صاحبه؛ وقتی مردی از ما را دیدی که برنامه‌ای را که این آیه اعلام می کند، اجرا می‌نماید، او را پیروی کن که همان صاحب الامر است».

و در حدیث ۵۵۶ از همان فرات مسنداً از جانب زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که گفت:« اذا قام القائم من آل محمّد یقول: یا أیّها الناس نحن الّذی وعدکم اللَّه فی کتابه: الذین إن مکنّاهم فی الأرض ... الایة؛ وقتی قائم آل محمّد علیهم السلام قیام می‌نماید می‌فرماید: ای مردم ماییم آنان که خدا شما را در کتابش وعده داده است:« الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ»».

[۱۲۴] (۱). اکنون مصدر این حدیث شریف را در نظر ندارم و محتاج به مراجعه جدید است، لذا حدیث دیگری را که در منتخب الاثر، ص ۳۰۸، از ارشاد شیخ مفید نقل نموده‌ام و در کتاب غیبت شیخ طوسی(ص ۲۸۲) و بحارالانوار علّامه مجلسی(ج ۵۲، ص ۲۸۲) نیز روایت شده است، نقل می‌نماییم. متن حدیث به روایت غیبت شیخ طوسی، از حضرت باقر علیه السلام این است:« دولتنا آخر الدول ولم یبق أهل بیت لهم دولة إلّاملکوا قبلنا لئلّا یقولوا اذا رأوا سیرتنا، اذا ملّکنا سرنا مثل سیرة هؤلآء، و هو قول اللَّه عزّوجلّ:« وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛ دولت ما آخرین دولت‌ها است و باقی نخواهد ماند خاندانی که دولت برای آنها باشد مگر اینکه پیش از ما مالک می گردند برای اینکه وقتی سیر و روش ما را دیدند، نگویند: اگر ما مالک می‌شدیم مثل ایشان رفتار می‌نمودیم. و این همان است که خداوند فرموده:« وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛ عاقبت از برای پرهیزکاران است».

[۱۲۵] (۱). برحسب تحقیق و مطالعاتی که این‌جانب راجع به عدل و قسط و جور و ظلم نموده‌ام، هر کجا عدل و قسط در کنار هم در برابر جور و ظلم آورده شود، مراد از قسط تجاوز نکردن به ملک و حق غیر و نصیب و سهم به عدل است، در آنچه حقیقتاً یا حکماً قابل تقسیم و توزیع باشد. و مراد از عدل، اعمّ از آن یا خصوص عدل حاکم است، چنان‌که مراد از جور، جور در حکم است و مراد از ظلم یا اعم از آن یا خصوص ترک عدالت در نصیب و سهم و تجاوز به حقوق و ملک دیگران و انواع خیانت‌ها است.

و در صورتی که به تنهایی در کلامی آورده شوند، دلالت جور بر جور در حکم اظهر است از دلالت آن بر مطلق بی‌عدالتی و ترک میانه‌روی، و لذا اطلاق ظالم به خائن و متجاوز به نفس و مال و ناموس غیر ابلغ و اغلب است از جائر، چنان‌که اطلاق قسط در خصوص نصیب و سهم به عدل و اقامه حقوق اظهر از عدل است، هرچند به ملاحظه قرائن و مناسبات ظهور این کلمات متفاوت

می‌شود که باید در مواردی که به تنهایی مذکور می‌شوند قرائن حالیه و مقالیه را در فهم مقصود گوینده در نظر گرفت.

[۱۲۶] (۱). این احادیث را اهل سنّت مانند ابن مردویه و ابن سعد و بزاز و طبرانی و احمد و بخاری‌و حاکم و بیهقی و ابن ابی‌شیبه و ابن جریر و ابن ابی‌حاتم و دیلمی و عبداللَّه بن احمد و ابن عبد البرّ و خطیب و ابن مغازلی و ابن عساکر و ابن حجر و رافعی و محبّ طبری و جماعتی دیگر نیز روایت کرده‌اند. برای نمونه مراجعه شود به تفسیر آیه ۷ سوره احزاب:« وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيّينَ مِيثاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُوحٍ ...».

در تفسیر الدرّ المنثور سیوطی و روح المعانی آلوسی و نیز تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۸۵ در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام، و کفایة المطالب، ب ۸۷، ص ۳۱۵ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۵ و مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۰ و فرائد السمطین، ج ۱، ب ۱، ص ۳۶، ح ۱، و ب ۲، ح ۵، ص ۴۱، ح ۶ و ص ۴۲ و ۴۲، ح ۸ ص ۴۴ و کتاب‌های دیگران مثل سیوطی و ابن ابی‌الحدید و صفوری. و اگر کسی بخواهد بر تواتر اخباری که دلالت بر سبقت خلقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب کتاب‌های معتبر عامّه و خاصّه(شیعه و سنی) مطّلع شود، به کتاب "عبقات "و جلد ۴ خلاصه آن که مربوط به حدیث نور است، مراجعه نماید.

[۱۲۷] (۲). در کتب عامّه است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:« کنت مع الأنبياء سرّاً ومعی جهراً؛ تو در سرّ و پنهان با پیامبران گذشته بودی، و با من هستی در ظاهر و آشکار»، خلاصة العبقات، ج ۴، ص ۹۱.

[۱۲۸] (۳). سوره صافات، آیه ۸۳.

[۱۲۹] (۱). حافظ ابونعیم در دلائل النبوة نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت: خدمت‌رسول اللَّه صلی الله علیه و آله رسیدم و با من کتابی بود که از بعضی از اهل کتاب گرفته بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:« والّذی نفسی بیده لو انّ موسی کان حيّاً اليوم ما وسعه الّا ان يتّبعنی؛ سوگند به آنکه جانم به دست او است، اگر موسی امروز زنده بود، جز اینکه متابعت مرا نماید وظیفه نداشت» و چه نیکو است این شعر:

و انی و ان کنت ابن آدم صورةفلی فيه معنی شاهد بابوّتی [۱۳۰] (۲). بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

[۱۳۱] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

[۱۳۲] (۱). در قسمت اوّل(طریق شیعه در روایات بحث مهدویت) مراجعه شود به کتاب‌هایی چون: کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی- علیهم الرحمة- و در قسمت دوم(طریق اهل سنّت در بحث مهدویت) علاوه بر صدها مقاله و به ویژه کتاب‌هایی که اهل سنّت در این موضوع نگاشته‌اند، در اینجا سخن سه نفر از برجسته‌ترین علمای آنها را می‌آوریم که چون هم عصر ما هستند، در خصوص این موضوع- به ملاحظاتی- ارزش گفتارشان از علمای قدیم، برای گروهی از نسل حاضر بیشتر است:

الف ")احمد شاکر "که از علما و متخصصان فن حدیث و رجال، در عصر ما شمرده می‌شد، در کتاب "مقالید الکنوز "صحّت احادیث راجع به حضرت مهدی علیه السلام را تصدیق نموده و آن را عقیده‌ای اسلامی شمرده است که هر مسلمان باید بدان معتقد باشد.

ب ")شیخ منصورعلی ناصف "که از علمای ازهر و مدرّس دانشگاه زینبی است، در کتاب "غاية المأمول "می‌گوید: احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده‌اند و بزرگان محدّثین آن را نقل نموده‌اند و علمای گذشته و حال بر این عقیده‌اند.

وی پس از اینکه تصریح به تواتر احادیث می‌کند، می‌گوید: این توضیح برای کسی که اندکی انصاف در نزد او باشد؛ یعنی هرکس ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد، در صحّت این احادیث و ظهور حضرت مهدی علیه السلام تردید نمی‌کند.

ج ")ابوالاعلی مودودی "که از مشهورترین علمای اهل سنّت است، در کتاب "البیانات "احادیث مهدی علیه السلام را بررسی کرده و می‌گوید: این احادیث یک حقیقت اساسی را که قدر مشترک تمام احادیث این موضوع است، متضمن می‌باشند. و آن این است

که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر داده: پیشوایی ظاهر می‌گردد تا زمین را از عدل و داد آکنده سازد و ستم و بیدادگری را محو و نابود نماید و کلمه اسلام را بلند گرداند و رفاه را در خلق خدا عمومی و همگانی سازد.

[۱۳۳] (۱). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۱۳۴] (۱). روزنامه رستاخیز، شماره ۸۹۹، نقل از سالنامه سال ۱۹۷۸ انستیتوی بین المللی پژوهش که مقرّ آن استکهلم است.

[۱۳۵] (۱). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۸۶۰، ص ۲، ۲۴ آبان ۱۳۵۴.

[۱۳۶] (۱). محمّد رسولًا نبیاً، ص ۱۴۲- ۱۴۳، نقل به مضمون.

[۱۳۷] (۱). سوره انبیاء، آیه ۹۲.

[۱۳۸] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۹۶.

[۱۳۹] (۳). سوره بقره، آیه ۱۶۸.

[۱۴۰] (۴). سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۸ و ۴.

[۱۴۱] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۱۴۲] (۲). سوره نساء، آیه ۷۹.

[۱۴۳] (۳). سوره ناس، آیه ۱- ۳، در قرآن مجید در ۲۴۱ مورد، کلمه ناس آمده است خواننده عزیز، خود می‌تواند آیاتی را که با وحدت جامعه و نظام واحد جهانی ارتباط دارد، از بین آنها استخراج نماید.

[۱۴۴] (۴). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۴۵] (۵). سوره بقره، آیه ۱۳۶.

[۱۴۶] (۱). گاهی می‌گوییم ":وطن‌دوستی "و مقصود این است که هر کسی برای عمران آب و خاک‌و شهر و دیاری که در آن بزرگ شده و پرورش یافته، کوشش کند، به ابنای وطن خود خدمت کند، برای پیشرفت عملی، صنعتی و ترقی اجتماعی آنها تلاش نماید. این نوع وطن دوستی بسیار پسندیده است.

انسان مدیون اجتماعی است که در آن پرورش یافته و اگر دین خود را به آن ادا نکند، خائن است. این نوع وطن دوستی، معنایش کوشش برای برتر بودن شهر و زادگاه خود، بر شهر برادر دیگر و بی‌تفاوت بودن نسبت به آنها، یا استثمار آنها نیست.

گاهی می‌گویند:« وطن پرستی» و غرضشان کوشش برای بیشتر بهره‌مند گردانیدن یک جامعه است، هرچند که به بیچاره کردن و استثمار جامعه دیگری منتهی شود. یا غرضشان نگاه داشتن یک رژیم یا حکومت یک شخص یا غرض‌های کثیف دیگر است. این‌گونه وطن پرستی است که از مظاهر شرک بوده و ترویج و دفاع از آن پوچ و بیهوده می‌باشد.

گاهی یک نفر سرباز، برای اینکه حمله گروهی متجاوز و غارتگر را از جامعه و وطنش دفع کند، فداکاری می‌کند. این کار، اگر وطن‌دوستی نامیده شود یا اسم دیگری داشته باشد، افتخار است. گاهی هم یک نفر جنگ می‌کند، سرسختی نشان می‌دهد، برای اینکه تجاوز کند و قلمرو حکومت یک فرد یا یک رژیم فاسد را گسترش دهد، یا فلان حزب و فلان حاکم را بر مردم تحمیل کند، این کار اگر هم وطن‌دوستی نامیده شود، جنایت است.

چنان‌که به عکس، گاهی شما کالای یک منطقه را نمی‌خرید، برای اینکه می‌بینید در آنجا سرمایه داری رشد یافته و آنها قصد استثمار دارند و می‌خواهند شما را غارت کنند و هرچه بیشتر بدوشند و یا با نفوذ اقتصادی بر شما مسلط گردند، خود را قوی و شما را ضعیف سازند و برابری انسانی را از بین ببرند. اینجا باید مبارزه کرد، باید کالا را نخرید و مبارزه منفی را ادامه داد، باید خودتان دست به کار شوید از آب و نان خود هم اگر کم گذارید، مؤسسات صنعتی بسازید و خود را از آنان بی‌نیاز نمایید.

[۱۴۷] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۲۱؛ منتخب الاثر، ف ۲، ب ۳۵- ۳.

[۱۴۸] (۱). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۴۹] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه شماره ۴۷.

[۱۵۰] (۱). کتاب حقوق الانسان، ص ۲۷؛ شاید عمر می‌خواست با این پرسش، از اصحاب اختیار بگیرد و به اسم اجماع، یک قدرت فوق العاده‌ای که همه از او بیمناک شوند به دست آورد؛ امّا علی علیه السلام در این موقع حساس، مانع از ظهور این بدعت شد و اعلام کرد حکام و امرا این اختیار را ندارند، و عمر هم نتوانست چیزی بگوید.

[۱۵۱] (۱). سوره کهف، آیه ۲۸.

[۱۵۲] (۱). تفسیر مجمع البیان، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۱۴۹.

[۱۵۳] (۱). سوره توبه، آیه ۷۱.

[۱۵۴] (۲). نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

[۱۵۵] (۱). یکی از دستورات اسلام که از آن می‌توان دستورات مهم‌تر و کلّی‌تر در مورد مساوات را به‌دست آورد، این است که فروشنده بین مشتریان فرق نگذارد که به یک نفر جنس را ارزان‌تر بفروشد و به دیگری به قیمت متعارف بدهد، مگر آنکه خریدار، اهل تقوا باشد. در این صورت هم مستحب است که خریدار این تبعیض را قبول نکند.

[۱۵۶] (۲). یکی از علایم ظهور، تضییع است که در احادیث به واگذاری کارها به نااهلان تفسیر شده است.

[۱۵۷] (۱). سوره مائده، آیه ۸.

[۱۵۸] (۲). سوره انعام، آیه ۱۵۲.

[۱۵۹] (۳). سوره نحل، آیه ۹۰.

[۱۶۰] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۰۲۱، نامه ۵۳.

[۱۶۱] (۱). سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۱۶۲] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۳۶.

[۱۶۳] (۳). به کتاب« الامام علی صوت العدالة الانسانیة» تألیف جرج جرداق، نویسنده مسیحی که بین‌این عهدنامه و مواد اعلامیه حقوق بشر مقایسه کرده، علاوه بر صراحت و دقت متن و ابتکار، امتیازات دیگر این عهدنامه را یادآور شده است و به کتاب« رمضان در تاریخ» تألیف نگارنده رجوع شود.

[۱۶۴] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، عهدنامه مالک اشتر.

[۱۶۵] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۶.

[۱۶۶] (۱). منتخب الاثر، از همین نویسنده.

[۱۶۷] (۱). منتخب الاثر، بحث مربوط به امام زمان علیه السلام.

[۱۶۸] (۱). منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۲، ح ۵.

[۱۶۹] (۱). منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۴.

[۱۷۰] (۲). منتخب الاثر، ب ۲، ف ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۳.

[۱۷۱] (۳). منتخب الاثر، ب ۲، ف ۲، ص ۱۷۹، ح ۳.

[۱۷۲] (۱). منتخب الاثر، ب ۲۵، ف ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

[۱۷۳] (۱). سوره حج، آیه ۴۱.

[۱۷۴] (۱). کافی، ج ۱، ص ۸۵.

[۱۷۵] (۲). منتخب الاثر، ص ۱۴۷.

[۱۷۶] (۳). نهج البلاغه، خطبه ۳۷، در این موضوع به نهج البلاغه مراجعه نمایید، تا نظام عمل و ضد استضعاف امامت را بشناسید.

[۱۷۷] (۱). سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۷۱.

[۱۷۸] (۱). رجوع شود به« الفروق اللغویهٔ» ص ۱۳- ۱۶، الباب الاول فی الابانهٔ عن کون اختلاف العبارات، موجباً لاختلاف المعانی فی کلّ لغهٔ.

[۱۷۹] (۱). سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

[۱۸۰] (۱). سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

[۱۸۱] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۱۸۲] (۱). سوره اعراف، آیه ۲۹.

[۱۸۳] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۸.

[۱۸۴] (۱). اشعار از« گنجینه گهر» مرحوم مغفور آیت اللَّه آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی- رضوان اللَّه تعالی علیه- والد نگارنده است.

[۱۸۵] (۲). سوره نساء، آیه ۳.

[۱۸۶] (۳). سوره الرحمن، آیه ۹.

[۱۸۷] (۴). سوره مائده، آیه ۸.

[۱۸۸] (۵). سوره بقره، آیه ۲۸۲.

[۱۸۹] (۱). سوره مائده، آیه ۴۲.

[۱۹۰] (۱). مخفی نماند: حدیثی به این لفظ« ولدت فی زمن الملک العادل» به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که اعتبار آن ثابت نیست و محققان و اهل فن آن را از اخبار موضوعه(جعلی) شمرده‌اند و قرائن و شواهد هم ضعف آن را تأیید می‌نماید که در اینجا مجال شرح و بیان آن نیست.

[۱۹۱] (۱). قانونی بودن حقّ مالکیت اختصاصی، منافی با مالکیت حکومت و جامعه به تفسیرهایی که‌در فقه مذکور است، نیست، مانند موقوفات عامه و اراضی« مفتوح العنوه» آنچه را حکومت به احیاء یا احداث یا وسایل شرعی دیگر تملک نماید پس مقصود از این عبارت انحصار نیست، بلکه غرض فقط قانونی بودن حقّ مالکیت اختصاصی است، مثل مالکیت ملّی و اشتراکی و در کنار هم.

[۱۹۲] (۱). سوره توبه، آیه ۷۱.

[۱۹۳] (۱). سوره نساء، آیه ۲۹.

[۱۹۴] (۱). یکی از بزرگ‌ترین مفاسد این سرمایه‌داری آزاد و مطلق، تسلط سرمایه‌داران بر امور سیاسی‌و مقدرات اجتماعی است که تمام حقوق و حیثیات افراد و اجتماعات و ملل و امم را تحت تأثیر قرار داده و در مسیر ازدیاد سرمایه به کار می‌برند و به هیچ چیز جز بالا بردن ارقام ثروت و استثمار و به مصرف رساندن کالای خود نمی‌نگرند. این سرمایه‌دارها- به تعبیر آقای حسن صدر در روزنامه اطلاعات- همه چیز حتی جنگ و صلح و انتخابات را در اختیار می‌گیرند. از باب نمونه: خاندان "راکفلر "را در نظر بگیرید. این خاندان را کمتر کسی است که نشناسد، راکفلر از هیچ آغاز کرد و در تجارت و صنعت نفت چنان شهرتی به دست آورد، چنان ثروتی اندوخت که در تمام ایالات متحده فقط چند ثروتمند نامی نظیر "هانری فورد "و "هوارد هیوز "و "پل گتی " توانستند دم از همتایی او بزنند.

دو نواده راکفلر "؛دیوید "و "نلسن "هر یک مؤسسات عظیم اقتصادی و مالی در اختیار دارند. نلسن معاون "جرالد فورد- "رئیس

سابق آمریکا- بود. دیوید برادر او، در حوزه امپراطوری اقتصادی خود از سال ۱۹۷۳ کمیسیون سه جانبه‌ای را تأسیس کرد که به نام کمیسیون "تری لاتران "نامیده می‌شود. در این کمیسیون که قریب یکصد نفر از کارشناسان نامی آمریکا و کانادا و یکصد نفر از متخصصین اقتصاد و سیاست اروپای غربی و ژاپن عضویت دارند، ماهی یک بار مسایل مهم سیاسی و مالی دنیا مورد مطالعه و مباحثه قرار می‌گیرد. کمیسیون، هر بار افرادی را مأموریت می‌دهد در فلان مسأله که مبتلا به کشورهای صنعتی است، گزارشی تهیه کنند که راهنمای دولت‌های مربوطه قرار گیرد(سپس با ذکر مثال درگیری شاخ آفریقا) می‌گوید: برای این قبیل مسائل پیچیده چند پهلو، کمیسیون سه جانبه باید راه حل پیدا کند.

نظیر این مشکل، هر هفته در دنیای سوم، خط مشی سیاسی کشورهای صنعتی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد(سپس مسأله حقوق بشر را مثال آورده و پس از آن می‌گوید:) این قبیل معمّاها که راستی حل کردن آن، مغز افلاطون و سقراط می‌خواهد، کار این کمیسیون سه جانبه است.

هارلد براون و شخص« کارتر» و« والتر ماندل»- معاون رئیس جمهور- و« وانس»- وزیر خارجه- و بسیاری از وزرا و مردان سیاسی درجه اوّل حکومت آمریکا، اعضای این کمیسیون سه جانبه‌اند که از ۱۹۷۳ در طرح و بحث و حلّ و فصل مسایل سیاسی و اقتصادی درجه اوّل دنیا شرکت داشته‌اند.(در این مقاله در معرفی براون گفته است:) کسی است که در بمباران ویتنام شمالی و منابع حیاتی این ملّت، نقش مؤثری داشته است.

از توصیه‌های چشمگیر این دانشمند فیزیک دان در جنگ ویتنام، این مسأله است که نباید به هیچ صورت پایبند تقوای سیاسی بود. شرط بردن جنگ این است که از این ملاحظات اخلاقی چشم ببندید، و حریف را تا مغز استخوان خرد کنید(اطلاعات ۱۵۵۹۲، ص ۶، مقاله آقای حسن صدر).

از این مثال می‌توانید مفهوم نظام سرمایه‌داری- که تمثل و تجسم آن قدرت حکومت ایالات متحده است- و تأثیر سرمایه را در همه جهات اجتماع و سرنوشت بشر مطالعه نمایید و ببینید این سرمایه و سرمایه‌دار است که همه چیز را معین کرده و حکومت‌ها را می‌آورد و می‌برد، این گونه سرمایه داری و سرمایه دار، نقطه ضد انبیا و رجال الهی و وحی و مکتب قرآن و اسلام و عدالت است و باید دگرگون گردد که هرچه بیشتر بماند و استثمارش زیادتر شود، مانند خوره به جان انسان و مفاهیم ارزنده انسانیت رحم نمی‌کند.

امّا دگرگون شدن این نظام و جایگزینی نظامی کامل، بدون اعتقاد به عالم غیب و ارتباط آن دگرگونی با وحی و قدرت مطلقه حقّ متعال و نظام جهان هستی و بدون ایمان به ارزش‌های اخلاقی و هدف بودن کمالات حقیقی غیر مادّی و خلاصه بدون برنامه‌های تعلیماتی و انسان ساز اسلام، هرگز میسّر نیست.

وقتی دگرگونی، متکی به موازین الهی و هماهنگ با تعهدات همه جانبه اسلامی نباشد، هر شکل دیگر، و بر اساس هر مکتب و اندیشه‌ای که به وجود آید، فقط صورت معایب و مفاسد را عوض می‌نماید، و ریشه معایب و مفاسد را از بین نمی‌برد. لذا انقلاب اقتصادی در هیچ جای جهان، دردی از دردهای بشر را درمان نکرده و علاوه بر آنکه با انسان، معامله ابزاری نموده و شرافت انسانی را لغو کرده و زندگی پوچ و بی‌معنایی را تحویل انسان داده است، اگر سرمایه داران بزرگ را از بین برده و حکومت و حزب حاکم را قائم مقام خود مختار و ارباب ضعفا و کارگران و کشاورزان قرار داده، بدترین نظام برده داری و بلکه دامداری را همچون حکومت‌های بلغارستان و مجارستان و آلمان شرقی ایجاد کرده است، که حتی در آنها زندگی و معاش ظاهری مردم عادی و افراد جامعه بهتر از افراد عادی و متوسط جوامعی که در آنها این گونه انقلابات اقتصادی رخ نداده است، نمی‌باشد.

[۱۹۵] (۱). یکی از نویسندگان غربی که از نوشته‌اش معلوم است اهل تحقیق است، بر اساس یک سلسله کاوش‌ها و اطلاعات جامع نوشته است، هرچند در موارد زیاد هم به واسطه نقص اطّلاع از اسلام و خصوص تشیّع، به طور کامل حقّ اسلام را ادا نکرده و جلوه

واقعی اسـلام در ناحیه‌هـای متعـدد در نوشـته‌های او در پرده مانـده اسـت. وی پیرامـون مقـایسه اسـلام و امتیـازات آن بر بعضـی از مکتب‌هـا، به خصـوص مکتب مارکسیسم، توضیحاتی دارد که به طور فشـرده و تلخیص، قسـمت‌هایی از گفتـارش را به لفـظ یـا به مضـمون- نظر به ارتبـاطی که بـا بحث دارد- در اینجـا می‌آوریم و اگرچه این رسـاله را طولـانی می‌سازد؛ امّا در جهت فایـده‌ای که دارد بی‌موجب نخواهد بود.

ایـن دانشـمند کـه "ویلفرد کنـت ول اسـمیت "نـام دارد، در کتـاب "اسـلام در جهـان امروز "ترجمه حسـین علی هروی(انتشـارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۱۹) در ضـمن فصل اوّل این کتاب چنین می‌گوید: سرانجام می‌توان با طرح مقایسه‌ای میان موقعیت اسلام با سه جهان بینی هندو، مسیحی و مارکسیسم، نمای درست و توضیحات مفیدتری درباره ارتباط میان اسلام با تاریخ به دست آورد. مسـلماً مسأله در هر کـدام از این موارد پیچیـده و دقیق است و در اینجا فقط به توضیحی بسیار ساده و کلی اکتفا می‌کنیم، بی‌آنکه وارد جزئیات شویم، می‌توانیم مؤمنان به این مذاهب را به ترتیب اهمّیتی که به تاریخ می‌دهند، طبقه‌بندی کنیم:

هنـدوها که تاریـخ و تطور آن در آخرین مرحله حسـاب ایشـان اهمّیتی نـدارد. مسـیحیان که تاریـخ برایشـان بی‌اهمّیت نیست؛ ولی قطعیت نـدارد. مسـلمانان که تاریـخ برایشـان قطعی است؛ ولی آمـال همه اشیـا نیست و مارکسیست‌ها که هیـچ چیز دیگر جز تاریخ برایشان وجود ندارد.

پس از آنکه از آیین هندو و مسیحیت بحث کرده و ضعف آنها را نشان داده است، می‌گوید: یقیناً اسلام هرگز حتی در تعبدی‌ترین شکـل خود، به پرسـتش خود نپرداخته است. توجّه او به ارزش ظـاهری و زمینی محـدود نبوده است؛ چون تکالیفی که مسـلمانان در تاریخ و این جهان دارند، فقط یک روی سـکه است. روی دیگر سکه که از زر ناب ساخته شده، دنیایی دیگر با تلألؤ دل‌انگیز خود می‌باشد. اسلام با خدا آغاز می‌شود و اطمینان دارد که به سوی او باز می‌گردد.

گرچه کوشـش او در نجات تاریخ کلّی است؛ ولی کوشـش مشـروط است؛ یعنی در حالی که رسـتگاری ابـدی را به عنوان هـدف اصلی در نظر می‌گیرد، می‌خواهد عدالت دنیایی این جهان را در راه وصول به این رستگاری شرط و شریک گرداند.

بعضی از معانی عمیق اینها که گفتیم، در مقایسه با اختلاف‌هایی که در مثال چهارم نسبت به آن معانی وجود دارد، روشن می‌گردد و آن مثال، مارکسیسم است.

اسلام و مارکسیسم- این دو نیروی عظیم جهانی- در بعضی از جنبه‌های رهبری تاریخی خود، برای به تحقق درآوردن یک ایده آل اجتمـاعی، دارای نقطه‌های مشترک بسیاری هسـتند. اختلاف نظر اسـلام و مارکسـیسم در مورد خاص تاریـخ، روشـنگر و آموزنـده است. در واقع مـا می‌توانیم از این تضـاد نظر میـان آنهـا معلومـات ذی قیمتی برای روشن کردن این مسـأله قـاطع به دست آوریم که ورود یک کشش غیر تاریخی، در تاریخ چه تأثیری دارد.

پس از آن که از جنبش مارکسیسم و وسعت و تشکل و تصمیم آن برای ساختن یک جامعه، خوب تعریف می‌نماید، در پاورقی هم توضیـح می‌دهـد: کلمات "خوب "یا "بد "کاملًا به جا به کار نرفته است. مثل اینکه می‌خواهد بگوید: خوب یا بد در صورتی اسـت که انسـان به اخلاـق معترف باشـد؛ امّا کرملین بعـداً انکار کرد که هـدف نهایی کمونیسم، دارای جنبه اخلاقی باشـد. مع ذلک یک عامل نیرومند اخلاقی در انگیزه اصلی جنبش کمونیسم یافت می‌شود.

این عامل، هنوز برای طرفداران و جوانان حزب، نیروی خود را از دست نداده است. پس معلوم می‌شود کمونیسم، اگرچه بعداً تاریخ را یک سیسـتم بسته شـمرد که به خودی خود کفایت می‌کند و به ماوراء الطبیعه نیاز ندارد، اصلش از اخلاق برخاسته و اگر اخلاق نبود، جنبش کمونیسم هم نبود.

جنبش مارکسـیسم، با تمایل به برقرار کردن یک جامعه خوب(همان چیزی که هـدف اسـلام است) آغاز شـد و از این جهت، هنوز هم دنیـای خـارج، مخصوصـاً آسـیا نسـبت به آن نظر مساعـد دارد؛ یعنی براسـاس همان چیزی که کمونیسم منکر آن است با او نظر

مساعد دارد و حداقل قسمتی از ناتوانی آن برای نیل به این هدف(برقراری یک جامعه خوب) در داخل کشور، مربوط است به اشتباه جهان بینی آن در ماوراء طبیعت.

سپس می گوید: این جنبش(جنبش مارکسیستی) با انسان دوستی غربی تفاوت دارد. از جهت اینکه مارکسیسم، همه مسایل را در این جاه‌طلبی منحصر و متمرکز می‌سازد و خود را وقف آن می کند و با تمام فعالیت‌هایی که آزادی خواهی دنیوی و انقلابات آمریکا و فرانسه نیز داشته‌اند، تفاوت دارد.

مارکسیسم همه تخم‌مرغ‌ها را در یک سبد می گذارد؛ سبد تاریخ. هیچ چیز برای او جز نوع تاریخی که مطمئن است آن را می‌سازد و مصمّم است آن را برقرار کند، ارزش ندارد. از نظر او زندگی فردی انسان، نه معنا دارد و نه ارزش. و در آخرین مرحله نتیجه گیری از محاسبه واقعیت فرد، انسان جز به عنوان یک عامل شرکت کننده در پیشرفت یا توقف وقایع تاریخی فردا معنایی ندارد.

بنابراین انسان در مارکسیسم، جز یک وسیله برای رسیدن به هدف نیست. به هر حال در رابطه با این هدف که از جانب تاریخ، داده و معین شده است، شخصیت انسانی در مارکسیسم معنای نامعینی پیدا می کند و این تنها معنا برای شخص او و دیگران است.

آنچه در حوادث قابل ملاحظه تاریخی روی داده، نتیجه قطعی همین طرز فکر است که مانع از کشتن، شکنجه کردن یا استثمار یک انسان شود. اگر تکامل تاریخ بتواند با تصفیه، شکنجه کردن یا بردگی این شخص، گامی به جلو بردارد، برای مارکسیسم دلیلی وجود ندارد.

سپس بعد از اشاره به اینکه این نتیجه منطقی هر طرز فکری است که احساس متعالی را از نظر افکنده باشد و مطالبی دیگر، می گوید: هم‌اکنون گفتیم: تاریخ برای مسلمانان دارای اهمّیت است؛ امّا برای مارکسیسم، فقط تاریخ است که اهمّیت دارد و اختلاف آنها در این معنا بسیار است.

مسلمان نیز مانند مارکسیست و برخلاف هندو، آنچه را که در این جهان می گذرد، با معنای دوام و استمرار می‌نگرد و گریز از آن برایش میسر نیست. او برقرار ساختن یک زندگی دلپذیر را در روی زمین، یک فرمان عالی تلقی می کند.

دستگاه اسلامی، یقیناً تا امروز، جدی‌ترین و پسندیده‌ترین کوشش را برای برقرار ساختن عدالت در جامعه به عمل آورده و این کوشش از لحاظ وسعت عمل و بلندپروازی تا ظهور مارکسیسم، مقام اوّل را داشته است(بعد از آن نیز اگر بیگانگان مانع نشوند، مقام او را دارا خواهد بود) مع ذلک، اختلاف آن با کوشش مارکسیسم در این معنا است که از نظر اسلام، هر حادثه این جهانی دارای دو جنبه است و در دو زمینه مفروض ثبت می‌شود. هر جنبشی که از جانب انسان به عمل آید، دارای یک معنای ابدی و یک معنای آنی است.

حرکت امور این جهان به جلو، افسانه‌ای بزرگ و همگانی است که گروه انجام می‌دهد و در عین حال، این حرکت از یک دسته اعمال مشخص ترکیب شده که هر فرد به سهم خود، در روز محشر مسؤول آن عمل است؛ یعنی هر عملی که انجام می‌دهیم، در دنیای آینده به نوعی دارای عاقبت است. پس به عبارت دیگر: هر عمل باید از یک سو به تنهایی ارزیابی شود و از سوی دیگر: در رابطه‌اش با گسترش تاریخی، این نوع قضاوت، هم می‌تواند علمای ماوراء الطبیعه را راضی کند و هم با واقعیت- یعنی جهانی که ما در آن زندگی می کنیم- مناسب است و از طرف دیگر، با نوع موجوداتی که انسانند و نوع زندگی که تاریخ بر ما عرضه می‌دارد مناسب است. در صورتی که تحقق این منظور، از یک هدف تنگ نظرانه که وجود اخلاق برتر از تغییرات متوالی دنیا را انکار کند، ساخته نیست.

تاریخ معنا دارد، معنای نهایی؛ ولی این معنا به خود او محدود نمی‌شود. به عبارت بهتر می‌توان گفت: مقیاس‌ها و نمونه‌هایی یافت می‌شوند که بالاتر از سیر تکامل تاریخی جای دارند و این سیر تکامل بر طبق آنها باید قضاوت شود و عملًا نیز قضاوت شده است.

برای مورخی که روش‌های استقرایی را به کار می‌بندد، صرف نظر از هر نوع عقیده‌ای که درباره ماوراء الطبیعه داشته باشد، این امکان هست که صحّت استدلال ما را درباره جنبه غیر دینی و تاریخی دریابد. آنهایی که از انکار متعالی آغاز می کنند، سرانجام عملًا و نظراً به انکار همه ارزش‌ها کشیده می‌شوند.

فلسفه مارکسیسم در جنبشی شریک شده که در آن، نه تنها وسایل بر طبق هر ملاکی که اتّخاذ شوند، بی‌اعتنا به اخلاق و حتی ضد اخلاقی هستند؛ بلکه در آن، هدف نیز از میان رفته است ".عدالت اجتماعی "که ابتدا به مثابه هدفی مورد نظر مارکسیست‌ها بوده، در دست تشکیلات فعلی شوروی، یک عقیده تاریخی زاید و در خدمت عملیات قدرت آشوب گرای دنیایی و یک سلاح ایدئولوژیک گردیده است.

جنبش مارکسیسم با طرد هر نوع ملاک خارجی برای قضاوت درباره خود، به سرعت مبدل به دستگاهی شده که دیگر ملاکی برای قضاوت ندارد. تنها تکاپوی انسان برای رسیدن به عدالت- که تماماً جنبه این جهانی داشت- به سرعت تلخ کام شد.

هدف ما این است که چگونگی روش اسلام را نسبت به تاریخ نشان دهیم. روشی که می‌خواهد هر قدمی را که در تاریخ برداشته می‌شود، از زاویه نوعی تعالی بنگرد. این قید تعالی عاملی بوده است که در جریان تاریخ، جنبش‌های اسلامی را از تندروی‌ها و عواقب ناگوار آن مصون داشته است. برای ارزیابی این تعالی در اسلام، میزان‌هایی در نظر گرفته شده که از طریق اعتقاد به بهشت و دوزخ، اعتقاد به جهان دیگر(بعد از ختم تاریخ) متجلی می‌شوند. و این مستعار بدیع و شگفت، به نحوی قابل انعطاف؛ ولی بدون غفلت از تکلیف اصلی خود، مجموع گسترش تاریخی مسلمانان را هدایت کرده است.

مسلمانان مجتمعاً و منفرداً در ورای این جهان بهشتی یافته و در داخل تاریخ نیز جامعه‌ای دیده‌اند که به گمان آنها این جامعه، هم برای آماده کردن شخص برای ورود به آن بهشت و هم برای زیستن در عرصه زمین مناسب است. پس یک نوع جامعه‌ای یافته‌اند که برای زندگی در این جهان و در جهان فردا شایسته است.

سخنان این نویسنده پیرامون اسلام و توسعه و قدرت و تحرک و مایه عظیم و جاودانی آن طولانی است. خوانندگان عزیز، خود می‌توانند آن کتاب را مطالعه کنند. در پایان این فصل می گوید: تصدیق کردیم که اسلام اصولًا یک دین است. بنابراین امری است عمیقاً شخصی و مآلًا از تمام قانون‌های ویژه و محدود جهان غیر دینی بالاتر قرار می گیرد. مع هذا قبول کردیم که نسبت به این مسائل جهانی، توجّه مخصوص و آشکار داشته است.

اصولًا چنین معتقد بوده است که فرمان خداوند را درباره طریقه زندگی کردن، هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس گروهی دریافته است؛ بنابراین اعتماد زیادی به جامعه مذهبی خاص خود نشان داده است و این ایمان تا جایی پیشرفته که وسایل ساختن یک جامعه ایده آل را در نظر گرفته و به حساب آورده است.

یا اگر از زاویه دیگر بنگریم، می‌بینیم برای برپا شدن جامعه ایده آل به جای خواهش‌های انسان، دعوت خداوند را عنوان کرده است. با اغماض بیشتر می‌توان گفت: مسلمان حقیقی در جامعه ایده آل زندگی می کند و نسبت به زندگی اجتماعی این جامعه، احساس یک ایمان جهانی دارد.

پس تاریخ اسلامی در جوهر خود، اجرای تمایلات تاریخی انسان در زیر هدایت خدایی است. اگر بخواهیم به اصطلاح مسیحی سخن بگوییم، باید بگوییم: این قلمرو خدا در روی زمین است. و اگر بخواهیم اصطلاح یونانی را به کار بریم، باید بگوییم: این جامعه خوب و ایده آل است.

[۱۹۶] (۱). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۹۷] (۲). تفسیر مجمع البیان، ص ۲۶۹.

[۱۹۸] (۱). بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۷۵.

[۱۹۹] (۱). اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

[۲۰۰] (۲). اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

[۲۰۱] (۱). نظم درر السمطین، ص ۱۹۰.

[۲۰۲] (۲). نظم درر السمطین، ص ۱۹۱.

[۲۰۳] (۱). در همین کشور خودمان، طبق نوشته کیهان شماره ۱۰۴۷۴ در ظرف نه ماه، سی و نه میلیون‌ارز از کشور، به وسیله پنجاه شرکت خارج شده تا ایرانی‌های خارجی پسند بتوانند روزانه صدهزار قوطی آب‌جو خارجی سر بکشند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

[۲۰۴] (۱). بلکه طبق بعضی آمارها در برابر گروه‌های کارگر آلمان شرقی که از بدی اوضاع و فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود و نداشتن آزادی، همواره به آلمان غربی می‌گریزند، یک کارگر آلمان غربی به آلمان شرقی فرار نمی‌کند.

[۲۰۵] (۱). سوره زخرف، آیه ۳۲.

[۲۰۶] (۱). منتخب الاثر و کتابی دیگر.

[۲۰۷] (۲). راجع به مفهوم قسط و عدل به کتاب عقیده نجات‌بخش و رساله مفهوم وابستگی جهان به‌وجود امام علیه السلام مراجعه شود.

[۲۰۸] (۱). سوره منافقون، آیه ۸.

[۲۰۹] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۹.

[۲۱۰] (۱). از اشعار تضمینیه غزل حافظ اثر طبع مرحوم آیت اللّه والد(آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی قدس سره).

[۲۱۱] (۱). سوره نساء، آیه ۷۶.

[۲۱۲] (۱). سوره احقاف، آیه ۳.

[۲۱۳] (۲). سوره اسراء، آیه ۸۱.

[۲۱۴] (۱). سوره حج، آیه ۶۲.

[۲۱۵] (۱). اشعار از مرحوم آیت اللّه والد قدس سره است.

[۲۱۶] (۱). به کتاب نجم الثاقب و سایر کتاب‌هایی که القاب و نام‌های حضرت مهدی علیه السلام را بر شمرده‌اند مراجعه شود. در نجم الثاقب بیش از یک صد و هشتاد اسم برای آن حضرت ذکر کرده است.

[۲۱۷] (۲). برای معرفی این کتاب‌ها و بشارات آنها و کتاب‌های دیگر در این موضوع، مراجعه شود به‌کتاب‌های« انیس الاعلام و بشارات عهدین» و« من ذا» و« لسان الصدق».

[۲۱۸] (۳). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۲۱۹] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۲۲۰] (۲). سوره قصص، آیه ۵.

[۲۲۱] (۱). انیس الاعلام، ج ۷، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵.

[۲۲۲] (۱). رجوع شود به ترجمه فارسی کُتُب عهد عتیق دلیم گلن، جلد ۳، ص ۸۵ و ۸۶، طبع ادن برغ سال ۱۸۴۵ میلادی مطابق ۱۲۶۱ هجری.

[۲۲۳] (۱). رجال نجاشی، ص ۹،(شرح حال ابان).

[۲۲۴] (۱). لذا بازگشت به حدیث و جمع آوری احادیث بعد از یک فترت و فاصله طولانی در بین‌اهل سنّت شروع شد، چون

دیدند اسلام منهای اعتبار احادیث از هر جهت ناقص بوده و اسلام نیست، که تفصیل آن را در نوشته‌های دیگر نوشته و توضیح داده‌ام.

[۲۲۵] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

[۲۲۶] (۲). رجوع شود به کتاب« امن الامه» تألیف نگارنده و کتاب« ابوهریره» و کتاب« شیخ المضیره» و کتاب« اضواء علی السنهٔ المحمدیهٔ».

[۲۲۷] (۱). سوره شوری، آیه ۱۳.

[۲۲۸] (۱). اشعار از مرحوم آیت اللّه والد علیه الرحمهٔ است.

[۲۲۹] (۱). سوره مائده، آیه ۵۶.

[۲۳۰] (۲). سوره مجادله، آیه ۲۲.

[۲۳۱] (۳). سوره صافات، آیه ۱۷۳.

[۲۳۲] (۱). سوره صافات، آیه ۱۷۱ و ۱۷۲.

[۲۳۳] (۲). سوره مؤمن، آیه ۵۱.

[۲۳۴] (۱). سوره انفال، آیه ۷.

[۲۳۵] (۲). سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

[۲۳۶] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار، شماره ۲۰۰ و صبحی صالح، کلمات قصار شماره ۲۰۹.

[۲۳۷] (۲). سوره نور، آیه ۵۵.

[۲۳۸] (۱). سوره توبه، آیه ۳۲ و ۳۳.

[۲۳۹] (۲). سوره فتح، آیه ۲۸.

[۲۴۰] (۳). سوره صف، آیه ۸ و ۹.

[۲۴۱] (۱). این کتاب اخیراً به همت و تحقیق و تعلیق یکی از علمای اعلام در بیروت به طبع رسید.

[۲۴۲] (۱). اشعار از مرحوم والد قدس سره است.

[۲۴۳] (۱).« نوید امن و امان» قبلًا کتاب مستقلی بوده، امّا بعداً که قرار شد کتاب‌های کوچک و جزوات‌راجع به اامام زمان در دو جلد تحت عنوان امامت و مهدویت جمع آوری شوند لذا کتاب مزبور نیز در همین کتاب آورده شده است.

[۲۴۴] (۱). تضمین غزل حافظ از مرحوم والد قدس سره.

[۲۴۵] (۱). به کتاب نوید امن و امان و منتخب الاثر تألیف نگارنده مراجعه شود.

[۲۴۶] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۲۴۷] (۱). این جملات را خود مؤلف با اقتباس از زیارات مرقوم نموده است.

[۲۴۸] (۱). مکاری کسی را می‌گویند که اسب و استر و الاغ، برای مسافرت کرایه می‌دهد.

[۲۴۹] (۱). تضمین غزل حافظ از مرحوم آیت اللّه والد- اعلی اللّه مقامه- است.

[۲۵۰] (۱). به دوران طاغوت و پیش از انقلاب اشاره دارد.

[۲۵۱] (۲). سوره بقره، آیه ۲۵۷.

[۲۵۲] (۳). سوره بقره، آیه ۲۵۷.

[۲۵۳] (۱). سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۲۵۴] (۱). سوره مائده، آیه ۴۹ و ۵۰.

[۲۵۵] (۱). اشعار از نویسنده کتاب است.

[۲۵۶] (۱). سوره بقره، آیه ۱۸۶.

[۲۵۷] (۲). کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، طبع آخوندی.

[۲۵۸] (۱). التحصین فی صفات العارفین مطبوع در حاشیه مکارم الاخلاق، ص ۲۲۷.

[۲۵۹] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

[۲۶۰] (۱). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

[۲۶۱] (۲). سوره بقره، آیه ۲ و ۳.

[۲۶۲] (۳). سوره مجادله، آیه ۲۲.

[۲۶۳] (۱). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

[۲۶۴] (۱). منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۳، ص ۴۹۸.

[۲۶۵] (۲). کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۳۰۹۷۷.

[۲۶۶] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.

[۲۶۷] (۲). و از جمله مؤید صحّت حدیثی که متضمّن این دعاست، این است که در کمال الدین و مصباح المتهجد شیخ صدوق، دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی‌عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعایی که ما از آن گفتگو می‌نماییم آغاز شده است، فقط به جای "لم أعرف نبيّك "،"لم أعرف رسولك "فرموده است. این دعا نیز دعای شریفی است که سیّد در "جمال الاسبوع "فرموده است، که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود، پس بپرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعا را شناختیم از فضل خدا- جل جلاله- که ما را به آن مخصوص گردانید، پس بر آن اعتماد کن.

[۲۶۸] (۱). سوره مریم، آیه ۶۵.

[۲۶۹] (۱). سوره طه، آیه ۱۱۰.

[۲۷۰] (۱). سوره نور، آیه ۴۱.

[۲۷۱] (۲). سوره اسراء، آیه ۴۴.

[۲۷۲] (۳). سوره بقره، آیه ۱۵۶.

[۲۷۳] (۴). سوره آل‌عمران، آیه ۸۳.

[۲۷۴] (۱). سوره یس، آیه ۸۳.

[۲۷۵] (۲). سوره انعام، آیه ۱۰۳.

[۲۷۶] (۱). سوره رعد، آیه ۲۸.

[۲۷۷] (۱). وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده‌اند، می‌توانید در کتاب« مصباح الفلاح» یا« نفایس‌العرفان» که هر دو از تألیفات مرحوم آیت اللّه پدر نگارنده این رساله است مطالعه فرمایید.

[۲۷۸] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

[۲۷۹] (۲). سوره لقمان، آیه ۲۵.

[۲۸۰] (۳). سوره روم، آیه ۳۰.

[۲۸۱] (۱). سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱.

[۲۸۲] (۱). سوره نحل، آیه ۸۳.

[۲۸۳] (۱). سوره نازعات، آیه ۴۰.

[۲۸۴] (۱). کافی و وسایل الشیعه، باب جهاد نفس.

[۲۸۵] (۱). نفس مانند کودک است که اگر او را از شیر بازگیری، باز گرفته می‌شود. چه بسا نیک جلوه می کند برای آدم لذتی که کشنده او است، از آن جهت که نمی‌داند سمّ در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیرخواهم نمایند، آنها را متهم بشمار.

[۲۸۶] (۲). کافی و وسایل، باب جهاد با نفس.

[۲۸۷] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۲.

[۲۸۸] (۲). سوره یوسف، آیه ۵۳.

[۲۸۹] (۱). کافی و وسایل، باب جهاد اکبر.

[۲۹۰] (۱). کافی و وسایل، باب توبه.

[۲۹۱] (۲). مکارم الاخلاق، چاپ قدیم، ص ۲۵۷، فصل ۵، وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اباذر.

[۲۹۲] (۳). سوره قیامت، آیه ۲.

[۲۹۳] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

[۲۹۴] (۲). سوره فجر، آیه ۲۷- ۳۰.

[۲۹۵] (۱). ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق(ثواب قراءة السور).

[۲۹۶] (۲). سوره فصلت، آیه ۵۳.

[۲۹۷] (۳). سوره ذاریات، آیه ۲۱.

[۲۹۸] (۱). سوره زمر، آیه ۴۲.

[۲۹۹] (۲). سوره حجر، آیه ۴۹.

[۳۰۰] (۱). سوره انعام، آیه ۶۱.

[۳۰۱] (۱). سوره بقره، آیه ۲۱۳.

[۳۰۲] (۱). سوره لقمان، آیه ۲۷.

[۳۰۳] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

[۳۰۴] (۱). سوره نساء، آیه ۱۳۶.

[۳۰۵] (۲). سوره انعام، آیه ۱۲۵.

[۳۰۶] (۳). سوره نور، آیه ۴۰.

[۳۰۷] (۱). ابن خالویه در کتاب "اعراب ثلثین("سوره حمد، ص ۲۸، ط مصر) در تفسیر "اهْدِنَا الصّراطَ الْمُسْتَقِیمَ "به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در "لِکُلّ قَوْمٍ هادٍ "فرمود ":أنا هو؛ "یعنی منم آنکه خدا در شأنش فرموده ":لکلّ قوم هاد؛ "یعنی برای هر قومی هدایت کننده‌ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید ":إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ "کاملًا متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم، انحصار به شخص خودشان نیست؛ بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که

بایـد به صـفت هـدایت و عصـمت از ضـلالت متّصف باشد. و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود:« بِکَ یا عَلِیُّ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ؛ یا علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت می‌یابند».

و مخفی نمانـد روایـات در تفسـیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السـلام از طرق عامّه متواتر است و تنها حاکم حسـکانی در "شواهد التنزیل "۱۹ روایت نقـل کرده است. و طـبری در "تفسـیر "و سـیوطی در "الـدرّ المنثـور "و ابن مردویه و ابن عسـاکر و احمـد بن حنبـل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنّت این حـدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هـدایت خلق و امامت امّت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت اختصاص دارد، روایت کرده‌اند.

[۳۰۸] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۳۰۹] (۲). سوره مدثر، آیه ۳۱.

[۳۱۰] (۳). سوره مؤمن، آیه ۳۴.

[۳۱۱] (۴). سوره طه، آیه ۸۵.

[۳۱۲] (۱). سوره یونس، آیه ۱۰۸.

[۳۱۳] (۲). سوره احزاب، آیه ۳۶.

[۳۱۴] (۳). سوره نحل، آیه ۱۲۵.

[۳۱۵] (۴). سوره مائده، آیه ۷۷.

[۳۱۶] (۱). سوره کهف، آیه ۲۹.

[۳۱۷] (۲). سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

[۳۱۸] (۳). سوره بقره، آیه ۶.

[۳۱۹] (۱). سوره روم، آیه ۱۰.

[۳۲۰] (۱). سوره منافقون، آیه ۶.

[۳۲۱] (۲). سوره مؤمن، آیه ۷۴.

[۳۲۲] (۳). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۳۲۳] (۱). سوره حمد، آیه ۳.

[۳۲۴] (۲). سوره بینه، آیه ۵.

[۳۲۵] (۱). سوره نساء، آیه ۱۲۵.

[۳۲۶] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۹.

[۳۲۷] (۳). سوره آل عمران، آیه ۸۵.

[۳۲۸] (۴). سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

[۳۲۹] (۱). سوره کافرون، آیه ۶.

[۳۳۰] (۲). سوره شوری، آیه ۱۳.

[۳۳۱] (۱). اصول کافی، کتاب الحجهٔ باب الغیبهٔ، حدیث ۵.

[۳۳۲] (۱). اربعین شیخ بهایی، ص ۱۰، حدیث دوم.

[۳۳۳] (۱). سوره انعام، آیه ۷۵.

[۳۳۴] (۱). سوره فاتحهٔ الکتاب، آیه ۶.

[۳۳۵] (۱). سوره بقره، آیه ۱۵۶.

[۳۳۶] (۲). مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۵۶۹، چاپ نشر محمّد.

[۳۳۷] (۱). از کتاب گنج دانش مرحوم والد قدس سره.

[۳۳۸] (۱). نهج البلاغه، خطبه یکم.

[۳۳۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۸.

[۳۴۰] (۲). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۳۴۱] (۳). راغب می گوید: تجلّی گاه به ذات است، مثل« وَالنَّهارِ إِذا جَلّیها»(سوره شمس، آیه ۳). و گاه‌به امر و فعل است، مثل« فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»(سوره اعراف، آیه ۱۴۳). بنابراین تجلّی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود، محال است؛ امّا به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود، صحیح است.

[۳۴۲] (۴). سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۰۸.

[۳۴۳] (۱). مصابیح الانوار شبر، ج ۱، ص ۴۲۴، حدیث ۷۷.

[۳۴۴] (۱). بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۳، ح ۱۰۶.

[۳۴۵] (۱). سوره انعام، آیه ۱۴۹.

[۳۴۶] (۲). صورت انسان، بزرگ‌ترین حجت خدا بر خلقش می‌باشد. تفسیر صافی، قسمت تفسیر سوره حمد.

[۳۴۷] (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح. م.

[۳۴۸] (۲). کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

[۳۴۹] (۳). همان.

[۳۵۰] (۱). سوره بقره، آیه ۱۰۲.

[۳۵۱] (۱). مخفی نماند اگرچه در ابتدا، اوصاف را هفت تا فرموده است؛ امّا در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است- قدس اللَّه سره-.

[۳۵۲] (۲). ریاض السالکین، روضه ۴۲.

[۳۵۳] (۳). ریاض السالکین، روضه ۴۲.

[۳۵۴] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.

[۳۵۵] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

[۳۵۶] (۲). سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۳۵۷] (۱). ریاض السالکین(شرح الصحیفه)، ص ۳۰،(الروضهٔ الاولی).

[۳۵۸] (۱). سوره فصلت، آیه ۵۱.

[۳۵۹] (۲). ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود، تا او زنده بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حمایت می‌کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و برخلاف آنچه بعضی وانمود می‌کنند که اسلام، افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، کسی برای این افراد حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایذای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ابوطالب بود، و لذا بعد از وفات ابوطالب، با اینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می‌شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش ازآن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارت‌هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند، دست یازیدند، حتی اینکه سفیهی از سُفهای قریش خاک بر سر

مبارک آن حضرت پاشید.

ابن اسحاق می‌گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله ریخت، پیغمبر به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدّس او می‌شست و می‌گریست، پیغمبر به او می‌فرمود: گریه مکن دخترم! خدا از پدرت حمایت می‌کند، می‌فرمود:« قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرساند، تا زمانی که ابوطالب درگذشت».(سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶)

آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی علیه السلام ترجیح می‌داد و هنگامی که مسلمین در شعب ابی‌طالب محصور بودند، شب‌ها خوابگاه پیغمبر را تغییر می‌داد و فرزند دلبندش علی را به جای آن حضرت می‌خوابانید. این ابوطالب است که قصیده‌ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت و دفاع از او دارد که مثل ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود(ج ۳، ص ۵۷) می‌گوید: این قصیده‌ای است بزرگ که جدّاً رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده(یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانایی گفتن آن را ندارد. این قصیده از "معلّقات سبع "قوی‌تر و در ادای معنی بلیغ‌تر است.

این حقیر اضافه می‌نمایم: پس از ابوطالب تا زمان ما نیز نظیر این قصیده گفته نشده. بر هرکس که مختصری از تاریخ اسلام را بداند، هرچه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاری‌های این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بَطَل اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف اللّٰه المسلول و خلیفهٔ اللّٰه و ولیّ او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ امّا منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه‌دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج‌تر از طاعات و عبادات تمام امّت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سال‌های سال برمنابری که با فداکاری‌های او برپا شده بود، سبّ و ناسزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است، تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

[۳۶۰] (۱). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹.

[۳۶۱] (۱). نفس الهموم، ص ۱۲۷.

[۳۶۲] (۱). سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۴۶.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».